

نصیب نیکو



مسیح

آموزه‌ی مسیح، برای همه‌ی خانم‌ها

جنی ریوز منلی

نصیب نیکو

مسیح

آموزه‌ی مسیح، برای همه‌ی خانم‌ها

جَنی ریوز مَنلی

ویراستار مجموعه: کری فولمار

The good portion Christ

Format: Paperback
Language: English
ISBN: 1527105210
ISBN13: 9781527105218
Release Date: May 2020
Publisher: Christian Focus Publications
Dimensions: 0.6" x 5.0" x 7.6"

Translated with permission by
Afghan House Church Network

آموزه‌ی مسیح، برای همه‌ی خانم‌ها

ترجمه شده با اجازه ناشر در AHCN شبکه کلیسایی
خانگی افغانستان.

www.khabarkhush.org

CHRISTIAN FOCUS

آیات کتاب مقدس برگرفته از نسخه‌ی کتاب مقدس دری (TDV) است.

حق چاپ © جنی ریوز منلی ۲۰۲۰
شابک جلد پشت ۸-۰۵۲۱-۵۲۷۱-۱-۹۷۸
شابک ایپاب ۷-۰۵۷۳-۵۲۷۱-۱-۹۷۸
شابک موبایل ۴-۰۵۷۴-۵۲۷۱-۱-۹۷۸
۱۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱

منتشر شده در سال ۲۰۲۰
توسط

انتشارات تمرکز مسیحی، Ltd.

Geanies House, Fearn,

Ross-shire, IV20 1TW, Scotland.

www.christianfocus.com

طراحی جلد توسط پیت بارنزلی
چاپ و صحافی توسط بل و بین، گلاسکو

حق چاپ محفوظ است. هیچ بخشی از این اثر نمی‌تواند تکثیر شود، در سیستم بازیابی ذخیره شود یا به هر شکل و وسیله‌ای، الکترونیکی، مکانیکی، فتوکپی، ضبط یا هر طریق دیگری بدون کسب اجازه‌ی قبلی از انتشارات یا مجوزی که نسخه‌برداری را محدود می‌کند، منتقل شود. در انگلیس، این مجوزها توسط آژانس کسب مجوز حق چاپ صادر می‌شود، 4Battlebridge Lane, London, SE1 2HX. www.cla.co.uk

تقدیم به همسرم جاش

تو از کلام خدا، عیسی را به من تعلیم دادی و با عشق و محبت، او را به من نشان دادی.
«محبوب من از آن من است و من از آن او.» (غزل غزل‌ها ۲: ۱۶)

تقدیم به فرزندانم، ریوز، کارولین، میریام، هارپر و جورج. شما مشوق من و گاهی اوقات مانعی برای نوشتن این کتاب بودید. اگر شما نبودید، مدت‌ها پیش، نگارش این کتاب را به پایان می‌رساندم؛ اما اگر شما نبودید، هیچ‌وقت نگارش این کتاب را آغاز نمی‌کردم.

«دعا می‌کنم که از گنج‌های جلال خود به شما ببخشاید تا به وسیله روح او در درون خود قوی و نیرومند شوید، و خدا عطا فرماید، که مسیح از راه ایمان شما در قلب‌هایتان ساکن شود و دعا می‌کنم، که در محبت ریشه دوانیده و بر پایه محبت بنا شوید تا با همه مقدسین قدرت داشته باشید پهنا و درازا و بلندی و عمق محبت مسیح را بفهمید و آن محبت را دریابید (اگرچه مافوق فهم بشر است) تا از پُری کامل خدا کاملاً پُر شوید.»
(افسیان ۳: ۱۶-۱۹)

به نظرم هیچ سؤالی مهم‌تر از سؤال عیسی از پطرس نیست: «تو مرا که می‌دانی؟» کجا می‌توانیم پاسخ این سؤال بزرگ را پیدا کنیم؟ چگونه بدانیم که تفکرمان درباره‌ی عیسی، بر اساس حقیقت است؟ جنی می‌داند که پاسخ سؤالات را فقط در کلام خدا می‌توانیم بیابیم. نگارشات او مطابق کتاب مقدس است، ماهرانه تنظیم شده و قابل احترام است. این کتاب، منبع عالی برای کسانی است که می‌خواهند عیسی را بیشتر بشناسند.

گلوریا فرمن

نویسنده‌ی ارزش قائل شدن برای مسیح، در زمانی که بسیار مشغول هستید

آموزه‌ی مسیح برای درک انجیل فیض بسیار مهم است و اگرچه بسیاری از مسیحیان آن را می‌دانند، اما دلیلش را به وضوح بیان نمی‌کنند! این کتاب واقعاً مفید است. جنی منلی با حکمت، واضح و روشن می‌نویسد؛ او شخصیت و عمل خداوند عیسی مسیح را توضیح می‌دهد و درباره‌ی اهمیت اتحاد ما با او صحبت می‌کند؛ اما علاوه بر این، من با مطالعه درباره‌ی خداوندی که رنج کشید و برای من مُرد، دلگرم شدم؛ او نه تنها از من می‌خواهد در رابطه‌ام با او رشد کنم، بلکه مزایای مرگش را دائماً به کار می‌برد تا بتوانم رشد کنم.

گری سندوم

مدیر خدمات زنان، دوره‌ی آموزشی کورن هیل، اعلام اعتماد، لندن

برای حیات و سلامت کلیسا، چیزی مهم‌تر از شناخت عیسی مسیح خداوندان نیست؛ اما متأسفانه، تعالیم وفادار به کتاب مقدس و الهیات مربوط به شخص و عمل خداوندان عیسی در کلیسای امروز دیده نمی‌شود، مخصوصاً تعالیمی که برای پیروان روزانه‌ی مسیح نوشته شده باشد. اما جنی منلی، با آموزه‌ی مسیح برای همه‌ی خانم‌ها، راه حل فوق‌العاده‌ای برای این مشکل فراهم کرده است. جنی در این درس دقیق کتاب مقدس و الهیاتی درباره‌ی هویت و عمل مسیح برای ما، جلال مجسم و قدرت و حکمت صلیب را توضیح می‌دهد که کمک زیادی به کلیسا خواهد کرد. اگر می‌خواهید در شناخت، محبت و اعتماد به عیسی رشد کنید، این کتاب را باید بخوانید. امیدوارم این کتاب در بسیاری از کلیساها استفاده شود تا خانم‌ها و آقایان، برای اعلام مسیح و غنای جست‌وجوناپذیر انجیل مجهزتر شوند.

استفان جی. ولوم

استاد دانشگاه الهیات مسیحی، دانشگاه الهیات باپتیست جنوبی، لوئیزویل، کنتاکی

جَنِی مَنلی در این کتاب بسیار واضح، هویت و عمل عیسی را به ما یادآوری می‌کند. در اینجا، تعلیم وفادار به کتاب مقدس و الهیات تیزبینانه را درباره‌ی عیسی مسیح می‌یابیم، اما هم‌زمان، این کتاب بسیار واضح و قابل دستیابی است. این کتاب، نقطه‌ی قوت دیگری هم دارد؛ چون مَنلی دائماً به ما نشان می‌دهد که چرا حقایق مربوط به عیسی، برای زندگی روزانه‌مان مهم است. من از یافتن این کتاب عمیق الهیاتی و کاربردی درباره‌ی عیسی، بسیار خوشحالم. کتابی که شخص عادی می‌تواند آن را درک کند.

توماس آر. شراینر

جیمز بوچانین هریسون، استاد تفسیر عهدجدید و معاون رئیس دانشگاه الهیات باپتیست جنوبی، لوئیزویل، کنتاکی

جَنِی مَنلی، یک هدیه تولید کرده است. این گنجینه‌ی تفکرات غنی درباره‌ی مهم‌ترین شخص تاریخ است. جَنِی از ابتدا تا انتها، زیبایی و ارتباطِ هویت و عمل مسیح را آشکار می‌کند. من به خاطر مطالعه‌ی این کتاب، عیسی را به‌طور واقعی‌تری می‌شناسم و عمیق‌تر دوستش دارم. دو نسخه از آن را تهیه کنید، با یکی از دوستان‌تان بخوانید و با یکدیگر از مشاهده‌ی پادشاه جلال شگفت‌زده شوید.

مَت اسمِیْت

مدیر ویرایش، اتحاد انجیل، نویسنده‌ی پیش از آنکه کتاب مقدس خود را بازکنید: نُه حالت قلبی برای مطالعه‌ی کلام خدا

جَنِی مَنلی، بهترین گنجینه‌ی خزانه‌ی آسمانی را برای غنی‌سازی کلیسا در زمین انتخاب کرده: عیسی مسیح. او اساساً برای خانم‌ها می‌نویسد و نگارشاتش مطابق تجربه‌ی زن و مادری است که با مسیح زندگی کرده و در خانه و محل مأموریت به مسیح خدمت کرده است. اشتباه نکنید، این یک الهیات عمیق است؛ اما به‌وسیله‌ی روایات و سؤالات درسی، درک آن آسان شده است. این شما را دولتمند خواهد ساخت!

کُنراد موه

کشیش کلیسای تعمیدی کابواتا، لوساکا، زامبیا

عیسی مسیح، پر جلال‌ترین شخصی است که می‌شناسید. هرچه بیشتر او را بشناسید، بیشتر دوستش خواهید داشت. جنی منلی در شناخت و پرستش بیشترِ مسیح به شما کمک خواهد کرد، چون او خواننده را عمیقاً به سوی زندگی و عمل مسیح هدایت می‌کند. این کتاب، مملو از الهیات عمیق است، ولی مطالعه‌اش آسان است؛ چون قلب و جان‌تان را در کنارِ ذهن‌تان تحریک می‌کند. توصیه می‌کنم هر خانمی، آموزه‌ی مسیح برای همه‌ی خانم‌ها را بخواند و آن را به خانم‌ها و آقایان دیگر بدهد تا آن‌ها هم در محبت به مسیح رشد کنند.

متیاس لوهمن

کشیش کلیسای انجیلی آزاد در مونیخ، آلمان؛ رئیس کمیته‌ی انجیلی ۲۱

جنی منلی، در این کتاب، به طرز عالی موضوع روزانه‌ی مسیحیان را قابل دستیابی ساخته است. این کتاب، نگاه ما را به جلال و شکوه مسیح جلب می‌کند و کمک می‌کند که او را بیشتر پرستش کنید. من به خاطر این کتاب سپاس‌گزارم. این یک منبع عالی برای خانم‌ها خواهد بود؛ خواه آن را به‌تنهایی مطالعه کنند یا به صورت گروهی.

گیرگ گیلبرت

کشیش ارشد کلیسای تعمیدی خیابان سوم، لوئیزویل؛ نویسنده‌ی عیسی کیست و انجیل چیست؟

جنی منلی، مرکزیت مسیح و عمل او را در کل کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد. غنای اثر او در اتحاد عمیقِ شخصیت و عمل مسیح در عهدعتیق و عهدجدید است که او به ما نشان می‌دهد. اثر او برای کسی است که به‌تازگی با ایمان مسیحی آشنا شده؛ و همچنین برای مسیحیان بالغی که خواهان غذای جامد برای جان‌شان هستند.

شریف ای. فہیم

استاد دانشگاه الهیات اسکندریه، مصر؛ مدیرکل خدمات آل‌سوره

فهرست

پیشگفتار مجموعه ۱

مقدمه ۴

بخش یک: شخصِ مسیح

۱. عیسی کیست؟ ۹

۲. خدای کامل ۲۱

۳. از او، به وسیله‌ی او و به سوی او ۴۵

۴. انسان کامل ۶۳

۵. شبیه برادرانش شد ۸۶

۶. کلمه جسم گردید ۱۰۷

بخش دو: عمل مسیح

۷. وعده‌ها به تحقق رسید: عمل مسیح ۱۲۵

۸. به جای ما مجازات شد: جانشین کیفری ۱۴۵

۹. اهداف به انجام رسید: نمایشِ جلال خدا ۱۶۴

۱۰. پایان کامل: اتحاد با مسیح ۱۸۷

نتیجه ۲۰۹

سپاس‌گزاری‌ها ۲۱۲

فهرست کتاب‌های برگزیده ۲۱۵

فهرست آیات کتاب مقدس ۲۲

پیشگفتار مجموعه

کشیش از خانم جوان خواست که ایمانش را انکار کند و کلیسای کاتولیک روم را بپذیرد. خانم جین گری که فقط شانزده سال داشت، به مدت نه روز، ملکه‌ی پروتستان انگلیس شد. خواهر ناتنی‌اش، ملکه مری که کاتولیک ثابت‌قدمی بود، با توبه‌ی او، مانع از قتلش می‌شد. اما جین با عزم راسخ به طرف چوبه‌ی دار رفت و در ملأعام اعلام کرد:

من دعا می‌کنم که همه‌ی شما مسیحیان خوب شاهد باشید که من به‌عنوان یک زن مسیحی حقیقی می‌میرم. من نمی‌خواهم با چیزی غیر از رحمت خدا و با خون تنها پسرش، عیسی مسیح نجات یابم.^۱

اعتماد جین گری بر امید قطعی رستاخیز کسانی است که فقط به مسیح ایمان دارند. آن هسلتین، در تصمیم‌گیری دچار کشمکش شد. او عاشق آدونیرام بود و هیجان کشف سرزمین‌های بیگانه، برای او جذاب بود. اما آیا می‌خواست راحتی و آسایش خود را در خانه رها کند و به دنبال خطرات حاصل از ناشناخته‌ها باشد؟ آیا تحمل می‌کرد که عزیزانش را رها کند و هرگز تا آخر عمرش آن‌ها را نبیند؟ آدونیرام جادسون در سال ۱۸۱۱ به هند می‌رفت و از آن خواست که به‌عنوان همسر با او همراه شود. هیچ زنی قبلاً آمریکا را ترک نکرده بود که در میان قوم نجات‌نیافته، میسیونر شود. تعمق آن در عیسی باعث شد که تصمیم‌اش را بگیرد. او در یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد:

وقتی به خدا نزدیک می‌شوم و به برتری شخصیت خداوند عیسی پی می‌برم؛ مخصوصاً قدرت و اشتیاق او برای نجات؛ این اشتیاق را احساس می‌کنم که کل دنیا باید با نجات‌دهنده آشنا شوند. نه تنها می‌خواهم روزهای زندگی‌ام را در میان غیرمسیحیان سپری کنم و سعی کنم که آن‌ها را آگاه کنم و نجات دهم، بلکه این موضوع مرا بسیار خشنود می‌سازد. بله، مشتاقم که آسایش موقت را رها کنم و با سختی و آزمایش زندگی کنم، اگر این اراده‌ی خداست.^۲

مری کینگ، با تعمق در موعظه‌ی یکشنبه، غذای خود را هم می‌زد. «کوک»، یک زن وفادار و دینداری بود که نه تنها برای پسرهای مدرسه‌ی نیومارکت غذاهای خوشمزه

می‌پخت، بلکه «آموزه‌ی خوب و قدرتمند کالونیست» را به چارلز اسپرجان پانزده ساله تعلیم می‌داد؛ بعداً چارلز، او را به خاطر تعلیمات الهیاتی خود تحسین و تکریم کرد:

ما بارها با یکدیگر عهد فیض را تکرار کردیم و درباره‌ی برگزیدگی شخصی مقدسین، اتحادشان با مسیح، پایداری نهایی آن‌ها و مفهوم دینداری حیاتی صحبت کردیم؛ من معتقدم که درس‌هایی که از مادرم یاد گرفتم، خیلی بیشتر از مطالبی است که می‌توان از شش دکتر الهیات در این زمان یاد گرفت.^۳

کوک، علاوه بر گوشت و سیب‌زمینی، غذای روحانی می‌داد و چارلز اسپرجان هرگز آموخته‌های او را فراموش نکرد.

یک ملکه، عروس و آشپز: همگی به‌وفور در آموزه‌ی کتاب مقدس هستند؛ تعلیم کتاب مقدس درباره‌ی خدا. این زنان فقط الهیات را تحمل نکردند. آن‌ها از حقایق ایمان مسیحی لذت بردند. آموزه بر زندگی‌شان تأثیر گذاشته بود و از آن‌ها لبریز می‌شد تا بر دیگران تأثیر بگذارد.

ما خانم‌های دنیای امروز، زندگی پرمشغله‌ای داریم. شاید مسئولیت کار و مدرسه و خانه بر عهده‌مان باشد. هر روز صبح بیدار می‌شویم که به لباس‌های کثیف و ایمیل‌های بسیار زیاد خود رسیدگی کنیم. شب‌ها بعد از شستن ظرف‌ها، اتمام کارهایی که به زمان موعد رسیده و خواباندن بچه‌ها، به رختخواب می‌رویم. گاهی اوقات، زندگی طاقت‌فرسا است و گاهی اوقات معمولی و روزمره است. خدایی که پسرش را به دنیا فرستاد تا گناهکاران را نجات دهد، به زندگی طاقت‌فرسا و معمولی، معنا و مفهوم می‌بخشد. او ما را آفرید که از شناخت او لذت ببریم و با شناخت او، معنا و مفهوم و خوشی را می‌یابیم. مزمور ۱۱:۱۶ می‌گوید، «تو راه زندگی را به من می‌آموزی. در حضور تو کمال خوشی است و در دست راست تو سرور ابدی.» به همین دلیل عیسی این‌گونه مریم را تحسین کرد، «پیش‌پاهای عیسی خداوند نشست و به سخنان او گوش می‌داد» (لوقا ۱۰:۳۹). مریم در خانواده‌ی پرمشغله، از آموزه، تعلیم عیسی درباره‌ی خودش و پدرش لذت می‌برد. او «نصیب نیکو» را انتخاب کرد و نمی‌توانست از آن جدا شود.

شما نسبت به آموزه چه احساسی دارید؟ آیا در انجیل ساکن هستید، در برتری مسیح تعمق می‌کنید و درباره‌ی آموزه‌های فیض صحبت می‌کنید؟ آیا از حقایق ایمان مسیحی لذت می‌برید؟ این مجموعه کتاب‌های آموزه برای زنان، تلاش برای تقویت خوشی شما در خداوند است و شما را تشویق می‌کند که به شناخت بیشتری از او دست یابید. امیدواریم که آموزه‌های کتاب مقدس که در اینجا مطرح شده، نه تنها شناخت فکری شما را افزایش دهد، بلکه به قلب‌تان راه یابد و در زندگی‌تان ثمر آورد و در زندگی دیگران هم جاری شود.

کِری فولمار

سپتامبر ۲۰۱۶

۱. نقل قولی از فیث کوك، خانم جین گری: ملکه‌ی نه روزه‌ی انگلیس (دارلینگتون: انتشارات انجیلی، ۲۰۰۴)،

صفحه‌ی ۱۹۸.

۲. نقل قولی از شارون جیمز، قلب من در دستان اوست (دارهام: انتشارات انجیلی، ۱۹۹۸)، صفحه‌ی ۳۸.

۳. سی.اچ. اسپر جان، زندگی‌نامه‌ی شخصی: جلد ۱، سال‌های اولیه (ادینبرگ: پرچم اعتماد به حقیقت، ۱۹۶۲)،

صفحه‌ی ۳۹.

۴.

مقدمه

هیچ کس در تاریخ بشر، بیش از عیسی مسیح ناصری در صحنه‌ی دنیا باقی نمانده است. هیچ کس تا این اندازه مورد توجه نبوده، خواه به خاطر سرسپردگی یا انکار. زندگی هیچ کس با دقت، توسط افراد بسیار بررسی نشده است. کلام هیچ کس به اندازه‌ی کلام عیسی حفظ یا نقل قول نشده؛ و قطعاً هیچ کس موضوع کتاب‌های بسیار نبوده است.

پس چرا کتاب دیگری را می‌نویسم؟ قطعاً نمی‌توان چیزی را نوشت که در ۲۰۰۰ سال گذشته تحت پوشش قرار نگرفته باشد.

من با فروتنی، دو دلیل را در مورد این کتاب مطرح می‌کنم. اول، عیسی سزاوار توجه جهانی است که آن را به دست آورده است. او به عنوان وجود برتر در جهان، شایسته‌ی توجه مخلوقاتش است. شایسته است که صداهای بسیار، هویت و عملش را تجزیه و تحلیل و ستایش کنند و بینش و آگاهی خود را مطرح کنند. من بدون شرم، صدایم را به گروهی تقدیم می‌کنم که در طول تاریخ به عیسی خیره شدند و خواهان شناخت بیشتر او بودند. دعای خالصانه‌ام این است که این کتاب با فراهم کردن تصویر صحیح کتاب مقدسی، قابل دستیابی و واضح از عیسی، به بسیاری از خانم‌ها کمک کند تا او را بیشتر بشناسند و بیشتر پرستش کنند.

دوم، اگرچه کتاب‌های آموزه‌ای بسیاری نوشته شده که هدیه‌ی واقعی برای کلیساست و به مسیحیان در قرن‌های مختلف کمک کرده که مسیح را بیشتر درک و پیروی کنند، اما این کتاب‌ها غالباً به دست خانم‌ها نرسیده است. من سپاس‌گزار آقایانی هستم که در زندگی‌ام، با سختکوشی، دقت و مطالعه به سراغ کتاب مقدس رفتند و آن را به خانم‌ها و آقایان تعلیم دادند؛ اما باید توجه کنیم که تیتوس ۲ به خانم‌ها فرمان می‌دهد که آموزه‌ی صحیح داشته باشیم و به نسل بعدی، «چیزهای نیکو را تعلیم دهیم». پولس به وضوح الگوی خانم‌های سالخورده را مطرح می‌کند که به خانم‌های جوان تعلیم می‌دهند و من مشتاقم که خانم‌های نسل من با تمامی دل در سواد الهیاتی رشد کنند و آن را به نسل بعدی خانم‌های روحانی قوی و شادی که در الهیات دقیق هستند، منتقل کنند. این‌ها برای خانم‌ها در تمام مراحل زندگی، موضوعات آموزه‌ای بسیار مهم و کاربردی هستند و این کتاب می‌خواهد برای خانم‌ها، یک الفبای الهیاتی درباره‌ی شخصیت و عمل مسیح باشد.

الهیات، مهم است

من در طول نگارش این کتاب با دوستانی همنشین شدم که ازدواجشان در حال فروپاشی بود؛ کسانی که شک به خدا و نیکویی اش، همچون میهمان ناخوانده به آنها چسبیده بود؛ کسانی که علائم بیماری جدی در آنها دیده شده بود؛ کسانی که با جفایی مواجه شده بودند که زندگی شان را تهدید می کرد؛ و کسانی که با شرایط ظاهراً غیرمنصفانه‌ی زندگی در کشمکش بودند. بعضی از آنها فرزندان خودسر و ناتوبه‌کار داشتند. عده‌ای در حال بهبودی از ضربه‌های روحی هستند یا مراحل غم و اندوه را سپری می‌کنند. بعضی با مشکلات مالی جدی مواجه شده‌اند. از زمانی که نگارش این کتاب را آغاز کرده‌ام، علائم بیماری جدی در پدر و پدرشوهرم تشخیص داده شد؛ مادر و مادرشوهرم به طرز غیرمنتظرانه‌ای نقش مراقب را برعهده گرفتند. آموزه‌ی مسیحی دوستان و خانواده‌ام در این شرایط دشوار، شکل‌دهنده‌ی برخوردشان با رنج زندگی کنونی بود. در واقع، شاید مسیح‌شناسی شخص، مهم‌ترین عامل در تعیین طرز برخوردش با آزمایشات گوناگون زندگی باشد.

الهیات ما، علاوه بر کمک به مشکلات و آزمایشات، بر طرز پرستش خداوند عیسی تأثیر می‌گذارد. به دفعات، در هنگام نگارش این کتاب، مطالعه و تفکر درباره‌ی حقایق الهیاتی مطرح شده در این کتاب، باید کارم را متوقف می‌کردم و صرفاً خدا را به خاطر هویتش و کاری که از طریق مسیح برای ما انجام داده، ستایش می‌کردم. گاهی اوقات با انجام این کار، زمان اختصاص داده شده به نگارش این کتاب را از دست می‌دادم. یک روز که در کافی‌شاپ محل مان مشغول نگارش بودم و عمیقاً تحت تأثیر درک تازه از این حقیقت قرار گرفته بودم که پسر خدا جلال آسمان را ترک کرد تا با فروتنی انسان شود و ما را از جایگاه ناامیدکننده‌ی سرکشی به خدا نجات دهد؛ فقط مکث کردم و خدا را به خاطر هویت و عملش ستایش کردم. مشتری‌های بی‌خبر، غیبت می‌کردند و با صدای آهسته می‌خندیدند؛ آنها از پرستش محرمانه‌ی من کاملاً بی‌خبر بودند، چون من کامپیوترم را بستم و نزد خدا دعا کردم؛ فقط می‌خواستم صدای انسان‌ها و فرشتگانی را بشنوم که خداوند را ستایش می‌کنند. تعجبی ندارد که مطالعه‌ی آموزه، منجر به پرستش می‌شود؛ حتی اگر باعث شود که فرایند نگارش به‌آهستگی پیش رود. خدا ما را هدایت می‌کند که

او را «در روح و راستی» پرستش کنیم (یوحنا ۴: ۲۳). ما خدا را با قدرت روح القدس در راستی پرستش می‌کنیم؛ یعنی آن حقیقت و راستی که در کتاب مقدس به عنوان شخص مسیح برای ما آشکار شده است.

واکنش طبیعی ما به رشد در درک الهیاتی هویت و کار عیسی برای ما، خشنودی بیشتر و ستایش صمیمانه‌تری خواهد بود. این حقیقتاً درباره‌ی پولس صدق می‌کرد. در یازده باب اول رومیان، او با دقت، خبر خوش عدالت مسیح را که با ایمان در دسترس ماست، بیان می‌کند. پس از تعمق غنی و طولانی در انجیل، این ستایش پرجلال را اعلام می‌کند: «دولتمندی خدا چقدر عظیم و حکمت و معرفت او چقدر عمیق است! هدف‌های او غیرقابل درک و راه‌های او غیرقابل فهمند!»

حتی پیش از به‌کارگیری حقیقت انجیل، خدا را پرستش می‌کند. وقتی امروز سرود نیایشی رومیان را می‌سراییم، ستایش پولس را در واکنش به حقیقت الهیاتی می‌سراییم که او صفحاتی را به تعمق در آن اختصاص داد. شناخت حقیقی خداوند، در فرزندانش که با خون او خریداری شده‌اند، پرستش شادی‌بخش را به همراه می‌آورد. باشد که پرستش عیسی به ما انگیزه بخشد و ما را تجهیز کند که با اعتماد به نفس، با وضوح و حقیقت، درباره‌ی او با دنیا صحبت کنیم.

مسیر پیش‌رو

این کتاب به دو بخش تقسیم شده؛ عیسی کیست و چه کار کرد. در ابتدا، وقتی به هویت او می‌پردازیم، او را به عنوان شخصیت اصلی داستان کتاب مقدس در نظر می‌گیریم. بدون این زیربنا، به‌سختی می‌توان نقش او را در تاریخ بشر؛ و مهم‌تر از همه، در تاریخ نجات و رستگاری درک کرد. سپس، به دو ماهیت عیسی، به ترتیب رسیدگی می‌کنیم. به این موضوع می‌پردازیم که چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که عیسی پسر الهی خداست و بعد بر این حقیقت تعمق می‌کنیم. سپس، با دقت به شناخت انسانیت او می‌پردازیم و دوباره در مورد آن فکر می‌کنیم. ما می‌توانستیم با ترتیب متفاوتی به این جوانب زندگی عیسی رسیدگی کنیم؛ اما با الوهیت او آغاز می‌کنیم، چون او از ازل خدا بود. عیسی همیشه خدا بود و همیشه خدا خواهد بود. انسانیت او به الوهیتش افزوده شد. بخش اول، با رسیدگی

به اینکه چگونه یک نفر می‌تواند هم‌زمان کاملاً انسان و کاملاً خدا باشد، به پایان می‌رسد. سعی نمی‌کنم به همه‌ی سؤالاتی که شاید در رسیدگی به این موضوع دشوار ایجاد شود، پاسخ دهم؛ اما در جایی که کتاب مقدس به‌وضوح صحبت می‌کند، سعی می‌کنم با وضوح صحبت کنم.

بخش دوم کتاب، بر کار عیسی تمرکز می‌کند. به نقشه‌ی دقیق نجات خدا برای نجات گناهکاران از خشم خدا می‌پردازیم و اینکه عیسی چگونه به‌طور کامل این نقشه را اجرا کرد. سپس، به‌طور مشخص به کفار خواهیم پرداخت؛ اینکه چگونه جانشین کیفری، صحیح‌ترین دیدگاه درباره‌ی عمل کفار توسط مسیح است. با مقدمه‌ی کوتاه و تفکر درباره‌ی امتیاز منحصر به فرد اتحاد ایماندار با مسیح به پایان می‌رسانیم.

باید از ابتدا در نظر بگیرید که من از این جایگاه و با این پیش‌فرض می‌نویسم که کتاب مقدس، حقیقت است. من معتقدم که کتاب مقدس عاری از خطاست، از الهام روح القدس است و امروز در این قالب مورد نظر حفظ و نگهداری شده است. منابع بسیاری وجود دارند که به‌طور عمیق‌تر به این مسائل می‌پردازند و توضیح می‌دهند که چرا من از این جایگاه می‌نویسم. یکی از منابع خوب، یک کتاب در این مجموعه است: نصیب نیکو: آموزه‌ی کتاب مقدس برای همه‌ی خانم‌ها، نوشته‌ی کری فولمار. او به مسائل بسیار درباره‌ی خطاناپذیری و هدف کتاب مقدس رسیدگی می‌کند.

به قولِ مارتین لوتر، من فقط گدایی هستم که به گدای دیگر نشان می‌دهم که نان را در کجا بیابد. اگر هنوز عیسی را شخصاً و مطابق تشریحات این کتاب نمی‌شناسید، دعا می‌کنم که به گرسنگی خود پی ببرید و از نان حیات تغذیه کنید؛ تنها نانی که تا ابد سیر می‌کند. اگر عیسی را می‌شناسید، دعا می‌کنم که جان‌تان تغذیه شود، چون او در صفحات این کتاب برافراشته می‌شود. امیدوارم با مطالعه‌ی زندگی، مرگ و رستاخیز او، به خوشی حقیقی دست یابید. اگر خداوند عیسی را در چندین دهه از زندگی‌تان می‌شناسید یا فقط یک محقق کنج‌کاو هستید؛ دعا می‌کنم که این کلمات، جان‌تان را تحریک کند و شما را به سوی کسی هدایت کند که جان‌تان برای او آفریده شد. باشد که با مطالعه‌ی صفحات بعدی، پادشاه حقیقی را پرستش کنید و عشق و محبت شما نسبت به او بیشتر شود. (فیلیپان ۱: ۹) امیدوارم این کتاب، یکی از سنگ‌های زیر پای‌تان در مسیر شناخت و پرستش ابدی عیسی باشد.

بخش اول
شخصِ مسیح

فصل ۱

عیسی کیست؟

سارا در یک خانه‌ی مسیحی بزرگ شد و در کل دوران کودکی به کلیسا می‌رفت. در کانون شادی، با دقت به تعالیم معلم درباره‌ی داستان‌های کتاب مقدس گوش می‌داد؛ اما در بزرگسالی نمی‌توانست با کتاب مقدس ارتباط برقرار کند. اکثر داستان‌هایی که بر اساس ادراک ابتدایی او از کتاب مقدس بود، در بزرگسالی عجیب به نظر می‌رسید. پسر بچه‌ای که فقط با تعدادی سنگ با یک گول‌پیکر جنگید؟ یک کشتی که پُر از حیوانات بود، از سیل نجات یافت؟ دریا از خشکی جدا شد؟ آیا این داستان‌ها، افسانه‌های کودکانه هستند؟ این‌ها چه ارتباطی با خدا دارند؟ علاوه بر این، سارا می‌خواهد بداند که این‌ها با او چه ارتباطی دارند.

ما داستان خوب را دوست داریم، مخصوصاً داستان‌هایی درباره‌ی جنگ نیکی و بدی یا عشقی که به هر بهایی دنبال می‌شود. داستان‌های حماسی که در آن‌ها زیبایی پنهان می‌شود تا لحظه‌ی درست فرا رسد یا افراد عاشق، به‌طور غیرمنتظره بر مشکلات و موانع غلبه می‌کنند و یکدیگر را پیدا می‌کنند. ما از دوران کودکی می‌خواهیم به این داستان‌هایی که بارها بازگو شده، گوش کنیم. حتی وقتی نتیجه را می‌دانیم، می‌خواهیم آن‌ها را بارها بر روی صفحه‌ی نمایش یا بر روی صحنه تماشا کنیم. شاید به این دلیل از این داستان‌ها لذت می‌بریم که زندگی خودمان در یکی از آن‌ها به نمایش درمی‌آید.

این موضوع را در فکرتان نگه دارید...

خدا برای صحبت درباره‌ی خود، صرفاً یک کتاب را از آسمان به زمین نفرستاد. او می‌توانست این کار را انجام دهد. بعضی مذاهب معتقدند که خدای آن‌ها حقیقتش را در یک رویا یا رویاهایی که به یک شخص داد، آشکار کرد؛ این شخص آن‌ها را در یک کتاب مقدس نوشت. مورمون‌ها و مسلمان‌ها به این موضوع اعتقاد دارند. در مذاهب دیگر، متن مقدس، اساساً شامل کاتالوگی از رفتارهای مورد قبول، آیین‌ها یا آداب و رسوم است. فرقه‌های هندوئیسم، بودیسم و سیکسزم، از نگارشات مقدس خود پیروی می‌کنند؛ اما فقط مسیحیان معتقدند که خدا به‌طور هدفمند خودش را به مرور زمان در یک داستان آشکار کرد. قطعاً این داستان شامل آیین‌ها، مراسم و شریعت است، اما مانند یک سمفونی بزرگ، هریک از این بخش‌ها، فقط بخشی از یک کل است. این بخش‌ها نمی‌توانند به‌درستی درک و قدردانی شوند، مگر اینکه کل سمفونی را بشنوید؛ همان‌طور که وقتی یکی از بخش‌های سمفونی حذف می‌شود، سمفونی زیبایی نخواهیم داشت.

چون خدا تصمیم گرفت که خودش را به‌طور دقیق و به مرور زمان، از طریق یک داستان گسترده و چشمگیر آشکار کند، ما چیزی بیش از حقایق محض درباره‌ی او می‌آموزیم؛ شخصیت او را در عمل می‌بینیم که طی نسل‌ها، خودش را به یک قوم پیوند می‌دهد و به آن‌ها می‌شناساند.

این نمایش به‌عنوان داستان عاشقانه آشکار می‌شود. با این خبرهای غافلگیرکننده و خوب که خدا با سخاوتمندی و پایداری به دنبال هدف موردعلاقه‌اش می‌رود، هدفی که بعید به

نظر می‌رسد؛ قومی که غالباً دوست داشتنی نبودند و دائماً سرکشی می‌کردند؛ و به این ترتیب، خدا جلال می‌یابد. کمال شخصیت خدا با ورود پسرش دیده می‌شود، که کتاب مقدس به عنوان تصویر پدر نادیدنی توصیف می‌کند (کولسیان ۱: ۱۵؛ یوحنا ۱: ۱۸). پسر، شخصیت اصلی داستان می‌شود، چون خودش را فدای عروس محبوبش می‌کند.

اگرچه کتاب مقدس از صدها داستانی تشکیل شده که غالباً به‌طور مجزا بازگو می‌شوند، اما صرفاً بخش‌هایی از این داستان بزرگ هستند. مانند صحنه‌های یک نمایش هستند؛ گاهی طنزآمیز، گاهی غم‌انگیز و غالباً مملو از تاریکی و نومییدی که فقط ذراتی از امید را می‌بینیم که مسائل همیشه آن‌طور که به نظر می‌رسند، پیش نمی‌رود. ارزش واقعی شناخت داستان کتاب مقدس، در تعالیمش درباره‌ی شخصیت‌های اصلی یافت می‌شود.

عمل اول: نجات‌دهنده‌ی موعود

داستان، با خدایی آغاز می‌شود که خالق همه‌چیز است؛ روز و شب؛ آفتاب، ماه و ستارگان؛ حیوانات روی زمین، دریا و هوا. هفته‌ی اول، به‌طرز چشمگیری با آفرینش اولین انسان‌هایی که «به‌صورت خدا» آفریده شدند، به نقطه‌ی اوج می‌رسد (پیدایش ۱: ۲۷). خدا با فیض و سخاوت، آدم و حوا را در باغ کاملی گذاشت که مستقیماً با آن‌ها صحبت می‌کرد و آن‌ها مستقیماً به او دسترسی داشتند. او آن‌ها را برای همراهی و لذت بردن از یکدیگر، در کنار هم گذاشت تا بتوانند تکثیر شوند و زمین را با نسل خود پُر کنند. غذای خوب و فراوان برای آن‌ها فراهم کرد که بخورند و به‌راحتی به همه‌ی آن‌ها دسترسی داشته باشند. کارهای خوبی به آن‌ها داد که انجام دهند باغ و فضای زیبا یی به آن‌ها داد که در آن کار کنند. او قوش را دوست داشت و به خاطر این محبت بسیار و سخاوتمندانه، امتیاز منحصر به فرد و مسئولیت بی‌نظیر مراقبت از خلقتش را به آن‌ها داد. فقط آن‌ها از این فرصت برخوردار بودند که با مراقبت از آفرینش خدا و به نمایندگی از او، خالق‌شان را نشان دهند؛ یعنی به بهترین شکل زندگی کنند!

اما آدم و حوا به‌جای اینکه با اطاعت از این خدای نیکو و تحت اقتدار و برکت نیکوی او زندگی کنند، به ضد خدا بلند شدند. آن‌ها باید با رضایت و قناعت بر خلقت حکمرانی می‌کردند؛ اما به دروغ‌های فریبنده‌ی مار گوش دادند و اجازه دادند دشمن خدا بر آن‌ها

حکمرانی کند. آن‌ها با خوردن میوه‌ی ممنوعه، همه‌ی حقوق و امتیازات زندگی خوب در باغ عدن را از دست دادند و شکاف بزرگی بین خودشان و خدای‌شان ایجاد کردند. مهم‌تر از همه اینکه، آن‌ها از جانب همه‌ی ما انجام دادند. آن‌ها نماینده‌ی بشریت بودند؛ نماینده‌ی کل انسان‌ها در کل دنیا و در تمام دوران‌ها.

وعدۀ اول در باغ عدن

پس از سقوط بشر در گناه، دنیا به طرز بازگشت‌ناپذیری تغییر کرد. دنیای بسیار خوبِ باغ عدن در پیدایش ۱-۲، ناگهان به دنیای پیدایش ۳ تبدیل شد که با گناه ملعون شد و با خار پوشانیده شد. سرکشی آدم و حوا از خدا، چیزی بیش از یک اشتباه محض بود؛ این عمل آن‌ها، بدی و شرارت را وارد دنیای کاملی کرد که خدا آفریده بود. مار وعده داده بود که چشمان آدم و حوا با سرکشی از خدا باز خواهد شد؛ اما آن‌ها شرم را دیدند. بعد از این خطا، دنیایی که قبلاً پراز نیکویی بود، با احساس گناه و تقصیر پُر شد؛ چون اولین زوج از برهنگی‌شان آگاه شدند و خودشان را با برگ‌های درخت انجیر پوشانیدند. تلاش آن‌ها برای پوشاندن شرم‌شان باعث شد که خودشان را از خدا پنهان کنند. برهنگی جسمانی، درماندگی روحانی آن‌ها را نشان می‌داد؛ چون مشخصاً به یک پوششی نیاز داشتند.

عواقب اولین گناه، وحشتناک بود. خدا اعلام کرد که برکاتی را که سخاوتمندانه به آدم و حوا داده بود، اکنون فقط با سختی زیاد به دست می‌آید. حوا برای ثمربخشی و تکثیر، از این بعد باید درد زیادی را متحمل شود. آدم، ثمرات فراوان گذشته را با زحمت بسیار، خار و خاشاک به دست می‌آورد (پیدایش ۳: ۱۶-۱۹). در نتیجه‌ی گناه، زندگی آدم و حوا تحت تأثیر درد و دوری از خدا قرار گرفت. اگر انسان می‌خواست جایگاه زندگی در باغ و اتحاد با خدا را دوباره تجربه کند، خدا باید آن را فراهم می‌کرد. این چیزی است که خدا به طرز چشمگیری، بعد از سقوط زن و مرد وعده داد، چون به طرز عجیبی با فیض خود عمل کرد.

به جای اینکه خدا آن‌ها را بلافاصله به خاطر سرکشی بکشد، به قومش وعده داد که با درد زایمان، نجات‌دهنده‌ای را برای بشر فراهم می‌کند. داوری در راه بود، اما خدا راه نجات را فراهم می‌کند. خدا مار را لعنت کرد و دربارۀ دشمنی بین او و نسل حوا صحبت کرد،

از طریق فرزند موعودی که نهایتاً غالب می‌شد. «او سر تو را می‌شکند و تو کُری پای او را می‌گری.» (پیدایش ۳: ۱۵) با وجود خیانت بزرگ آدم و حوا، خدا با سخاوتمندی یک حیوان را کُشت و «از پوست حیوانات برای آدم و زنش لباس تهیه کرد و به آنها پوشانید.» (پیدایش ۳: ۲۱) این در مورد کسی خبر می‌داد که برای پوشش فرهنگی روحانی قومش می‌آمد؛ نجات‌دهنده‌ای که مار را می‌کوبید و قومش را می‌پوشانید؛ نه با لباس‌هایی از پوست حیوانات، بلکه با ردای عدالتی که با خون خریداری شده است.

اگرچه اولین انسان‌ها برکت یافتند و خدا در آفرینش، آنها را «بسیار نیکو» خواند (پیدایش ۱: ۳۱)، شش باب جلوتر در این داستان، درباره‌ی حرکت دَوَرانی انسان به سوی شرارت می‌خوانیم. سرکشی آدم و حوا از خدا، به سرپیچی کامل بشر از خالق تبدیل شد. «وقتی خداوند دید که چگونه تمام مردم روی زمین شریر شده‌اند و تمام افکار آنها اندیشه‌های گناه‌آلود است.» خدا به خلقتش که این شرارت را انتخاب کرده بود، چه واکنشی نشان داد؟ «از اینکه انسان را آفریده و در روی زمین گذاشته بود، پشیمان و بسیار غمگین شد.» (پیدایش ۶: ۵-۷) خشم خدا نسبت به انسان گناهکار بسیار زیاد بود که تقریباً همه‌ی موجودات زنده‌ی روی زمین را با سیل جهانی نابود کرد. فقط مسافران مبارکی را حفظ کرد که به کشتی نوح پناه بردند. این داستان، افسانه‌ی کودکان نیست؛ بلکه صحنه (و تصویر) اولیه‌ی خشم خدا نسبت به کسانی است که در برابر او سرکشی کردند. ما تصویر زیبایی را از فیض خدا نیز می‌بینیم. دوباره می‌بینیم که خدا با داوری، راه نجات را برای عده‌ای فراهم کرد. راهی برای محبوبانش فراهم کرد (نوح و خانواده‌اش) تا در امنیت، از آب‌های سیل‌آسای خطرناک عبور کنند.

اما حتی نابودی آفرینش، شرارت قلب انسان‌ها را از بین نبرد. حتی لازم نیست یک صفحه از کتاب مقدس را ورق بزنیم تا آن را در خودِ نوح ببینیم. اگرچه او مورد لطف زیادی قرار گرفته بود و مرد مبارکی در زمین بود؛ اما به محض خروج از کشتی، دوباره گناه کرد. مانند والدین اولیه‌اش (پیدایش ۹: ۲۰-۲۱). خدا انسان‌ها را به خاطر گناهشان، به وسیله‌ی سیل از روی زمین محو کرد؛ اما گناه را از انسان‌های روی زمین برنداشت.

برهی ذبح شده

خدا در قرن‌های آینده، در تاریخ ثبت شده‌ی کتاب مقدس، به‌طور فزاینده، چیزهای بیشتری را درباره‌ی خودش و آمدن فرزندی که سرمار را می‌کوبد، آشکار کرد. در یک صحنه، ابرام (بعدها او را ابراهیم نامید) را از بُت‌پرستی فراخواند که پیرو خدای یگانه و حقیقی شود. خدا سوگند خورد که او را پدر ملت‌های بسیار سازد، اولاد بسیاری را به اندازه‌ی ستارگان آسمان به او بدهد؛ وعده داد که کل زمین از طریق ابراهیم برکت خواهد یافت؛ اما به‌جای اینکه خیمه‌اش از فرزندان پُر شود؛ در طی دهه‌های بسیار، به خاطر نازایی زنش، خیمه‌شان ساکت و خاموش بود؛ تا اینکه خدا نهایتاً پسر موعود را به ابراهیم و سارا عطا کرد و نامش را اسحاق گذاشتند. اما به‌طرز غیرقابل درکی به ابراهیم گفت پسر محبوبش، اسحاق را روی کوه موریای قربانی کند. بلافاصله بعد از اینکه ابراهیم با اعتماد به خدای خود و با اطاعت، دستش را بلند کرد تا چاقو را بردارد و پسر محبوبش را ذبح کند، خدا مداخله کرد و قوچی را به‌عنوان جایگزین برای اسحاق فراهم کرد (پیدایش ۱۴-۱:۲۲). این حیوان بی‌گناه، نشانه‌ی دیگری از شخصیت خدا و فرزندی است که در آینده می‌آید. خدا به خاطر محبت عظیمش به انسان‌ها، قربانی لازم را فراهم کرد تا خشمش را نسبت به گناه ارضا کند.

صدها سال بعد، نسل موعود ابراهیم دچار پریشانی شد. آن‌ها مورد لطف نبودند یا برکتی برای دنیا نبودند؛ بلکه در مصر برده بودند، اجنبی‌هایی در سرزمین بیگانه بودند و آزادی، التفات یا قدرتی نداشتند. خدا در حالِ آزادسازی چشمگیر قومش از این شرایط درماندگی، جزئیات بیشتری را درباره‌ی شخصیت خودش و نجات‌دهنده‌ی آینده آشکار کرد. یک شب قبل از اینکه قوم اسرائیل را توسط موسی از بردگی مصر خارج کند، به قومش دستور داد که یک برهی بی‌عیب را ذبح کنند و خون آن حیوان را بر سر در خانه‌های خود بمالند. هر خانواده‌ای که با خون بره پوشانیده نشده بود، پسر نخست‌زاده‌اش توسط فرشته‌ی مرگ گشته می‌شد. هر خانواده‌ای که با خون بره پوشانیده شده بود، فرشته‌ی مرگ از آن عبور می‌کرد و اجازه می‌داد که زنده بمانند. در این داوری، خدا نجات را برای قومش فراهم می‌کرد (خروج ۱۲). در این صحنه، با خدایی ملاقات می‌کنیم که قدوسیت و محبتش، خواهان عدالت است؛ اما فیض را عطا می‌کند. عدالت و فیض، از طریق خون

بره‌ی قربانی فراهم می‌شود. اسرائیلی‌ها اطاعت کردند؛ خودشان و فرزندان‌شان از بردگی نجات یافتند؛ اما در آن زمان نمی‌دانستند که بره‌ی فصیح، به بره‌ی دیگری اشاره می‌کرد؛ «بره‌ی خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.» (یوحنا ۱: ۲۹)

خادم رنج‌دیده

این بره توسط اشعیا‌ی نبی توصیف شده؛ او داوری را بر قوم یهودِ زمان خودش اعلام کرد؛ چون به عهدشان با خدا عمل نکردند. اما اشعیا با امیدواری درباره‌ی عمل آینده‌ی خدا برای نجات و رستگاری قومش و احیای کل جهان از طریق فرزند آینده صحبت کرد، کسی که برای آن‌ها رنج می‌کشد. «او در حقیقت به‌خاطر گناه و خطای ما زده و زخمی شد. او جزا دید تا ما سلامتی داشته باشیم و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.» (اشعیا ۵: ۵۳) قوم خدا از طریق این خادم رنج‌دیده برکت می‌یابند؛ اما فقط از طریق زخم‌های او. کسی که سرِ مار را می‌کوبد، خودش هم به‌خاطر بی‌انصافی قومش کوبیده می‌شود.

زندگی پیش‌گویی شده

عملِ اول، شامل انبیای دیگری است که به‌طرز الهی، حقایقی را درباره‌ی تولد، زندگی و مرگ فرزند موعود آشکار می‌کنند. اشعیا به فرزندِ اشاره می‌کند که از باکره متولد خواهد شد و نامش عمانوئیل است، یعنی «خدا با ماست» (اشعیا ۷: ۱۴). میکاه، درباره‌ی حکمرانی بر اسرائیل پیش‌گویی می‌کند که از قدیم‌الایام است و در شهر بیت‌لحم متولد خواهد شد (میکاه ۵: ۲). زکریا نبوت کرد که یک روز، اورشلیم، نجات‌دهنده‌ای را ستایش خواهد کرد که اسرائیل را نجات خواهد داد و به‌طور خاص پیش‌گویی کرد که این شخص مقدر شده‌ی الهی، سوار بر الاغ وارد اورشلیم می‌شود (زکریا ۹: ۹). عهدعتیق این‌گونه به پایان می‌رسد که قوم خدا همچنان به دنبال این فرزند هستند؛ بره‌ی خدا، خادم رنج‌دیده، پوششی برای گناه قوم، و کسی که سرِ مار را می‌کوبد.

عمل دوم: نجات عظیمِ نجات‌دهنده

در عمل دوم، پرده کنار می‌رود (عهد جدید) و این خبر آشکار می‌شود که وعده‌ی قدیمی، فرزندی که مدت‌ها منتظرش بودیم، بالاخره در جسم ظاهر شد. تغییر صحنه‌ی غیرمنتظره، به ورود چشمگیر این نوزاد به جهان، شدت بخشید. ما متوجه می‌شویم که مادر این شخص موعود، به‌طرز عجیبی باکره است. او جایی برای زایمان بره‌ی خدا ندارد و نهایتاً اولین تخت او، آخور حیوانات بود. پادشاه سعی می‌کند بعد از ظهور نور مرموز در آسمان که توجه محققین را از سرزمین‌های بیگانه به خود جلب کرده بود، همه‌ی نوزادان را بکشد. خانواده‌ی او باید شبانه به کشور همسایه فرار می‌کردند تا از جان این کودک محافظت کنند؛ اما شاید عجیب‌تر از همه این است که اگرچه این با مهارت، از پیش اعلام شده بود؛ این نوزادی که برای نجات جهان آمده بود، خودِ خدا بود.

سایه‌ها، در نور کامل عیسی از بین می‌روند. کسی که توسط خدا برای نجات قومش فرستاده شد، کسی غیر از خدا نبود. خدا پسرش را فرستاد تا انسان شود، از هر لحاظ مانند قومش شود، ولی همچنان کاملاً خدا بود. عیسی برخلاف انسان‌های دیگر در طول تاریخ، بی‌گناه زندگی کرد. با وسوسه‌ی پیوستن به سرکشی شریرانه‌ی انسان‌ها مقابله کرد و در عوض، راه را به سوی حیات ابدی مهیا کرد. او در یک صحنه‌ی شوکه‌کننده‌ی دیگر این کار را انجام داد. به‌جای تقاضای قدرت سیاسی و جلال زمینی، شخصاً مجازاتی را که شایسته‌ی سرکشان بود، با مرگ دردناک و شرم‌آور بر روی صلیب بر خود گرفت. خادم رنج‌دیده که اشعیا نبوت کرد، خشم عادلانه و منصفانه‌ی خدا نسبت به گناه را بر خود گرفت. وزن خُردکننده‌ی مجازات خدا برای گناه قوم را بر خود گرفت. اما شاید در آخرین تغییر صحنه و چشمگیرترین صحنه، در حالت مرگ نماند. در صحنه‌ی پُر جلال و اوج صحنه، بعد از سه روز که در قبر بود؛ همان‌طور که نبوت شده بود (هوشع ۱:۶-۳؛ متی ۲۱:۱۶؛ یوحنا ۱۹:۲؛ اول قرن‌تیا ۴:۱۵)؛ عیسی از مردگان برخاست. بعد از رستاخیزش بر صدها نفر ظاهر شد و به شاگردانش مأموریت داد که ملکوتش را در همه‌جا اعلام کنند و به آسمان صعود کرد و از آنجا بر تمامی جهان سلطنت می‌کند. او اکنون در آنجاست و بر دنیا حکمرانی می‌کند.

متأسفانه، کسانی که هرگز شمشیر سرکشی علیه خدا را بر زمین نگذاشتند، با داوری و مجازات کامل خدا که لایقش هستند، مواجه خواهند شد؛ یعنی تا ابد در جهنم خواهند بود. اما شایان توجه است که از طریق این داوری، خدا راهی برای نجات از طریق عیسی فراهم کرد. یک روز، او به زمین بازخواهد گشت و تمامی قومش را، مُرده و زنده، جمع خواهد کرد. این افراد که قبلاً سرکشانی بودند که با توبه و ایمان به عیسی، خودشان را به عیسی تسلیم کردند، با اعتماد در مقابل خدا خواهند ایستاد و با عدالت و بخشش نجات‌دهنده‌شان، بره‌ی خدا، عیسی مسیح نجات‌دهنده، پوشانیده خواهند شد. سپس، او آن‌ها را به آسمان جدید و زمین جدید خواهد برد، جایی که خدا در آن سکونت خواهد داشت و تا ابد با قومش سلطنت خواهد کرد. در عمل دوم متوجه می‌شویم که عیسی فقط برای نجات قومش نیامد، بلکه با محبت عظیمش، آن‌ها را متعلق به خودش دانست. رابطه‌ی مسیح با کسانی که قبلاً سرکش بودند، بسیار نزدیک است و کتاب مقدس آن‌ها را «محبوب» (کولسیان ۳: ۱۲) و «در مسیح» خطاب می‌کند.

عهد جدید، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی را توضیح می‌دهد. این گزارشی از تولد کلیسا، عروس مسیح است (افسیان ۵: ۲۴-۲۷، دوم قرنتیان ۱۱: ۲، مکاشفه ۱۹: ۷-۹، ۲۱: ۱-۲) و به قوم خدا دستورالعمل‌هایی را می‌دهد تا بدانند درحال انتظار برای بازگشت نهایی او به زمین، چگونه زندگی کنند. عهد جدید به قوم خدا امید می‌دهد که بدانند یک روز مسیح ما را در کنار یکدیگر جمع می‌کند و عصر جدیدی، مانند آغاز داستان اول شروع خواهد شد؛ قوم خدا در اتحاد کامل با خدا و در مکان کاملی که او می‌آفریند و در سخاوت و محبت فراوان او زندگی خواهند کرد. سرکشان سابق که از تشویش و درماندگی خود نجات یافتند و با خون بره پوشانیده شدند، دوباره با خدای خود زندگی خواهند کرد. این داستان عاشقانه که پایان شادی بخشی دارد، هرگز به پایان نمی‌رسد، چون عروس مسیح در خوشی کامل و تا ابد با او زندگی خواهد کرد. این بار، برخلاف باغ عدن، گناه دوباره وارد این داستان نخواهد شد.

این داستان کتاب مقدس، از پیدایش تا مکاشفه است. ۶۶ کتاب در کتاب مقدس هست که اگرچه در طولِ هزاران سال، در قاره‌های مختلف و توسط نویسندگان مختلف نوشته شده، درباره‌ی یک نمایش صحبت می‌کند که سرکشی عظیم انسان نسبت به خداست. درباره‌ی داوری صحبت می‌کند که بر مردان و زنان گناهکار نازل می‌شود، اما یک نجات‌دهنده‌ی فیاض و رحیم را نیز به ما نشان می‌دهد که نامش عیسی است و برای نجات قوم خدا فرستاده شد تا آن‌ها را با خدا آشتی دهد.

تماشاچی یا بازیگر؟

یکی از داستان‌های مورد علاقه‌ی من، *بینوایان* است. داستان قدرتمندی که در اغتشاش قرن نوزدهم در پاریس اتفاق می‌افتد و یک عمل سخاوتمندانه، زندگی یک زندانی نالایق، یک پلیس بسیار متعصب و فاحشه‌ی فقیر را به یکدیگر پیوند می‌زند. من این کتاب را خوانده‌ام. در کشورهای مختلف، نمایش موسیقی آن را دیده‌ام و بارها این فیلم را تماشا کرده‌ام و به موسیقی فیلم آن، صدها مرتبه (شاید هزاران مرتبه!) گوش کرده‌ام. این موسیقی و داستان، هرگز برای من قدیمی نمی‌شود. خلاقیت این داستان عاشقانه، موضوع نجات و رهایی؛ و تضادی که بین اسارت شریعت و آزادی فیض نشان داده شده، مرا شیفته و مجذوب خودش می‌کند؛ اما صرفاً به‌عنوان تماشاچی و ناظر منفعل از این داستان لذت می‌برم.

داستانی که در تاریخ بشر آشکار می‌شود و عیسی، شخصیت اصلی آن است، داستانی نیست که به‌عنوان تماشاچی از آن لذت ببریم. عیسی، نجات‌دهنده‌ی عظیم ماست. برای نجات ما از سرکشی در برابر خدا آمد. وقتی زندگی این مردی را مطالعه می‌کنیم که به جهان آمد تا عروزش را از خطر نجات دهد، خودمان را صرفاً تماشاچی منفعل یک داستان بر روی صحنه نمی‌بینیم. ما داستان‌های شخصی خودمان را در این داستان بزرگ می‌بینیم. زندگی ما در این نمایش وارد می‌شود، چون ما نقش جمعیت سرکشی را بازی می‌کنیم که سعی می‌کند پادشاه خیرخواه را سرنگون کند. ما مورد محبت او هستیم؛ و به همین دلیل خدا به زمین آمد تا به دنبال محبوبش برود. ما غالباً افراد ناخوشایندی هستیم که دائماً نافرمانی می‌کنیم و خدا ما را از طریق عیسی نجات داده است.

ما در داستان کتاب مقدس، به درستی به عنوان افراد ناامید و درمانده نشان داده شده‌ایم که نجات‌دهنده‌ای نداریم. ما به نجات‌دهنده نیاز داریم. عیسی در عمل دوم، بر روی صحنه آمد و به عنوان شخص موعودی نمایان شد که نهایتاً برای نجات عروس محبوبش می‌آید و لایق ستایش، سرسپردگی کامل و بیعت ابدی ماست.

سؤالات

عیسی کیست؟

داستان کتاب مقدس، داستان عاشقانه‌ی خدای قدوسی است که به دنبال قوم خودش می‌رود. بعد از باغ عدن، نسل‌های بسیار قوم خدا در جدایی با خالقشان زندگی می‌کنند، ولی عهدعتیق مملو از وعده‌های خداست که یک نفر برای نجاتشان خواهد آمد. وقتی خدا تصاویر و وعده‌های این قهرمان را به قومش می‌دهد، مکاشفه‌ی تدریجی هویت خدا را می‌بینیم. شخصیت اصلی داستان، یک قهرمان است: عیسی، خدا-انسان؛ او مجازات و گناهان قوم خدا را بر خود گرفت و حیات ابدی آن‌ها با خودش را تضمین کرد.

۱. داستان اساسی کتاب مقدس، چه ارتباطی با سارا دارد؟

۲. شخصیت اصلی داستان کتاب مقدس، عیسی است. شخصیت‌های اصلی دیگر چه کسانی هستند؟ شما در این نمایش چه نقشی دارید؟ عروس مسیح از کسانی تشکیل شده که از گناهان‌شان روی گردان شده و به عیسی ایمان آورده‌اند. آیا شما این کار را انجام داده‌اید؟

۳. خدا می‌توانست همه‌ی چیزهایی را که باید درباره‌ی او بدانیم، یک‌دفعه به ما بگوید. اما در عوض، کتاب مقدس در طول قرن‌ها توسط نویسندگان بسیار، از فرهنگ‌های متعدد نوشته شد. به عبارت دیگر، خدا به آرامی، و به مرور زمان خودش را به قومش آشکار کرد. چرا مکاشفه‌ی شخصیت خدا بدین طریق، به درک هویت او کمک می‌کند؟

۴. پیدایش ۳: ۱۵، اولین تصویر کلی درباره‌ی خدایی است که نجات‌دهنده‌ای را برای قومش می‌فرستد. این آیه چگونه درباره‌ی کاری که باید توسط عیسی انجام شود، پیش‌گویی می‌کند؟

۵. خدا از آغاز این داستان، به قومش وعده‌هایی را می‌دهد. این درباره‌ی خدا و کتاب مقدس به ما چه می‌گوید؟
۶. در همه‌ی داستان‌ها، یک مشکلی هست که باید برطرف شود. مشکل داستان کتاب مقدس، از پیدایش تا مکاشفه، که باید به آن رسیدگی شود، چیست؟ این آیات را از این مراجع بخوانید: پیدایش ۶: ۵-۷، خروج ۱۶: ۲-۳، داوران ۲۱: ۲۵، عاموس ۵: ۱۲-۱۳.
۷. عهدجدید، از قیاس‌های مختلفی غیر از عروس، برای توصیف کسانی استفاده می‌کند که عیسی برای نجات‌شان آمد. شما کدام‌یک از آن‌ها را می‌توانید بیان کنید؟ این مراجع به تفکر شما کمک می‌کند: افسسیان ۲: ۱۹-۲۲، اول قرنتیان ۳: ۱۶-۱۷، اول قرنتیان ۱۲: ۱۲.
۸. با کلمات خودتان، در ۲ تا ۴ جمله، داستان کتاب مقدس را بنویسید، از آفرینش همه‌چیز آغاز کنید.

فصل ۲

خدای کامل

صوفیا، دوست شماست که گاهی در کلیسای شما شرکت می‌کند. اخیراً با یکی از همسایگان مسلمان آشنا شده و این دو خانم، دوستان خوبی برای یکدیگر شدند. هفته‌ی گذشته، در حالِ صرفِ قهوه با یکدیگر، مریم به صوفیا گفت اسلام تعلیم می‌دهد که یک خدا هست و عیسی فقط یک پیامبر بود. مریم توضیح داد که معتقد است خدا پیامبران متعددی را فرستاده تا درباره‌ی او با دنیا صحبت کنند؛ ابراهیم، موسی و نوح هم مانند عیسی، پیامبران خدا بودند. حالا صوفیا سؤال می‌کند و می‌خواهد بداند که آیا عیسی واقعاً خداست. او به سراغ شما آمده و می‌پرسد که اعتقاد به الوهیت عیسی، چه تغییری در او ایجاد می‌کند. شما به او چه می‌گویید؟

عیسی کیست؟ این مهم‌ترین سؤال است که هریک از ما می‌توانیم به آن پاسخ دهیم. این سؤال، جماعت مسیحی را ۲۰۰۰ سال پیش مجذوب خود کرد، وقتی یک مردی ادعا کرد که خداست و به تاریخ بشریت وارد شد. نسل‌های زیادی از انسان‌ها در تمدن‌های مختلف با این سؤال دست و پنجه نرم کرده‌اند.

جواب این سؤال بسیار متفاوت است و به پاسخ‌دهنده بستگی دارد. آیا او صرفاً مرد خوبی بود؟ یک معلم اخلاقی بود؟ یک انقلابی بود؟ یا پسر خدا بود؟

مدرک تاریخی مورد قبول، به یک شخص واقعی به نام عیسی اشاره می‌کند که بین سال‌های ۳ و ۶ پیش از میلاد در بیت‌لحم متولد شد. او نجار بود و تا دهه‌ی ۳۰ عُمُرش زندگی کرد و به دست مأموران یهودی، بر روی صلیب رومی، خارج از اورشلیم مُرد. حتی مورخان دنیوی هم موافقت می‌کنند که او شاگردانی داشت که از او پیروی می‌کردند و مردان و زنان بسیار در آن زمان ایمان داشتند که او از مردگان برخاست. اما علاوه بر این نتیجه‌گیری‌هایی که به‌طور کلی پذیرفته شده، مردم درباره‌ی هویت او، ادعای او در مورد خودش و ارزش و اهمیت او در زمان حال، نظرات متفاوتی دارند.

چند سال پس از مرگ و رستاخیز عیسی، نخبگان مذهبی یهود از پیروان عیسی خسته شدند و حتی با آن‌ها دشمنی ورزیدند؛ پیروانی که اصرار داشتند عیسی، نجات‌دهنده‌ی موعود است که از مردگان برخاست. یک روز شورای یهود به سرنوشت رسولان عیسی و نابودی این فرقه‌ی جدید رسیدگی می‌کرد که یک فریسی به نام غمالائیل به آن‌ها هشدار داد؛ شاید این کلام، حکیمانه‌تر از آن چیزی بود که او خودش متوجه شده باشد. او گفت، «زیرا اگر نقشه و کاری که دارند از انسان باشد، به ثمر نخواهد رسید. اما اگر از خدا باشد شما نمی‌توانید آن‌ها را شکست دهید. چون در این صورت شما هم جزء کسانی خواهید شد که با خدا ستیزه می‌کنند.» (اعمال ۵: ۳۸-۳۹) در آن روز، شورا اجازه داد که رسولان آزاد شوند و فقط شلاق بخورند، به امید اینکه این انقلاب به پایان برسد. اما این انقلاب توسعه یافت. اکنون بعد از ۲۰۰۰ سال، تعداد پیروان عیسی در تاریخ جهان، بیش از هر زمان دیگری است.

یکی از توضیحات شکاکان برای شهرت پیوسته‌ی عیسی این است که او را صرفاً معلم اخلاقی معروفی در زمان خودش می‌دانند. آن‌ها تصدیق می‌کنند که او مرد خوبی بود؛ فقط همین. مرد بی‌خدای مشهورِ امروزی، ریچارد داکینز، اخیراً تایید کرده که «متناقضاً، شهرت عیسی به خاطر خدا انگاشتنِ او خدشه‌دار شد. او به‌عنوان معلم اخلاق، قابل تحسین است؛ اما تحت‌الشعاع پرستش احمقانه قرار گرفته است.»^۱ داکینز و دیگران استدلال می‌کنند که عیسی می‌توانست مانند گاندی به خاطر صفاتی همچون رهبری قدرتمند و تعالیم اخلاقی‌اش تحسین شود، اما هرکه به خداوندی عیسی ایمان دارد (یا او را به‌عنوان خدا پرستش می‌کند)، احمق است.

کسانی که خودشان را «روحانی» می‌دانند، اما ضرورتاً پذیرای مذهب خاصی نیستند، غالباً عیسی را به‌عنوان یک راه می‌بینند، اما ضرورتاً تنها راه به سوی خدا نیست. آن‌ها از عیسی متنفر نیستند؛ حتی شاید دوست مسیحی خود را تحسین کنند که چیزی را پیدا کرده که برای او «کاربرد دارد». اما این گروه، ادعاهای انحصاری عیسی را رد می‌کنند و استدلال می‌کنند که او صرفاً یک راه به سوی مسیر دشوار کوهی است که نهایتاً همه به بالای آن می‌رسند. آزمون شخص، خلوص ایمان اوست، نه هدفِ ایمانش.

یک تئوری معروف دیگر این است که عیسی، بیش از یک انسان عادی بود؛ اما کمتر از خدا بود. معمولاً استدلال‌کنندگان این نظریه فکر می‌کنند که عیسی از جانب خدا برای یک مأموریت فرستاده شد. او زندگی برجسته‌ای داشت و کارهای خوبی انجام داد و چیزهای خوبی گفت؛ اما فرستاده شدن از جانب خدا، به‌معنای خدایی نیست. آن‌ها نتیجه‌گیری می‌کنند که پیروان عیسی با غیرت غالب شدند و در رابطه با ادعای او در مورد خودش اغراق کردند؛ مانند یک اعلامیه‌ی فوت که آراسته می‌شود.

این توضیح درباره‌ی شهرت عیسی در خاورمیانه، محل زندگی من، مرسوم است. مسلمانان معتقدند که عیسی باید به‌عنوان یکی از پیامبران خدا مورد احترام باشد، اما خدا دانستنِ عیسی، کفر است. آن‌ها معتقدند که در سال‌های پس از مرگ عیسی، پیروان او حقایقی را درباره‌ی زندگی و تعالیم او ثبت کردند؛ اما در طول قرن‌ها، کتاب مقدس تغییر کرد. نسخه‌های اصلی گم شد و مترجم‌ها در طول قرن‌ها، مفهوم و ادعاهای این متون را تغییر دادند. آن‌ها استدلال می‌کنند که کتاب مقدس امروزی شامل خطاهای زیادی است که

نمی‌توان به آن اعتماد کرد و عیسای واقعی نباید پرستیده شود. اسلام تعلیم می‌دهد که خدا، آخرین پیامبر، یعنی محمد را فرستاد تا خطاهای ایجاد شده توسط پیروان غیور عیسی را اصلاح کند.

اگر ما مسیحیان صادق باشیم، اعتقاد به این ادعا که مرد مصلوبی که هزاران سال پیش زندگی می‌کرد و خدایی بود که به‌عنوان انسان به زمین آمد، نیاز به جسارت دارد. بدون مکاشفه‌ی الهی حقیقتِ هویت عیسی، را به‌راحتی درک می‌کنیم که چرا مردم این اعتماد را آراستنِ حقیقت یا حتی «احمقانه» می‌دانند. وقتی شواهد کتاب مقدس را به‌طور گسترده بررسی می‌کنیم، مطمئن می‌شویم که پیش از اینکه عیسی از ناصره بیاید؛ او از آسمان، پسر خدا بود. تعداد کسانی که درباره‌ی پسر خدا بودنِ او شهادت می‌دهند، بسیار زیاد و مقتدرانه است.

یک کلام معروف می‌گوید، اگر چیزی شبیه اردک به نظر می‌رسد و مانند اردک حرف می‌زند و مانند اردک راه می‌رود، پس این یک اردک است. به این ترتیب، ما می‌دانیم که عیسای انسان، خداست. به این جوانب زندگی او توجه کنید؛ جوانبی که نشان می‌دهد او به‌طرز منحصر به فردی خدا بود: از دوران باستان درباره‌ی خدا بودنِ او نبوت شده بود، مانند خدا عمل کرد، با اسامی مقدس خدا خطاب شد؛ تا ابد به‌عنوان خدا پرستش خواهد شد. اگر او شبیه خداست، مانند خدا حرف می‌زند و مانند خدا عمل می‌کند، می‌توانیم مطمئن باشیم که عیسی حقیقتاً خداست.

خدا، خودش می‌آید!

از باغ عدن که خدا وعده داد یک روز ذریت زن می‌آید تا دشمنش را شکست دهد، قوم خدا به این امید تکیه کردند که آن مسح شده که سرِ مار را می‌کوبد، برای نجات‌شان می‌آید. صدهای نبوتی بسیار، در طول هزاران سال، با قدرت به قوم خودسرِ خدا امید بخشیدند که پایداری کنند. هیچ قطعه‌ی شعری، تصویر کامل هویت عیسی را بیان نکرد؛ اما نکات زیبای بسیاری در طول مسیر، مستقیماً به ماهیت روحانی این مسح شده اشاره کردند.

اشعیا

اشعیای نبی به زیبایی، یکی از این سرودها را صدها سال پیش از تولد عیسی سرایید. اشعیا بعد از اعلام این خبر بد به اسرائیلی‌ها که گناهان و سرسختی شان، آن‌ها را در آینده به اسارت می‌برد؛ با یادآوری فرزند موعود به آن‌ها تسلی داد. او نجات‌دهنده‌ای را که مدت‌ها به دنبالش بودند، این‌طور توصیف کرد:

زیرا فرزندی برای ما متولد شده و پسری برای ما بخشیده شده است. به او قدرت و اختیار داده شده است. نام او «مشاور عجیب»، «خدای قادر»، «پدر جاودانی» و «سلطان سلامتی» می‌باشد. (اشعیا ۹:۶)

انبیا به‌طور اتفاقی، اسامی مستعاری همچون «خدای قادر» و «پدر جاودانی» را اعلام نمی‌کنند. کلماتی که او برای توصیف نجات‌دهنده به‌کار می‌برد، به‌طرز خطاناپذیری، کلمات الهی است.

اشعیا برای بار دوم درباره‌ی الوهیت نجات‌دهنده‌ی آینده نبوت کرد و گفت اسرائیلی‌ها چگونه می‌توانند او را شناسایی کنند. او گفت مردی در بیابان، نقش منحصر به فرد پیام‌آور را برعهده دارد و آمدن شخص موعودی را که سر مار را می‌کوبد، اعلام می‌کند. اشعیا در وصف پیام‌آور خبر خوش نوشت: «صدائی فریاد می‌زند: «راهی در بیابان برای آمدن خداوند آماده کنید و راه خدای ما را در صحرا صاف سازید.» (اشعیا ۴۰:۳) این نداکننده، راه را برای خداوند، خدای ما آماده می‌کند. ملاکی نبی نیز نبوت کرد که این پیام‌آور راه را برای ورود خداوند آماده می‌کند (ملاکی ۱:۳) این کلمات، خطاناپذیر بود: خدا خودش می‌آمد!

یحیی تعمیددهنده

بعد به‌طور منطقی، هریک از اناجیل با مقدمه‌ای درباره‌ی این پیام‌آور، یعنی یحیی تعمیددهنده آغاز می‌شوند. نباید او را با یوحنا ی رسول، شاگرد محبوبی که انجیل یوحنا را نوشت، اشتباه گرفت. یحیی تعمیددهنده، پیام‌آوری بود که توسط خدا فرستاده شد تا آغاز نقشه‌ی عظیم نجات توسط خدا را اعلام کند. مرقس از آیات اشعیا و ملاکی برای اعلام ورود یحیی استفاده می‌کند (مرقس ۱:۲-۳). «یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و

اعلام کرد که مردم برای آمرزش گناهان باید توبه کنند و تعمید بگیرند» (مرقس ۱: ۴) تا راهی را برای آمدن خدا آماده کنند. وقتی او اعلام کرد که قوم خدا مدت زیادی منتظر بودند، سکوت ۴۰۰ ساله‌ی نبوتی را شکست، مانند سنج بلندآوازه‌ای که دعوت پُر جلال برای بیداری بود.

یک روز، یحیی دید که عیسی برای تعمید به سوی او می‌آید. پس از شناسایی کسی که در مقابلش ایستاده بود، گفت، «ببینید اینست آن بره‌ی خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.» (یوحنا ۱: ۲۹) بعد از ملاقات با عیسی، با شجاعت اعلام کرد، «من این را دیده‌ام و شهادت می‌دهم که او پسر خداست.» (یوحنا ۱: ۳۴) یحیی تعمیددهنده‌ی هدفش اعلام ورود مسیحای موعود بود، به اسرائیلی‌ها گفت نجات‌دهنده‌ای که منتظرش بودند، از راه رسید. بالاخره، این نجات‌دهنده آمد؛ او کسی غیر از خدا نبود!

برای تحققِ آن‌ها

با حکم نهایی پیام‌آور نبوتی، خدمت عمومی عیسی آغاز شد. او هیچ فرصتی را در اعلام مسیحا بودنِ خود (یعنی «مسح شده») از دست نداد؛ نسل موعود حوا که سرِ مار را می‌کوبید. قوم یهود که قرن‌ها منتظرِ این نجات‌دهنده بودند، انتظارِ یک پادشاه از نسل داود را داشتند که بر ملت آن‌ها حکمرانی کند و قدرت سیاسی را بیاورد و دشمنان اسرائیل را شکست دهد.

پس این ادعای عیسی در اولین پیام ثبت‌شده‌اش، موعظه‌ی معروف بالای کوه؛ برای شنوندگان جلیلی، جذاب بود. او شجاعانه اظهار کرد که موضوع همه‌ی نگارشات مقدسِ عهدعتیق است. «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های انبیا را منسوخ و باطل نمایم. نیامده‌ام تا منسوخ کنم، بلکه تا آن‌ها را تمام کنم.» (متی ۵: ۱۷) حتماً شنوندگان یهودی شوکه شدند که شنیدند عیسی خودش را هدف نهایی کتاب مقدس اعلام می‌کند. وقتی به آن‌ها توضیح می‌داد که اهداف نبوتی کتاب مقدس در او به تحقق رسید، به آن‌ها گفت به شخص موعودی نگاه می‌کنند که منتظرش بودند. اِسْتِفان و لوم نوشت، «شاید ادعای مسیح‌شناسی که در اینجا مطرح شده، صرفاً گیج‌کننده باشد. عیسی، خودش را هدف نهایی کل عهدعتیق و تنها مفسر مقتدر تعالیمش می‌داند. به عبارت دیگر، عیسی

خودش را به عنوان مردی معرفی کرد که در اقتدار خدا شریک بود؛ نویسنده‌ی شریعت در عهد با اسرائیل بود.»^۲ انتظارشان به پایان رسید. نجات‌دهنده‌ای که سر مار را می‌کوبید، از راه رسید. در آن روز، عیسی توضیح داد که زندگی‌اش، تحقق کل شریعت عهدعتیق و نبوت‌های مربوط به مسیحاست.

عیسی در پایان خدمت زمینی‌اش توانست به زندگی‌اش نگاه کند و به وضوح توضیح دهد که چگونه این کار را انجام داد. عیسایی که به تازگی قیام کرده بود، با دو نفری که او را شناختند، از اورشلیم به عمانوس رفت. وقتی این دو نفر درباره‌ی رویدادهای مهم هفته‌ی فصیح صحبت می‌کردند، عیسی به آن‌ها گوش کرد. حتماً این غریبه که ظاهراً از اخبار جدید و تکان‌دهنده‌ی اورشلیم بی‌خبر بود، آن‌ها را متحیر کرد؛ پس درباره‌ی مصلوب شدن غیرمنتظره‌ی معلم معروف گزارش دادند و اینکه بدن او اکنون در قبرش نیست. عیسی می‌دانست که آن‌ها وعده‌ها و تصاویر مربوط به مسیحای عهدعتیق را درک نکرده‌اند؛ پس از آن‌ها پرسید، «آیا نمی‌باید که مسیح پیش از ورود به جلال خود همین‌طور رنج ببیند؟» سپس از این فرصت استفاده کرد و توضیح داد که چگونه کل کتاب مقدس، از موسی و انبیا، در او به تحقق رسید (به لوقا ۲۴: ۱۳-۳۵ مراجعه کنید).

عیسی پیش از صعود به آسمان می‌خواست مطمئن شود که شاگردانش زندگی او را درک کرده‌اند. او به آن‌ها گفت، «هرچه در تورات موسی و نوشته‌های انبیاء و زبور درباره‌ی من نوشته شده باید به انجام برسد، مقصدم همین چیزها بود.» بعد ذهن ایشان را باز کرد تا کلام خدا را بفهمند، و فرمود: «این است آنچه نوشته شده، که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم دوباره زنده شود و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه ملت‌ها اعلام گردد.» (لوقا ۲۴: ۴۴-۴۷)

عیسی، نبوت‌های کتاب مقدس درباره‌ی ماهیت الهی مسیحا را کاملاً به تحقق رساند. عیسی، خدای قادر، برای نجات قومش آمد.

شخصیت خدا در او نمایان شد

خداوند، به خاطر خدا بودنش، از امتیازها و قدرت منحصر به فردی برخوردار است که موجودات دیگر از آن بی بهره‌اند. انسان، تصویر خدا را منعکس می‌کند؛ اما صفات الهی خدا را ندارد. به خورشید و ماه فکر کنید. ماه، نور خورشید را منعکس می‌کند؛ اما از گازها و گرمای شدیدی که تعریف‌کننده‌ی خورشید است، تشکیل نشده است. ماه، بعضی از خصوصیات خورشید را نشان می‌دهد (همچون فراهم کردن نور)، اما فقط نور خورشید را منعکس می‌کند. ماه از پلاسمای داغ تشکیل نشده و فضای گرانشی را با قدرت کافی در اطرافش ایجاد نمی‌کند که منظومه‌ی شمسی را در جای خود نگه دارد. به همین ترتیب، ما تصویر خالق خود را منعکس می‌کنیم؛ اما فقط مرد و زن هستیم؛ نه خدای یگانه، حقیقت و قدوس. خدا صفات منحصر به فردی دارد. به عنوان مثال، فقط خدا، ابدی است. فقط خدا تمامی قدرت را در اختیار دارد و از همه چیز آگاه است. طبیعتاً، این صفات فقط از آن خداست؛ مخلوقات او، این صفات را ندارند.

اما بارها، عیسی در کتاب مقدس، چیزی بیش از انعکاس شخصیت خدا را نشان می‌دهد. او مالکیت صفات خدا را نشان می‌دهد. او به عنوان قادر مطلق، حاضر مطلق و عالم مطلق توصیف شده است. او به عنوان خالق همه چیز نشان داده شده، کسی که می‌توانست گناهان را ببخشد و داور همگان است. به عبارت دیگر، مانند خدا عمل کرد، هم از ازل و هم در مدتی که در زمین بود.

قادر مطلق

یهوه، خدای قدرتمند عهد عتیق است. او از ابتدا با شکوه و عظمت، قدرت مطلقش را نشان داد؛ زمانی که با کلامش، همه چیز را از نیستی به هستی تبدیل کرد. او کاری کرد که خدایان دیگر همچون بُت‌های بی ارزش به نظر برسند. به داجون فکر کنید که دست و پایش قطع شده بود و در مقابل صندوق عهد خداوند روی زمین افتاده بود (اول سموئیل ۴:۵) یا پرستندگان بعل که خون خود را می‌ریختند و به خدای خود التماس می‌کردند که آتش بفرستد؛ اما «هیچ صدا یا جوابی نشنیدند» (اول پادشاهان ۱۸: ۲۵)؛ و آتش فروبرنده‌ی یهوه، بی‌ایمانی آن‌ها را استهزا می‌کرد. خدا در مزامیر ستایش شده، چون بسیار

قدرتمند است و دشمنانش نمی‌توانند در برابرش بایستند (مزمور ۶۶)؛ و حتی ایوب که بیمار شده بود، اعتراف کرد که نمی‌توان مانع اهداف خدا شد، چون خدا می‌تواند هر کاری انجام دهد (ایوب ۲:۴۲). خدا این سؤال بدیهی را از ارمیا پرسید، «آیا کاری است که اجرای آن برایم مشکل باشد؟» (ارمیا ۲۷:۳۲) او این سؤال را از سارا هم پرسید، وقتی این زن ۸۹ ساله‌ی نازا به وعده‌ی خدا درباره‌ی مادر شدن خندید (پیدایش ۱۸:۱۴).

عیسی، قدرتی را که خدا در عهدعتیق به نمایش گذاشت، نمایان کرد. عیسی در طول خدمتش، بارها نشان داد که بر انسان‌ها، طبیعت، بیماری، دیوها و مرگ قدرت دارد. وقتی شاگردانش را فراخواند، بلافاصله همه‌چیز را رها کردند تا از او پیروی کنند. وقتی به باد و موج‌ها فرمان داد که ساکن شوند، اطاعت کردند (متی ۸:۲۳-۲۷؛ مرقس ۴:۴۱-۳۶؛ لوقا ۸:۲۲-۲۵). وقتی می‌خواست آب به مسیری برای پیاده‌روی تبدیل شود، آب‌ها اطاعت کردند (متی ۱۴:۲۲-۳۳؛ مرقس ۶:۴۵-۵۱؛ یوحنا ۶:۱۶-۲۱)؛ وقتی می‌خواست آب به شراب تبدیل شود، ساختار اتمی مایع، بلافاصله از فرمان او اطاعت کرد و شش کوزه‌ی آب به معروف‌ترین بشکه‌ی شراب تاریخ تبدیل شد (یوحنا ۱۱:۲-۱۱). وقتی به بیماران فرمان داد که بهبود یابند، بلافاصله شفا یافتند (متی ۹:۳۵؛ لوقا ۱۷:۱۲-۱۶؛ یوحنا ۹:۶-۷)؛ وقتی به دیوها گفت بیرون بروند، آن‌ها رفتند (متی ۱۷:۱۸؛ مرقس ۹:۲۵-۲۷؛ مرقس ۱:۳۴). وقتی به مردگان فرمان داد که برخیزند، آن‌ها نفس کشیدند و حیات تازه یافتند؛ حتی یکی از آن‌ها از قبری که چهار روز در آن بود، بیرون آمد (یوحنا ۱۱:۱-۴۴؛ لوقا ۷:۱۱-۱۷). عیسی اقتدارش را بر کل خلقت نشان داد و کل خلقت از کلام او اطاعت کردند. پولس نوشت که همه‌چیز تحت فرمان عیساست (فیلیپیان ۳:۲۱) و الوهیت عیسی به کسانی نمایان شد که با او ملاقات کردند یا درباره‌ی او شنیدند؛ درباره‌ی اعمال و کلام او شنیدند که درباره‌ی خداوندی او شهادت می‌داد. فقط خدا این نوع قدرت و اقتدار را در اختیار دارد؛ و عیسی آن را در زمین به‌کار برد.

حاضر مطلق

برخلاف انسان‌ها که یک مکان و زمان محدودی را اشغال می‌کنند، حضور خدا هم‌زمان در همه‌جا هست. خدا به ارمیای نبی گفت او آسمان‌ها و زمین را پُر می‌کند، پس انسان نمی‌تواند از حضور خدا به مخفیگاه برود. خدا در همه‌جا هست و همه‌چیز را می‌بیند (ارمیا ۲۳: ۲۳-۲۴). مشخصاً این صفت فقط از آنِ خداست، نه انسان‌های فانی که محدود به قوانین طبیعت هستند. اما عیسی وعده می‌دهد که با جماعت کلیسایش باشد و در میان آن‌ها حاضر شود (متی ۱۸: ۲۰) و چندین دهه بعد از صعودش، به پولس اطمینان داد که با اوست (اعمال ۱۸: ۱۰). حتی وعده داد تا انقضای عالم با قومش خواهد بود (متی ۱۸: ۲۸). فقط خدا حاضر مطلق است و عیسی در همه‌جا با ماست.

عالم مطلق

خداوند خدا در عهدعتیق به خاطر آگاهی از همه‌چیز ستایش می‌شد. اشعیا آن را اعلام کرد (اشعیا ۵۵: ۸-۹). ایوب آن را پذیرفت (ایوب ۳۷: ۱۶). به همین دلیل، مزورنویس، سرود ستایشی سرایید (مزور ۱۳۹ و بقیه‌ی مزامیر). ما در عهدجدید می‌خوانیم «از همه‌چیز آگاه می‌باشد» (اول یوحنا ۳: ۲۰). او از چیزهای بزرگی همچون گناهان مخفی ما آگاه است (مزور ۵: ۶۹) و برگزیدگانش را می‌شناسد (رومیان ۸: ۲۹). او از جزئیات کوچکی همچون افتادن گنجشک به زمین و تعداد دقیق موهای سرِ ما آگاه است (متی ۱۰: ۲۹-۳۰).

عیسی توانایی منحصربه‌فردش را در آگاهی از چیزهایی نشان داد که انسان فانی نمی‌تواند از آن‌ها آگاه باشد. او از افکار مخفی مردان و زنان اطرافش آگاه بود (لوقا ۵: ۲۲، ۱۷: ۱۱؛ متی ۹: ۴؛ متی ۱۲: ۲۵). او به‌طور مشخص درباره‌ی جزئیات زندگی زن سامری صحبت کرد؛ کسی که هرگز با او ملاقات نکرده بود (یوحنا ۴: ۲۹). در اوایل خدمتش می‌دانست که شاگردش، یهوذا اسخریوطی به او خیانت می‌کند (یوحنا ۶: ۷۰-۷۱). او می‌دانست که نتانیل زیرِ درخت انجیر نشسته بود که برادرش درباره‌ی عیسی با او صحبت کرد (یوحنا ۱: ۴۸). او شاگردانش را هدایت کرد تا به مکانی بروند که یک کره الاغ را پیدا کنند که هرگز کسی سوارِ آن نشده بود (متی ۲۱: ۱-۶) و چگونه مردی را پیدا

کنند که یک اتاق داشت که می‌توانستند برای شام آخر استفاده کنند (لوقا ۲۲: ۷-۱۳؛ متی ۲۶: ۱۷-۱۹). او می‌دانست که پطرس در شب دستگیری‌اش او را انکار می‌کند و حتی می‌دانست که چند مرتبه این کار را خواهد کرد (متی ۲۶: ۳۳-۳۵؛ مرقس ۱۴: ۲۹-۳۱؛ لوقا ۲۲: ۳۳-۳۴؛ یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸).

عیسی حتی درباره‌ی رنج، مرگ و رستاخیزش پیش‌گویی کرد (متی ۱۶: ۲۱). در واقع، سه بار در زمان‌های مختلف، به‌وضوح به شاگردانش گفت که رنج خواهد کشید و خواهد مُرد، اما دوباره در روز سوم برمی‌خیزد. «آنگاه عیسی به تعلیم ایشان شروع کرد و گفت: «لازم است پسر انسان متحمل رنج‌های زیادی شده و بوسیلهٔ رهبران و سران کاهنان و علمای دین رد شده و کشته شود و پس از سه روز زنده گردد.» (مرقس ۸: ۳۱-۳۲) کمی بعد، درباره‌ی خودش صحبت کرد، «او را خواهند کُشت ولی سه روز بعد دوباره زنده خواهد شد.» (مرقس ۹: ۳۱) بار سوم به آن‌ها می‌گوید، «[رئیس کاهنان و معلمان] او را محکوم به مرگ خواهند کرد و به دست بیگانگان خواهند سپرد. آن‌ها او را مسخره خواهند نمود و به رویش آب دهان خواهند انداخت، او را تازیانه خواهند زد و خواهند کشت، اما پس از سه روز دوباره زنده خواهد شد.» (مرقس ۱۰: ۳۳-۳۴) فقط خدای عالم مطلق از آینده آگاه است و آینده در دست عیاست.

شاید موردی را به یاد آورید که عیسی مشخصاً گفت که از بازگشت ثانوی خود آگاه نیست. به شاگردانش گفت هیچ‌کس از تاریخ و زمان بازگشت او برای داوری نهایی جهان آگاه نیست؛ فقط پدر از آن آگاه است (متی ۲۴: ۳۶؛ مرقس ۱۳: ۳۲). چگونه کسی که تکلیف داوری جهان را برعهده دارد، از زمان الهی آن آگاه نیست؟ پسر خدا به‌عنوان عضو تثلیث، از همه‌ی چیزهایی که پدر و روح می‌دانند، آگاه است. آن‌ها یک فکر و یک اراده دارند؛ اما وقتی پسر انسان به‌صورت انسان درآمد، به‌طور داوطلبانه، ذهن انسانی را با دانش محدود انسانی بر خود گرفت. او با محدودیت‌های طبیعی انسانی عمل کرد، ذهنی که دانش و آگاهی آن به مرور زمان تغییر می‌کند. ما می‌دانیم که این در مورد عیسی صدق می‌کند، چون لوقا به ما می‌گوید او «در حکمت رشد کرد» (لوقا ۲: ۵۲). در فصل‌های بعدی، درباره‌ی اینکه عیسی هم‌زمان، کاملاً خدا و کاملاً انسان است؛ و این ایده‌ی مرموز را بیشتر بررسی می‌کنیم. اما اکنون می‌بینیم که عیسی حقیقت را اعلام کرد و

در آن لحظه از زمان بازگشتش آگاه نبود. البته بدین معنا نیست که او هنوز هم از آن آگاه نیست. بعد از رستاخیزش، پطرس به او می‌گوید، «تو از همه چیز اطلاع داری» (یوحنا ۱۷: ۲۱) و عیسی او را اصلاح یا رد نکرد. در آن هنگام، او پسر قیام کرده‌ی خدا بود و قومش را با عملی که در زمین انجام داده بود، به آسمان می‌برد. عیسی، پادشاه قیام کرده، نیازی ندارد که دانش و آگاهی از پدر و از طریق روح بر او آشکار شود. او صاحب تمامی علم و دانش پدر و روح است.

بخشش گناهان

امروز صبح که برای خودم قهوه درست می‌کردم و برای فرزندانم، صبحانه آماده می‌کردم، با صدای تند با همسر، جاش، صحبت کردم و این غیرضروری بود. او درباره‌ی کسی صحبت می‌کرد که به تازگی در جلسه‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس با او آشنا شده بود و من با عجله از او انتقاد کردم. رفتار من ناخوشایند و نامهربان بود. می‌توانستم بهانه بیاورم و بگویم هنوز قهوه نخورده‌ام؛ اما حقیقت این است که من نسبت به شوهرم خطا کردم. باید عذرخواهی می‌کردم. اگر یکی از کودکانم می‌ایستاد و می‌گفت، «من تو را می‌بخشم»، این هیچ مفهومی نداشت. آن‌ها قدرتی نداشتند که در این شرایط مرا ببخشند. به جاش توهین شده بود و من به بخشش او نیاز داشتم؛ اما این گناه من در برابر خدا هم بود. من به فرمان او برای مهربانی و لطافت با دیگران بی‌حرمتی کردم. همه‌ی گناهان ما نهایتاً در برابر خداست و نهایتاً او حق بخشش ما را در اختیار دارد.

در اوایل خدمت عیسی می‌بینیم که او در خانه‌ای بود که جمعیت زیادی در آن بود و هیچ‌کس نمی‌توانست از در وارد شود. چهار مرد، با شجاعت و خلاقیت، دوست مفلوج خود را به سقف خانه بردند و بخشی از سقف را برداشتند و مرد در مانده را از سقف به پایین فرستادند، با این امید که عیسی او را شفا دهد. همه‌ی افراد حاضر در اتاق بسیار شوکه شدند که توجه عیسی به مفلوج بودن این مرد نبود، بلکه به جایگاه روحانی او بود. عیسی با صحبت درباره‌ی بزرگ‌ترین نیاز این مرد گفت، «گناهان تو آمرزیده شد.» کاتبانی که در آنجا بودند، عصبانی شدند و فکر کردند (با طعنه و کنایه) که هیچ‌کس غیر از

خدا نمی‌تواند گناهان را ببخشد (مرقس ۱: ۲-۱۲). آن‌ها درست می‌گفتند که فقط خدا قدرت دارد که گناهان را ببخشد؛ اما به اشتباه فرض می‌کردند که عیسی این قدرت را ندارد. بعدها، عیسی در خدمتش اعلام کرد که گناهان یک زن فاحشه بخشیده شد (لوقا ۷: ۴۸). گناهان دزدانی که روی صلیب، در کنار او در حال مرگ بودند، بخشیده شد (لوقا ۲۳: ۴۳). اگر عیسی نمی‌توانست گناهان آن‌ها را ببخشد، این مانند شرایط امروز صبح فرزندان ما در آشپزخانه می‌شد که نمی‌توانستند ببخشند. او یک شخص متقلب و دروغ‌گوی بسیار بی‌رحمی می‌بود که در تاریخ بشر، لایق احترام یا حرمت نبود؛ اما اگر واقعاً می‌تواند گناهان را ببخشد، باید به عنوان خدا در جسم شناخته شده و پرستیده شود.

داور

با افزایش شهرت عیسی در میان جماعت یهود و با افراد بیشتری که به‌طور جدی به ادعای او درباره‌ی مسیحا بودن فکر می‌کردند؛ رهبران مذهبی نیز به او مشکوک‌تر شدند. صدوقیان و فریسیان که معمولاً با یکدیگر می‌جنگیدند، با هم جمع شدند تا نفوذ عیسی را با تلاش برای بی‌اعتبار ساختن او از بین ببرند. آن‌ها از ادعاهای بی‌پروای او در مورد برابری با خدا آگاه بودند و سعی کردند او را در حال شکستن یکی از قوانین یهود دستگیر کنند و نشان دهند که او با خدا برابر نیست. آن‌ها فکر کردند با گرفتار کردن او در روزی که مرد معلولی را در روز سبت شفا داد؛ روزی که یهودیان باید استراحت می‌کردند؛ موفق شده‌اند. عیسی با این جمله به مخالفت آن‌ها پاسخ داد، «زیرا همان‌طور که پدر مردگان را زنده می‌کند و به آن‌ها زندگی می‌بخشد، پسر هم هر که را بخواهد زنده می‌کند.» (یوحنا ۵: ۲۱) رهبران مذهبی می‌خواستند او را در حال شکستن قانون روز سبت دستگیر کنند. آن‌ها انتظار نداشتند که او بدون ترس ادعا کند که می‌تواند حیات ابدی را به هر که بخواهد، عطا کند.

این همان مدرکی بود که این مردان نیاز داشتند تا نشان دهند که عیسی کفر می‌گفت؛ اما عیسی حرف‌های بیشتری برای گفتن داشت. «پدر بر هیچ‌کس داوری نمی‌کند، او تمام داوری را به پسر سپرده است، تا آنکه همه، همان‌طور که پدر را احترام می‌کنند، پسر را نیز احترام نمایند.» (یوحنا ۵: ۲۲-۲۳) عیسی با این ادعا که فقط او داور همگان است،

گفت پدر این حق را به او داده تا همان حرمت و پرستشی را دریافت کند که پدر دریافت می‌کند. آیا می‌توانید صدای نفس‌های وحشت‌زده‌ی پارسایان مذهبی را با شنیدن این ادعای گستاخانه‌ی کسی بشنوید که از او بیزار هستند؟ سپس عیسی ادامه داد، «کسی که به پسر بی‌حرمتی کند، به پدر که او را فرستاده است بی‌حرمتی کرده است.» (یوحنا ۵: ۲۳) حتماً در این هنگام، آشفتگی رهبران مذهبی مخالف در جمعیت دیده می‌شد. آن‌ها می‌دانستند که عیسی با ادعای اقتدار قضایی و حرمت، حق و حقوقی را ادعا می‌کرد که صرفاً متعلق به خدا بود. آن‌ها می‌خواستند با مهارت اثبات کنند که او خدا نیست؛ اما عیسی آشکارا اعلام کرد که با خدا برابر است. فقط یک شخص دیوانه می‌تواند ادعا کند که قدرت دارد تا مانند خدا داوری کند. در غیراین صورت، آن شخص حقیقتاً خداست.

نام خدا به او اعطا شد

مورخان به منابع اولیه و ثانوی مراجعه می‌کنند تا مشخص کنند که نویسنده تا چه اندازه به رویداد واقعی توصیف شده، نزدیک بود. همه‌ی اناجیل، مطالبی از منابع اولیه هستند. متی، مرقس، لوقا و یوحنا توسط شاهدان عینی یا مصاحبه با افرادی نوشته شده که شاهدان عینی این رویدادها بودند. اگر عهدعتیق مسیری را به سوی مسیحای آینده می‌سازد؛ در واقع، اناجیل پرده را برمی‌دارند و نورافکن را بر عیسی می‌تابانند؛ با اقتدار، او را به‌عنوان شخص موعودی نشان می‌دهند که خود خداست.

یوحنا‌ی رسول، انجیل خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «در ازل کلام بود. کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود.» (یوحنا ۱: ۱) این جمله‌ی قدرتمند، سرآغاز کتابی است که نوشته شد تا «شما [خوانندگان] ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خداست.» (یوحنا ۲۰: ۳۱) پیش از اینکه یوحنا درباره‌ی زندگی جسمانی و مرگ عیسی با خوانندگانش صحبت کند، با شجاعت ادعا می‌کند که کلمه‌ی خدا از ازل وجود داشت یا طبق کلام یوحنا (در اشاره به گزارش خلقت در پیدایش): «از ابتدا» وجود داشت.

برای درک اهمیت مطالبی که یوحنا نوشت، سعی کنید گزارش او را از دیدگاه شخص یهودی قرن یکم درک کنید که با عهدعتیق آشنا بود. خدا به‌طرز فزاینده‌ای، در طول تاریخ و با استفاده از کلمات، خودش را به انسان آشکار می‌کرد. خدا با کلمات، درباره‌ی

هویتش با خلقت صحبت می‌کرد. در پیدایش ۱، کلمات را اعلام کرد و دنیا به‌وجود آمد. بعدها، با آدم و حوا از طریق کلماتی صحبت کرد که آن‌ها درک کردند. ده کلمه به موسی داد (کلمه‌ی عبری برای «فرمان» که به‌معنای «کلمات» است) و قومش باید مطابق آن‌ها زندگی می‌کردند. خدا در سراسر عهدعتیق، کلمات را به انبیا داد تا قومش را رهبری کنند. خدا رابطه‌ی نزدیکی با کلماتش داشت و حضورش در صندوق عهد بود که لوحه‌های موسی که شامل ده کلمه بود، در آن نگهداری می‌شد. این خدا، از طریق کلامش در میان قومش حضور داشت.

یوحنا با این آگاهی، انجیلش را می‌نویسد که خدا آشکارا به‌وسیله‌ی کلامش خلق کرد، نجات داد، حکمرانی کرد و در میان قومش ساکن شد. درک این پیشینه، ادعای یوحنا را در چند آیه‌ی بعد، پُر جلال‌تر می‌سازد: «پس کلام جسم گشته بشکل انسان در میان ما جای گرفت. جلالش را دیدیم - شکوه و جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر و پُر از فیض و راستی.» (یوحنا ۱: ۱۴) یوحنا می‌خواهد خوانندگانش شکی نداشته باشند که پسر خدا همیشه به‌عنوان خدا وجود داشت و در اتحاد عمیق، نزدیک، شخصی و صمیمانه با خدای پدر بود. قوم خدا، کلام اعلام شده‌ی او را شنیدند، اطاعت کردند و کلام مکتوب او را تجربه کردند و اکنون در حال ملاقات با کلام زنده‌ی او بودند.

یوحنا نشان می‌دهد که همان‌طور که کلمه به‌تدریج شخصیت خدا را از زمان آفرینش آشکار می‌کرد، تصویر نهایی خدا در شخص مسیح به زمین رسید. عیسی، مکاشفه‌ی غایی و نهایی خدای نادیده است. چنانکه یوحنا در پایان مقدمه‌ی آغازین خود می‌نویسد، «کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه‌ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیک‌تر است او را شناسانیده است.» (یوحنا ۱: ۱۸) پسر خدا که از ابتدا با خدای پدر بود، جسم پوشید و انسان شد، یعنی عیسی مسیح، خداوند ما است. یوحنا استدلال می‌کند که عیسی، «کلمه‌ی» نهایی بود که برای آشکار کردن هویت خدا به انسان عطا شد.

مرقس هم به‌طرز قدرتمندی زندگی‌نامه‌ی عیسی را آغاز می‌کند و هدفش را از نوشتن این مطالب توضیح می‌دهد، «انجیل عیسی مسیح، پسر خدا.» مرقس، بخش زیادی از گزارش مستقیم زندگی عیسی را به اثبات الوهیت او اختصاص داد. در باب‌های اول کتابش نشان می‌دهد که عیسی به‌طرز منحصر به فردی بر طبیعت، بیماری، دیوها اقتدار دارد

و حتی قدرت دارد که گناهان را ببخشد. زندگی و مرگ عیسی در باب‌های بسیار و با جزئیات توصیف شده؛ اما ویژگی اصلی این کتاب که نمی‌خواهیم نادیده بگیریم، در بخش‌های گوناگونی یافت می‌شود که مرقس از عنوان «پسر خدا» برای توصیف عیسی استفاده می‌کند. این عنوانی بود که از آسمان بر عیسی اعلام شد، در هنگام تعمید او (مرقس ۱: ۱۱) و تبدیل هیأت (مرقس ۷: ۹). پسر خدا بودن او توسط دیوها اعلام شد، دیوهایی که از عیسی ترسیدند (مرقس ۳: ۱۱، ۷: ۵). این عنوانی بود که عیسی در مقابل کاهن اعظم ادعا کرد (مرقس ۱۴: ۶۱-۶۲). در مرقس ۱۵، حتی مأمور رومی که از عیسی بر روی صلیب نگهبانی می‌کرد و شاهد مرگش بود، اعلام کرد، «حقیقتاً این مرد پسر خدا بود.» (مرقس ۱۵: ۳۹)

پسر حقیقی

باید کمی مکث کنیم و به اصطلاح «پسر خدا» بپردازیم؛ اصطلاحی که غالباً در کتاب مقدس یافت می‌شود؛ اما فقط در کتاب مقدس به‌کار نرفته است. به‌عنوان مثال، پادشاهان باستانی چین و فرعون‌های مصری، غالباً «پسر خدا» یا «پسران آسمان» خطاب می‌شدند. تمدن‌های اولیه معتقد بودند که رهبران‌شان، مستقیماً از جانب خدایان‌شان نازل شده‌اند و باید به‌عنوان خدایان از آن‌ها ترسید؛ اما فرهنگ‌هایی که به چندخدایی اعتقاد داشتند، معتقد بودند که فرمانروایان‌شان از جانب یک خدا فرستاده شده‌اند، نه از جانب تنها خدای حقیقی.

در صفحات کتاب مقدس، این اصطلاح با مفاهیم مختلف به‌کار رفته و در اشاره به افراد مختلف است. این عنوان برای توصیف فرشتگان، به‌عنوان خادمان خدا در ایوب ۱ به‌کار رفته؛ در لوقا ۳، برای آدم به‌کار رفته که مستقیماً توسط خدا آفریده شد؛ در خروج ۴، برای کل قوم اسرائیل به‌کار رفته که قوم برگزیده‌ی خدا هستند؛ و در دوم سموئیل ۷، برای داوود پادشاه، به‌عنوان خادم خاص خدا به‌کار رفته است. در ارمیا ۳، پسران خدا، در اشاره به همه‌ی اسرائیلی‌هایی است که اساساً متعلق به خدا هستند. اگرچه این اصطلاح به‌طور گسترده در تاریخ و کتاب مقدس به‌کار رفته، اما فقط در یک شخص به تحقیق می‌رسد. عیسی، «از خدا» بود، یعنی ماهیت و جوهر یهوه را داشت. وقتی این اصطلاح در اشاره به عیسی، در کتاب مقدس به‌کار رفته، نشانه‌ی الوهیت اوست.^۳ فقط عیسی

به‌طور کامل اصطلاح «پسر خدا» را به‌معنای کامل کلمه به تحقق رساند: برخورداری بودن از ماهیت یکسان با تنها خدای حقیقی. افراد زیادی پیش از عیسی آمدند که جوانب مختلف پسر بودن را نشان دادند؛ اما هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند مطابق مفهوم حقیقی پسر خدا زندگی کنند.

شخص دوم تثلیث

یحیی تعمیددهنده، بلافاصله بعد از ملاقات اول با عیسی، او را تعمید داد. اناجیل این داستان را گزارش می‌دهند که وقتی عیسی از آب بیرون آمد، آسمان باز شد و روح خدا مانند کبوتر نازل شد و روی عیسی قرار گرفت و صدایی از آسمان گفت، «این است پسر عزیز من که از او خوشنود هستم.»^۴ این تصویر تثلیث، درباره‌ی الوهیت عیسی صحبت می‌کند. هم‌زمان با اولین اعلامیه‌ی عمومی (توسط یحیی تعمیددهنده) که عیسی، مسیحای موعود است؛ خدای پدر و روح‌القدس با او متحد شدند و از عیسی خوشنود بودند. پدر در ملاعام پسرش را تأیید کرد و روح با هماهنگی عمل کرد و به خدمتی که عیسی به‌زودی برعهده می‌گرفت، قدرت بخشید. این تأیید از آسمان، در مقابل سه شاگرد، در هنگام تبدیل هیأت عیسی تکرار شد؛ در زمانی که او با جلال تابناک ظاهر شد و با موسی و الیاس صحبت کرد: «این است پسر عزیز من که از او خوشنودم. به او گوش دهید.» (متی ۱۷: ۱-۱۳؛ مرقس ۹: ۲-۱۳؛ لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

غالباً کتاب مقدس درباره‌ی عیسی، در اتحاد با پدر و روح صحبت می‌کند. عیسی به شاگردانش فرمان می‌دهد که ایمانداران آینده‌ی او را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهند. (متی ۲۸: ۱۹) پولس نامه‌ی دوم به قرنتیان را این‌گونه خاتمه می‌دهد: «فیض عیسی مسیح خداوند، محبت خدا و مشارکت روح‌القدس با همه‌ی شما باد.» (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۴) عیسی در کنار افراد دیگر تثلیث مورد خطاب قرار گرفته، چون عیسی کاملاً خداست.

عیسی، خودش را خدا خطاب کرد

اسامی خدا در کتاب مقدس، مقدس است؛ و یهودیان قرن یکم به آن‌ها احترام می‌گذاشتند. کلمه‌ی عبری «نام»، شِم است، که به‌طور تحت‌اللفظی به‌معنای جایگاه یا شهرت و اعتبار است. در فرهنگ باستان، نام شخص، شخصیت او را توصیف می‌کرد. نام خدا از چنان اهمیت و قدوسی برخوردار است که سومین فرمان در ده فرمان، استفاده‌ی بیهوده از نام خدا یا سوءاستفاده‌ی عمدی از نام خدا را منع می‌کند.

در بررسی اینکه عیسی، خودش را با اسامی مقدس و ارزشمند خدا خطاب کرد، باید این زمینه را درک کنیم. هیچ شخص دیوانه‌ای، به‌طور اتفاقی از اسم خدا برای اشاره به خودش استفاده نمی‌کرد. شخص با انجام این کار، مرتکب خطای جدی کفرگویی می‌شد (جزای آن مرگ بود).

یک‌بار، عیسی در مورد شناخت خدا، یک مناظره‌ی طولانی با رهبران یهودی داشت؛ در پایان گفتگو، یک بیانیه‌ی ظاهراً خنده‌داری را اعلام کرد: «بیقین بدانید پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم.» (یوحنا ۸: ۵۸) عیسی در این جمله‌ی ساده ادعا کرد که خداست. او گفت پیش از ابراهیم وجود داشت؛ ۲۰۰۰ سال پیش از آنکه عیسی متولد شود. حتی خودش را با نام شخصی خدا، «من هستم»، خطاب کرد. خدا هزار سال پیش، خودش را در بوته‌ی مشتعل به‌عنوان «هستم آنکه هستم» بر موسی آشکار کرد (خروج ۱۷-۱: ۳). «من هستم» یا یهوه، نام مقدس، شخصی و منحصر به فرد خدای وفادار قوم عبرانی بود.

واکنش یهودیان به اظهارات عیسی چه بود؟ «آن‌ها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند.» سنگسار شدن، حکمی برای کفرگویی بود؛ یهودیانی که تماشاچی بودند، برای جرم عیسی به برهان دیگری نیاز نداشتند. ادعاهای او در مورد اینکه از جانب خدا اقتدار داشت و گناهان را می‌بخشید، باعث عصبانیت آن‌ها شد؛ اما خطاب کردن خودش با اسامی خدا، سزاوار مرگ فوری بود. کتاب مقدس می‌گوید، «ولی او [عیسی] از نظر مردم دور شد و عبادتگاه را ترک کرد و رفت.» (یوحنا ۸: ۵۹) در واقع، عیسی به کفرگویی متهم شد، چون چند مرتبه، خودش را با خدا برابر خواند. (متی ۲۶: ۶۵-۶۶؛ مرقس ۲: ۶-۷؛ لوقا ۵: ۲۱؛ مرقس ۱۴: ۶۳-۶۴؛ متی ۹: ۱-۳) کسانی که کلام مستقیم

عیسی را شنیدند؛ به عنوان شاهدان عینی؛ ادعای خدایی او را مورد سؤال قرار ندادند؛ آن‌ها فقط این سؤال را داشتند که آیا احتمالاً این مرد حقیقت را اعلام می‌کند.

خدا شناختند رسولان، عیسی را به عنوان

چهل سال بعد از صعود عیسی به آسمان، کلیسای اولیه با جفای شدیدی مواجه شد. شائول، به طور خاص، در جنگ با پیروان مسیح، غیرت و اشتیاق زیادی داشت. خدا به طرز چشمگیری در زندگی شائول مداخله کرد و موقتاً چشمانش را نابینا کرد؛ ولی چشمان روحانی‌اش را باز کرد تا حقیقت را در مورد عیسی بداند. بعد از ایمان آوردن شائول در جاده‌ی دمشق، چند روزی را با شاگردان در آن شهر سپری کرد، پیش از آنکه برای اولین بار در ملاعام صحبت کند. اولین کلام عمومی این شخص قلدری که ایماندار شده بود، برای توضیح تبدیل اساسی‌اش چه بود؟ «او بلافاصله عیسی را در کنیسه‌ها موعظه کرد و گفت، «او پسر خداست.» چون اوزمانیکه با عیسی ملاقات کرد، همان کسی که خود را قاتل و جفادهنده‌ی مسیحیان میدانست، ۱۸۰ درجه تغییر کرد و بلافاصله عیسی را خدا خواند.^۵

بعد از اصلاح درک شائول در مورد هویت عیسی، او با شور و حرارت، این موضوع را به دیگران اعلام کرد. او می‌خواست کلیسای اولیه مطمئن باشد کسی که او را پرستش می‌کنند و زندگی خود را بر روی او بنا می‌کنند، کسی غیر از خدا نیست. ما هم مانند پولس رسول، او را می‌شناسیم؛ او در مقدمه‌ی نامه به کلیسای رومیان نوشت که عیسی به عنوان «پسر خدا» اعلام شد (رومیان ۱: ۴). در واقع، پولس در هر سیزده رساله‌ی پولسی، دائماً درباره‌ی عیسی به عنوان خدا نوشت. در نامه‌اش به کولسیان، درباره‌ی عیسی نوشت، «مسیح صورت و مظهر خدای نادیده است» (کولسیان ۱: ۱۵) و «الوهیت بطور کامل در مسیح مجسم شد.» (کولسیان ۲: ۹) کلمه‌ی یونانی که به عنوان «به طور کامل» ترجمه شده، *pleroma* (پلروما) است که به معنای فراوانی یک چیز است. کمال ماهیت خدا در مسیح ساکن است. عیسی بیش از نشان دادن ویژگی‌های مشابه خدا، «خدایی» خدا را مجسم می‌سازد. پولس در تیتوس، عیسی را این‌طور توصیف می‌کند، «خدای بزرگ و نجات‌دهنده‌ی ما» (تیتوس ۲: ۱۳). پولس با شجاعت به همه‌ی شنوندگانش اعلام کرد که عیسی خداست؛ این از اولین اعلامیه بعد از ایمان آوردن او آغاز شد و این اعلامیه‌ی پاسخ او، در سراسر دنیای شناخته شده، ادامه یافت. جفا، ضربات و زندانی شدن،

نتوانست پولس را متوقف کند. او نهایتاً به خاطر پیغامش شهید شد؛ اما حتی این هم او را متوقف نکرد. نگارشات او هنوز هم صحبت می‌کنند و الوهیت مسیح را اعلام می‌کنند.

پولس در اظهاراتش درباره‌ی عیسی، یک همراه داشت. نویسنده‌ی عبرانیان نوشت که عیسی، «فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست.» (عبرانیان ۱: ۳) فرزندان من، شباهت زیادی به من دارند؛ اما نمی‌توانند ادعا کنند که ما دقیقاً مظهر کامل وجود یکدیگر هستیم. «مظهر کامل وجود» مانند فتوکپی نیست؛ بلکه شکل دقیق آن است. عیسی، شکل و حالت دقیق خدای پدر است و جلال او را می‌تاباند. پطرس رسول، او را «خدای ما و نجات‌دهنده‌ی ما عیسی مسیح» خطاب می‌کند (دوم پطرس ۱: ۱). توما که در یک مقطعی به رستاخیز جسمانی عیسی شک کرد، زخم‌هایی را که هنوز بر روی بدن جلال‌یافته‌ی عیسی بود، لمس کرد و گفت، «ای خداوند من و ای خدای من.» (یوحنا ۲۰: ۲۸) رسولان، با آگاهی از مجازات کفرگویی که مرگ بود، به‌راحتی از این عناوین استفاده نمی‌کردند. آن‌ها می‌خواستند زندگی خود را به خطر اندازند، چون می‌دانستند که عیسی، کسی که از او پیروی کردند، خداست.

پرستش ابدی او

اگر عیسی همان کسی است که ادعا کرد، واکنش ما باید پرستش باشد. او خدایی است که انسان شد تا انسان را با خدا آشتی دهد. ما باید با خداوند خواندن او، به این خدای فیاض پاسخ دهیم و با شکرگزاری و پرستش به پای او افتیم. او اکنون و تا ابدالآباد سزاوار ستایش ماست. می‌توان پیش‌بینی کرد که این پرستش ابدی، فرمان کتاب مقدس و پیشگویی در مورد عیسی است.

پیش از آنکه تاریخ نام عیسی را بداند، اشعیا نوشت که انسان تا ابد یهوه را پرستش خواهد کرد. این پرستش مختص به یهوه بود، نه کس دیگری. «من خداوند هستم و نام من همین است. از جلال خود به هیچ‌کسی نمی‌دهم.» (اشعیا ۴۲: ۸) دوباره یهوه می‌گوید، «پس ای همه‌ی مردم روی زمین، بسوی من بازگردید تا نجات یابید، زیرا من خدا هستم و خدای دیگری نیست. من به ذات خودم قسم خورده‌ام و به صداقت با زبان خود گفته‌ام و هرگز از گفته‌ی خود برنمی‌گردم که هر زانوئی در برابر من خم می‌شود و هر زبانی

بنام من قسم می‌خورد.» (اشعیا ۴۵: ۲۲-۲۳) به عبارت دیگر، خدا گفت یک روز همه‌ی مردم زمین اعتراف خواهند کرد که نجات از جانب خداست و فقط او خداست. او جلالش را با کس دیگری تقسیم نخواهد کرد.

پولس از کلام اشعیا در نامه به فیلیپیان استفاده کرد، اما به طرز قابل توجهی، پرستش را به سوی عیسی هدایت کرد. «از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که مافوق جمیع نام‌هاست به او عطا فرمود. تا اینکه همه موجودات در آسمان و روی زمین و زیر زمین با شنیدن نام عیسی زانو بزنند. و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح، خداوند است.» (فیلیپیان ۲: ۹-۱۱) پولس به طور هدفمند از همان کلمات پرستشی استفاده می‌کند که خدا برای خودش به کار برد؛ اما بدون پوزش، این پرستش را به عیسی نسبت می‌دهد و توضیح می‌دهد که پرستش عیسی، خدای پدر را جلال خواهد داد.

ما در کتاب مقدس نمی‌بینیم که پدر از پرستش عیسی آزرده شود. در واقع، خلاف آن را می‌بینیم. پدر، پرستش پسرش را تشویق می‌کند. علاوه بر آیاتی در فیلیپیان، نویسنده‌ی عبرانیان می‌نویسد، «[خدا می‌گوید]، «همه فرشتگان خدا او [پسر] را پرستند.» (عبرانیان ۱: ۶) پدر از پرستش پسر لذت می‌برد، چون عیسی خداست.

پرستش عیسی در ابدیت چگونه خواهد بود؟ یوحنا ی رسول سالخورده، به خاطر ایمانش، به جزیره‌ی پطموس تبعید شد و مکاشفه‌ی خاصی را دریافت کرد که برای تشویق مقدسین بود تا در زمان‌های آخر پایداری کنند. این شامل کلام باشکوه و با عظمت درباره‌ی پرستش عیسی در اطراف تخت خداست. یوحنا نوشت، «آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آن‌ها دور آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «بره قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت و حکمت و توانایی، حرمت و جلال و تمجید بیابد.» آنگاه می‌شنیدم که همه موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و بحر و هرچه در آن‌ها است فریاد می‌کردند: «ستایش و عزت، جلال و قدرت، از آن کسی باد که بر تخت سلطنت می‌نشیند و تا به ابد از آن بره باد!» و آن چهار حیوان گفتند: «آمین» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.» (مکاشفه ۵: ۱۱-۱۴) پیران سجده کردند و پرستش کردند. موجودات؛

همه‌ی آنها؛ در اتحاد، تنها کسی را که سزاوار است، ستایش کردند. عیسی، بره‌ی ذبح شده‌ی خدا، تا ابد بر روی تخت سلطنت خدا می‌نشیند. او بر روی تخت سلطنت می‌نشیند، چون این مکان برای خدا حفظ شده است.

گزینه‌ی دیگری نیست

سی.اس. لوئیس در کتاب کلاسیک خود، «مسیحیت ناب»، این کلام معروف را نوشت که با وجود همه‌ی شواهد، مردم فقط سه گزینه‌ی احتمالی برای توصیف عیسی دارند: یک دروغ‌گو، یک دیوانه یا خداوند.

شما باید تصمیم بگیرید. خواه این مرد پسر خدا بود و هست، یا یک دیوانه یا چیزی بدتر از آن بود. شما می‌توانید به عنوان شخص احمق او را ساکت کنید، بر او آب دهان بیندازید و به عنوان یک دیو او را بکشید یا به پای او افتید و او را خداوند و خدا خطاب کنید؛ اما نباید به طور غیرمنطقی رفتار آقامنشانه‌ای با او داشته باشیم و او را معلم انسانی عالی خطاب کنیم. او این گزینه را در اختیار ما نگذاشته است. هدف او این نبود. پس با گزینه‌ی ترسناکی مواجه شده‌ایم. این مردی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، خواه همان کسی بود (و هست) که ادعا می‌کرد، یا یک دیوانه یا چیزی بدتر از آن است. اکنون به نظرم، مشخصاً، او دیوانه یا ابلیس نبود: در نتیجه، هرچند که عجیب یا وحشتناک یا غیرمحتمل به نظر می‌رسد، اما باید این دیدگاه را بپذیریم که او خدا بود و هست.^۶

عیسی یک شیاد نیست. دیوانه نیست. او پسر خداست، ابدی و برابر با پدر، به طور کامل، صاحب تمامی حقوق، ویژگی‌ها، صفات الهی و پرستش است.

به فهرست کسانی توجه کنید که ادعا کردند عیسی خداست، یا الوهیت او را تصدیق کردند: خدای پدر، خدای روح القدس، خود عیسی، انبیای عهدعتیق، شاگردانی که با عیسی زندگی کردند و نویسندگان دیگر عهدجدید. حتی دیوها هم می‌دانستند که عیسی، خدا بود و از او می‌ترسیدند (مرقس ۱: ۲۳-۲۴). به عبارت دیگر، کل عالم روحانی و نویسندگان الهام یافته‌ی کتاب مقدس، در طول هزاران سال؛ و زمینه‌ها، فرهنگ‌ها، ملت‌ها و زبان‌های متعدد، در هماهنگی با یکدیگر می‌گفتند که عیسی خداست. عیسی صرفاً یک انسان نیکو یا معلم اخلاق یا انقلابی نبود. کتاب مقدس، راه دیگری برای ما نمی‌گذارد: عیسی خداست.

سؤالات

خدای کامل

بدون مکاشفه‌ی الهی حقیقت دربارهی هویت عیسی، شاید در مورد این اعتقاد وسوسه شویم که او چیزی کمتر از پسر الهی خدا بود. وقتی به‌طور جامع، شواهد موجود در کتاب مقدس را بررسی می‌کنیم، مطمئن می‌شویم که پیش از آنکه عیسی از ناصره باشد، از آسمان به‌عنوان خدا بر جهان حکمرانی می‌کرد. فهرست کسانی که دربارهی پسر خدا بودن او شهادت می‌دهند، جامع و مقتدر است. از دوران باستان دربارهی خدایی عیسی نبوت شد. او مانند خدا عمل کرد. با اسامی مقدس خدا مورد خطاب قرار گرفت. کتاب مقدس وعده می‌دهد که او تا ابد به‌عنوان خدا پرستش خواهد شد. کسانی که با اقتدار دربارهی زندگی عیسی صحبت کردند، در اتحاد ادعا کردند که او خدا بود: خدای پدر، روح القدس، خود عیسی، انبیای دوران باستان، شاگردان او و دیگر نویسندگان عهدجدید.

۱. اگر صوفیا باور می‌کرد که عیسی خداست، زندگی‌اش چه تغییری می‌کرد؟

۲. مذاهب دیگر می‌آموزند که عیسی، خدا نبود؛ ولی ۲۰۰۰ سال بعد از مرگ عیسی، مردم در سراسر جهان هنوز زندگی او را مطالعه می‌کنند، کلامش را حفظ می‌کنند و از تعالیمش اطاعت می‌کنند. بعضی از ادعاهایی که دربارهی هویت عیسی شنیده‌اید (یا خودتان با آن‌ها در کشمکش بودید)، چیست؟

۳. با وجود این آیات در اشعیا (۱۴:۷، ۶:۹، ۳:۴۰) که پیش‌گویی کرد مسیحا، خداست و نشانه‌هایی که عیسی به جمعیت نشان داد، بسیاری از افراد به خداوندی او ایمان نداشتند. چرا این اعتقاد در زمان عیسی بسیار ناخوشایند بود؟ آیا این دلایل هنوز در زمان حال وجود دارند؟

۴. خدا از مزایا و قدرت‌های خاصی برخوردار است که هیچ مخلوقی آن‌ها را ندارد؛ اما عیسی از این صفات برخوردار است. مسیحیان می‌توانند بعضی از صفات الهی خدا را بدون اینکه صاحب آن‌ها باشند، منعکس کنند. فرق بین عیسی که از این صفات برخوردار است و ما که صفات خدا را منعکس می‌کنیم، چیست؟

۵. وقتی خدا خودش را در بوته‌ی مشتعل به موسی آشکار کرد، خودش را «هستم آنکه هستم» خطاب کرد. (خروج ۱:۳-۱۷) در روایت یوحنا ۸:۵۶-۵۹، عیسی خودش را «من هستم» خطاب می‌کند، این نام شخصی و مقدس خداست. چرا یهودیان سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند؟ آیا این یهودیان، ادعای خدا بودن یا نبودن عیسی را مورد سؤال قرار دادند؟ شما چگونه از این گزارش استفاده می‌کنید تا به دوست‌تان نشان دهید که عیسی ادعا کرد که خداست؟

۶. نویسندگان کتاب مقدس آگاه بودند که اگر یک انسان محض را با اسامی خدا مورد خطاب قرار دهند، مرتکب خطای جدی می‌شوند. ولی عملاً در هر نامه‌ای که می‌نوشتند، به‌زیبایی از کلمات الهی وصفی برای عیسی استفاده کردند. بعضی از این اسامی را که نویسندگان عهدجدید برای عیسی به‌کار بردند، بنویسید. (بعضی از آن‌ها در یوحنا ۲۰:۲۸؛ رومیان ۱:۴؛ فیلیپیان ۲:۶؛ کولسیان ۱:۱۵؛ تیتوس ۲:۱۳؛ عبرانیان ۱:۳ است) چرا آن‌ها این قدر اطمینان داشتند که عیسی خداست؟

۷. اشعیا پیش‌گویی کرد که یهوه به خاطر رهایی دادن قومش از گناه، پرستش خواهد شد (اشعیا ۴۴:۲۳)؛ و عهدجدید، به‌طور مشخص و بدون توجیه، این پرستش را به عیسی نسبت می‌دهد. مکاشفه، صحنه‌ای را در آسمان توصیف می‌کند که همه‌چیز، از پیران گرفته تا فرشتگان، ستایش می‌کنند. مکاشفه ۱:۵-۱۴ را بخوانید. این آیات درباره‌ی عیسی به ما چه می‌گویند؟ این چه تأییدی بر خداوندی عیسا است؟

۸. با کلمات خودتان بگویید که چگونه این اعتقادات را به دوست‌تان توضیح می‌دهید که عیسی، خدای کامل است.

۱. <https://twitter.com/richarddawkins/status/677901749190074368>

۲. استفان جی. ولوم، فقط مسیح: بی‌نظیری عیسی به‌عنوان نجات‌دهنده (گرندرپیدز، میسوری: زاندریوان، ۲۰۱۷)، صفحه‌ی ۶۲

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر، کتاب دی.ای. کارسون، عیسی: پسر خدا، یک منبع عالی است.

۴. متی ۱۷:۳؛ مرقس ۱:۱۱ و لوقا ۳:۲۲، عملاً درباره‌ی روایات یکسانی صحبت می‌کنند.

۵. سی.اس. لوئیس، مسیحیت ناب (لندن: کولینز، نشر اول. ۱۹۵۲)، صفحات ۳۶-۳۷.

۶. مرجع بالا، صفحات ۳۶-۳۷.

فصل ۳

از او، به وسیله‌ی او و به سوی او

دانا یک مادر خانه‌دار است و سال‌های زیادی با افسردگی در کشمکش است. اخیراً به نظر می‌رسد که نمی‌تواند هیچ نوری در زندگی بیابد. او از کودکانش و فهرست بی‌پایان مشغولیت‌هایی که ایجاد می‌کنند، لذت نمی‌برد. ازدواجش کهنه و فرسوده به نظر می‌رسد و نمی‌داند که دلیلی برای زندگی‌اش وجود دارد. همیشه فکر می‌کرد که می‌تواند خوشی و شادی را در خانواده‌اش بیابد؛ اما در عوض، دچار احساس تنهایی، خلأ و بی‌هدفی شده است. او نهایتاً برای یافتن پاسخ سؤالات بزرگش به جلسه‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس خانم‌ها آمده و با شما صحبت می‌کند. از شما می‌پرسد، هدف‌تان از زندگی چیست. شما به او چه می‌گویید؟

در اوایل قرن چهارم، آریوس الهیدان تعلیم می‌داد که عیسی به خدا نزدیک بود، اما با خدا برابر نبود. او استدلال می‌کرد که عیسی، بزرگ‌ترین مخلوق بود، اما توسط خدا آفریده شده بود. بنابراین، او یک زمانی وجود نداشت. آریوس، عمداً پدر ابدی را در رقابت با پسر قرار می‌داد و استدلال می‌کرد که او یک آغازی داشت. بر اساس کلام آریوس، عیسی توسط خدا و با یک مأموریت الهی فرستاده شد تا وظایف ضروری را برای نجات بشر انجام دهد. آریوس و پیروانش، با غیرت برای تفکیک پسر از خدای پدر، یک آهنگ جالب توجهی نوشتند تا این دو را از یکدیگر متمایز کنند. ترجمه‌ی این سرود این است:

پس خدای واقعی، برای همگان، وصف‌ناپذیر است.

او بی‌همتا است؛ هیچ‌کس شبیه او نیست و هیچ‌کس در جلال با او برابری نمی‌کند.
ما می‌گوییم او زاده نشده؛ برخلاف او، ما به‌طور طبیعی زاده شده‌ایم.
ما او را به‌عنوان خدایی که آغازی ندارد، ستایش می‌کنیم؛ برخلاف او، ما یک آغازی داریم.

ما او را به‌عنوان خدایی که محدود به زمان نیست، پرستش می‌کنیم؛ برخلاف او، ما در یک زمانی به‌وجود آمدیم.^۱

به‌سختی می‌توان تصور کرد که این سرود را زیر دوش حمام با صدای بلند بخوانید یا کل روز این آهنگ در ذهن‌تان باشد؛ اما این سرود چنان شهرت یافت که مردم حتی در مسافرت‌های خود آن را می‌خواندند. این ایده‌ی کاذب که عیسی کمتر از خداست، برای بسیاری محتمل به نظر می‌رسد و به‌سرعت در سراسر دنیای شناخته شده گسترش یافت.

آیا مسیحیت می‌تواند با عیسایی که کمتر از خداست، وجود داشته باشد؟ مورمون‌ها و شاهدان یهوه چنین اعتقادی دارند. وحدت‌گراها [یونیتاری‌ها]، الوهیت عیسی را نمی‌پذیرند. وقتی عیسی را به جایگاه پایین‌تر تنزل می‌دهیم، غیر از مناظرات ستیزه‌جویانه، چه چیزی را از دست می‌دهیم؟ آیا ادعای آریوس که می‌گوید عیسی به خدا نزدیک است، اما خدا نیست، حقیقت دارد؛ یا حداقل پذیرش این نظریه که الوهیت عیسی، با ایمان ما در ارتباط نیست، مزیتی دارد؟

خوشبختانه، کلیسای اولیه مستقیماً به تعلیم کاذب آریوس رسیدگی کرد و آن را ارتداد نامید. همان‌طور که در فصل ۲ دیدیم، کتاب مقدس به وضوح می‌گوید عیسی خداست و ما با انکار این حقیقت، چیزی به دست نمی‌آوریم. برعکس، بررسی دقیق الوهیت عیسی، ما را به مسیر جدید خوشی و پرستش او هدایت می‌کند. در فصل بعدی، «نجات چگونه انجام شد»، بررسی می‌کنیم که برای آشتی با خدا، باید عیسی، خدای ما باشد. اکنون مکث می‌کنیم تا فقط بر الوهیت او و مفاهیم آن تمرکز کنیم، که به ما این فرصت را می‌دهد تا او را بیشتر بشناسیم و در نتیجه، به‌طور حقیقی‌تری پرستش کنیم. حرکت آهسته و عمدی در مشاهده‌ی الوهیت عیسی، باید جان ما را سیراب کند. یک روز، خانواده‌ی خدا با یکدیگر جمع می‌شوند و جلال و عظمت مسیح را کاملاً می‌بینند. ما در حال انتظار، مطمئن هستیم که عیسی باید بیش از چیزهای دیگر افراشته شود؛ چنانکه سرود نیایشی رومیان اعلام می‌کند: «زیرا سرچشمه و مقصد همه چیز خداست. به او تا ابد جلال باد.» (رومیان ۱۱: ۳۶)

بدون استثنا، غذای مورد علاقه‌ی من در سال، شام عید شکرگزاری است که با اعضای کلیسای چندملیتی خود می‌خوریم و مهربانی خدا را به خاطر وجود او و وجود یکدیگر جشن می‌گیریم. در روز عید شکرگزاری سال گذشته، دختر کوچکم در حال انتظار برای ضیافتی که در راه بود، تحت تأثیر قرار گرفت. او همه چیز را مشاهده کرد؛ بوها، صدای فعالیت‌ها، صدای پدرش که هرچند وقت یک‌بار می‌گفت «من به خاطر بوقلمون بسیار شکرگزارم!» برای اینکه در حال انتظار برای این ضیافت به او کمک کنم، اجازه دادم که مقدار کمی از غذاها را بجشد. این باعث شد که مشتاق غذایی باشد که در پایان آن روز در انتظارش بود؛ همچنین، اشتهای او را برای غذای بیشتر تحریک کرد. این بشقاب کوچک غذا، او را سیر نکرد و همه‌ی چیزهایی را که بعداً روی میز قرار می‌گرفت، نچشید؛ اما نمونه‌ی خوبی از غذاهایی را داشت که در راه بود و این موضوع به او کمک کرد که منتظر شود و هم‌زمان، اشتیاق بیشتری برای غذای مهمانی داشته باشد.

ما در ابدیت، با شناخت کامل جلال خدا، ضیافتی را خواهیم داشت که هرگز به پایان نمی‌رسد؛ اکنون یک پیش‌غذا را می‌چشیم، با توجه به اینکه تعمق در الوهیت عیسی می‌تواند ما را به سوی پرستش بیشتر سوق دهد: از او، به وسیله‌ی او و به سوی او.

از او: پسر ابدی خدا

از ازل، پیش از اینکه عیسی در بیت لحم متولد شود یا به عنوان نجار در جلیل زندگی کند، خدای پسر وجود داشت؛ و عیسی پسر؛ تا ابد خدا خواهد بود. درک وجود ازلی او، مفهوم دشواری برای ماست؛ چون تنها چارچوب ما به عنوان مرجع، روند و گذر منظم زمان است؛ اما کتاب مقدس از کلمات و استعاره‌های گوناگون برای توضیح جاودانگی مسیح استفاده می‌کند. نبی عهدعتیق، میکاه، پیش‌گویی کرد که مسیحا «از ازل وجود داشته است» (میکاه ۵: ۲). نویسندگی عبرانیان گفت از «تولد و مرگ او نوشته‌ای در دست نیست.» (عبرانیان ۳: ۷) مکاشفه، او را این‌طور توصیف می‌کند، «الف و یا، اول و آخر، ابتدا و انتها» (مکاشفه ۲۲: ۱۳). وقتی عیسی در زمین بود، خودش چند مرتبه، وجود ازلی‌اش را به عنوان خدا تأیید کرد. در شب قبل از مصلوب شدن، از پدر خواست، «مرا در پیشگاه خود جلال بده - همان جلالی که پیش از آفرینش دنیا در نزد تو داشتم.» (یوحنا ۵: ۱۷) برخلاف تعلیم آریوس، عیسی هیچ آغازی نداشت و هیچ پایانی نخواهد داشت. مفاهیم جاودانگی مسیح، برای ما بسیار عظیم است. خون پسر ابدی خدا لازم بود تا بهای گناه ما پرداخت شود. این هدیه‌ای که او به رایگان به ما می‌دهد، بسیار گران‌بهاست! چون نجات ما از جانب خدای ازلی عطا شده، این هدیه‌ای است که تا ابد باقی خواهد ماند.

پادشاهی که تخت سلطنتش را ترک کرد

در شهرهای خاورمیانه، معمولاً عکس فرمانروایان را در مکان‌های عمومی می‌بینیم. امکان ندارد که به مرکز خرید بروید، به خشکشویی بروید یا در خیابان رانندگی کنید و عکس شیخ‌های حاکم را نبینید. عکس آن‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها بر کل این سرزمین، اقتدار و قدرت دارند. جایگاه قدرتمندشان، نیازمند آن است که مسئولیت حکمرانی را انجام دهند؛ اما بدین معنا هم هست که از مزایای منحصربه‌فرد زیادی بهره‌مند می‌شوند. در کاخ زندگی می‌کنند و کارمندانی دارند که نیازهایشان را برآورده می‌کنند. افراد تحت حاکمیت‌شان، اقتدارشان را تصدیق می‌کنند و به آن‌ها احترام می‌گذارند. عملاً نمی‌توان

تصور کرد که یک شیخ قدرتمند، عمداً تخت سلطنت را ترک کند، حق و حقوق پادشاهی را رها کند و در میان فقرا، در محله‌های فقیرنشین زندگی کند.

اما به توصیف پولس از عمل عیسی گوش کنید: «اگرچه او از ازل دارای اُلوهیت بود، این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام برتری‌های آن خالی نموده به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد.» (فیلیپیان ۲: ۶-۷) پسر خدا که از ازل از مزایای الهی بهره‌مند بود؛ کاملاً راضی و خشنود بود و فرشتگان او را همراهی و پرستش می‌کردند، از رابطه‌ی کامل در تثلیث و تمامی جلالی بهره‌مند بود که به عنوان خدا به او تعلق داشت. رمه‌های هزاران کوه، به او تعلق داشت. (مزمور ۱۰: ۵۰) اما عیسی به حق و حقوق خدایی تکیه نکرد. این حق و حقوق را رها کرد، خودش را خالی کرد و به صورت غلام فرومایه درآمد.

اگر عیسی فقط به عنوان انسان، برای مدت کوتاهی پیش از صعود به آسمان، در زمین زندگی می‌کرد، ما مدیون او می‌بودیم. اگر حاکم شهر من، یک روز بعدازظهر، به بازدید از یک محله‌ی فقیرنشین برود، روزنامه‌ها در مورد سفرش گزارش می‌دهند و مردم درباره‌ی خیرخواهی و مهربانی او صحبت می‌کنند. اما عیسی کارهای بیشتری انجام داد. او تخت ازلی خود را رها کرد تا به صورت نوزادی متولد شود که به مادر انسانی خود وابسته بود. او فقط به بازدید از یک محله‌ی فقیرنشین نرفت؛ بلکه در آنجا ساکن شد. او بزرگ شد تا نهایتاً با مرگ بی‌رحمانه، دردناک و تحقیرکننده، به جای انسان‌های گناهکار و سرکش بمیرد. درک این موضوع بسیار دشوارتر از آن است که یک پادشاه زمینی و فانی، تاجش را رها کند تا مانند انسان عادی زندگی کند.

چه چیزی باعث شد که عیسی این عمل اساسی را انجام دهد؟ پولس به فیلیپیان می‌گوید که عیسی، انسان شد تا روی صلیب بمیرد و بهای گناهان ما را بپردازد و اراده‌ی خدا را انجام دهد. گناه ما بسیار بزرگ است و بهای آن، خون خدای جاودانی است. سرکشی ما باعث شد که او خانه‌ی آسمانی خود را ترک کند و به جای ما رنج بکشد. اگرچه ما غالباً ترجیح می‌دهیم گناهان خود را خطاهای ساده یا صرفاً انحراف از مسیر ایده‌آل بدانیم، اما خدا می‌گوید گناه ما باعث شد که دشمن او شویم؛ و منجر به خشم عادلانه در او می‌شود. ناحوم، نبی عهدعتیق گفت، «او [خداوند] با خشم و غضب انتقام می‌گیرد و دشمنان خود

را مجازات می‌کند.» (ناحوم ۲:۱) آیا فکر می‌کنید خشم خدا فقط برای انسان‌های بد است و گناهان نسبتاً کوچک شما نمی‌تواند خشم خدا را برانگیزد؟ اکنون و همیشه، واکنش خدا به همه‌ی گناهان، خشم عادلانه بوده است.

پس چه مجازاتی برای پرداخت قرض ما به‌عنوان دشمن خدا کافی است؟ بسیاری از مذاهب به این سؤالات پاسخ می‌دهند. آن‌ها به ما می‌گویند با انجام اعمال نیکو، سرکشی خود را جبران کنیم. به نیازمندان کمک کنیم. کلمات مذهبی را تکرار کنیم. روزه بگیریم و دعا کنیم. مهربان باشیم. تعمق کنیم. به کلیسا/معبد/مسجد برویم.

تصور کنید شخصی که به خاطر تجاوز و قتل به مرگ محکوم شده، روی نیمکت یک زندان نشسته است. او به خانواده‌ی قربانی یک پتوی تکه‌دوزی هدیه می‌دهد که آن را برای آن‌ها دوخته و انتظار دارد که متقابلاً بخشیده شود. هیأت حاکمه تحت تأثیر این عمل او قرار نمی‌گیرد؛ حتی اگر با خلوص نیت انجام شده باشد؛ چون این بهای مناسبی برای جرمش نیست. به همین ترتیب، وقتی ما سعی می‌کنیم اعمال نیک خود را به خدا تقدیم کنیم تا لطف او را به‌دست آوریم، او به ما می‌گوید این‌ها «مانند پارچه‌ی نجس» است (اشعیا ۶:۶۴). برگ درخت انجیری که حوا به‌کار برد، برای پوشانیدن برهنگی او ناکافی بود. «اعمال نیک ما» هم این‌گونه است.

برای پاسخ حقیقی به این سؤال، باید بدانیم که خدا به‌تنهایی در یک مقوله قرار می‌گیرد. نهایتاً، گناه ما نسبت به خدا بوده و پیش از بخشش گناهان، باید خشم او رفع شود. اما فقط خدا بسیار بزرگ است که بتواند خشمش را خاموش کند و منجر به نابودی ابدی نشود. مجازات او هرگز به پایان نمی‌رسد؛ اگر این مجازات بر کسی غیر از خودش نازل شود، تا ابد باقی می‌ماند. به عبارت دیگر، خشم خدای پدر نسبت به گناه ابراز شد و در صلیب مسیح، بر روی خدای پسر قرار گرفت. اگر او می‌خواست انسان‌های گناهکار را نجات دهد، باید این اتفاق می‌افتاد.

مجازات دشمنان خدا، مانند صلیب رومی است که پسر خدا برای کسانی متحمل شد که در برابر خدا سرکشی کردند. عیسی مُرد تا انسان‌های خطاکار با خدا آشتی کنند. «در آن هنگام که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح به خاطر ما مُرد.» (رومیان ۸:۵) این هدیه آن‌قدر گرانبه‌است که آن را به‌رایگان به ما عطا می‌کند! همه‌چیز از او نشأت می‌گیرد، از جمله نجات.

وقتی من زمانی را به تعمق درباره‌ی عظمت خدایی اختصاص می‌دهم که خودش قرض ابدی مرا پرداخت، خوشی من در نجات‌دهنده‌ام افزایش می‌یابد (حتی خوشحال‌تر از دخترم که اولین تکه‌ی کیک عید شکرگزاری را خورد). من نمی‌توانم کاری بکنم که بهای گناهانم را بپردازم. مجازاتی که سزاوار گناهان من است، ابدی است و فقط خدا می‌تواند بهای آن را برای من بپردازد. او به‌رایگان، در شخص عیسی مسیح این کار را انجام داد. گناه ما آن قدر جدی است که پادشاه جهان، تخت سلطنتش را رها کرد و به خاطر آن متحمل مرگ حقیرانه شد. محبت خدا آن قدر جدی و حقیقی است که او مشتاقانه این کار را انجام داد.

رابطه‌ی ابدی

جاودانگی عیسی می‌تواند باعث تسلی یا ترس زیاد در ما شود، چون پذیرفته شدن یا طرد شدن ما از جانب او، عواقب ابدی به همراه دارد. آنانی که در مسیح هستند، تا ابد با عیسی خواهند بود. بزرگ‌ترین هدیه‌ای که او به انسان می‌دهد، خودش است؛ او ابدیت را به ما می‌دهد تا از آن لذت ببریم، از او لذت ببریم.

در کودکی، مفهوم *تا ابد*، برای من ترسناک بود. حتی از تفکر در مورد چیزی که هرگز به پایان نمی‌رسد، متنفر بودم. من ابدیت را به یک روز عادی تشبیه می‌کردم که تکرار می‌شود. فرض می‌کردم که باید مانند فیلم «روز دوم فوریه [روز موش خرما]» باشد، تکرار کابوس‌وار روزهایی که دقیقاً مثل یکدیگر هستند و هرگز به پایان نمی‌رسند. البته برخلاف این فیلم، ابدیت اسامی شرکت‌کنندگان را در پایان اعلام نمی‌کند. حتی یک روز خوب، با کسانی که واقعاً دوست‌شان داشتم، نهایتاً خسته‌کننده می‌شد؛ و من این‌گونه استدلال می‌کردم که ابدیت، جایی است که من کسل می‌شوم و هرگز نمی‌توانم از آن فرار کنم. در واقع، نظر من در مورد آسمان، بیشتر مانند یک زندان بود تا آزادی و خوشی که در کتاب مقدس وعده داده است.

خوشبختانه، ادراک ابتدایی من از حیات ابدی، ادراک درستی در مورد آسمان نیست. در عوض، پیچیدگی دنیای سیارات و ستارگان را تصور کنید. دانش انسان از دنیای وسیع، بسیار اندک است؛ اگرچه دانشمندان، زندگی خود را وقف مطالعه‌ی همه‌ی اطلاعاتی

می‌کنند که در حال حاضر در اختیار ماست. تصور کنید که یک دانشمند بدون محدودیت به همه‌ی بخش‌های جهان دسترسی داشته باشد. چقدر طول می‌کشد تا همه‌ی جوانب خلقت را کشف و مشاهده کند! قرن‌ها یا حتی هزاران سال طول می‌کشد تا ستارگان، تک‌تک افراد و سیارات منحصربه‌فرد و ماه، منظومه‌ی شمسی، کهکشان‌ها، ستاره‌های دنباله‌دار، صورت‌های فلکی، سیاه‌چاله‌ها و جوانب مختلف جهانی را که حتی از وجود آنها آگاه نیستیم، مطالعه کند. حالا، تصور کنید که نویسنده‌ی پیدایش، به‌ندرت درباره‌ی ستارگان صحبت می‌کند. وقتی درباره‌ی آفرینش می‌نویسد، گویی بعداً در مورد ستارگان فکر کرده است. پیدایش ۱: ۱۶ گزارش می‌دهد، «پس از آن، خدا دو جسم نورانی بزرگ‌تر ساخت، یکی آفتاب برای سلطنت در روز و یکی ماهتاب برای سلطنت در شب. همچنین ستارگان را ساخت.»

کسی که جهان را آفرید، بسیار گسترده‌تر و شگفت‌انگیزتر از خلقت خود است. اگرچه کل جهان هستی تقریباً برای ذهن انسان غیرقابل درک به نظر می‌رسد، اما حتی حکم و فتوایش را در هفته‌ی خلقت دریافت نکرد. آسمان، این فرصت را به ما می‌دهد که تا ابد خدا را مورد مطالعه قرار دهیم و تحسین کنیم. او بسیار عظیم است و اکنون فقط بخشی از ماهیت و طریق‌های او برای ما شناخته شده؛ اما وقتی کل ابدیت را برای بررسی در اختیار داشته باشیم و درک‌مان از خدا بیشتر شود، این روز کسل‌کننده‌ای نخواهد بود.

پرسش‌نامه‌ی مذهبی وست‌مینستر به ما می‌آموزد که هدف زندگی‌مان این است که «خدا را بشناسیم و تا ابد از او لذت ببریم.» این هدف از آفرینش همه‌ی مردان و زنان توسط خداست. وقتی شناخت ما از خدا افزایش می‌یابد، بیشتر از خدا لذت می‌بریم. هرچه بیشتر او را بشناسیم، بیشتر از او لذت می‌بریم. وقتی در آسمان، بدون مانع به خدای جهان هستی دسترسی داریم، لذت و خوشی ما هرگز به پایان نخواهد رسید. ما کاملاً راضی خواهیم شد، چون دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهیم که به خاطر آن آفریده شده‌ایم؛ بدون موانعی که توسط گناه ما ایجاد شده است. تا ابد در رضایت کامل از خدا، با او زندگی خواهیم کرد. «در حضور تو کمال خوشی است و در دست راست تو سرور ابدی.» (مزمور ۱۶: ۱۱)

اما برای کسانی که در مسیح نیستند، واقعیت عاری از مبالغه این است که تا ابد در جهنم خواهند بود. جهنم، صرفاً غیاب خدا نیست؛ بلکه حضور خدا با خشم مقدس و بی‌واسطه‌اش است. این محل لعنت و جدایی ابدی از رحمت خدا و مجازات گناه است. کتاب مقدس آن را این‌گونه توصیف می‌کند، «بحیره‌ای از شعله‌های آتش و گوگرد» (مکاشفه ۸: ۲۱)، «راه هلاکت» (مزمور ۱۷: ۹)، «هلاکت ابدی» (دوم تسالونیکیان ۱: ۹)، «کوره‌ای سوزان... جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد» (متی ۵۰: ۱۳)، «آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد» (مرقس ۹: ۴۳)؛ و «گودال‌های تاریک» (دوم پطرس ۲: ۴). این توصیفات کافی است تا نشان دهند که این مکان رنج و مجازات عظیمی است که به‌طور هدفمند، توسط خدای عادل بر انسان‌های سرکش تحمیل می‌شود. هر گناهی که در تاریخ جهان انجام شده، مجازات خواهد شد. خواه یک جانشین، خشم خدا را برای گناهان‌تان متحمل خواهد شد، و یا شما خشم خدا را برای هریک از گناهان خود، تا ابد در جهنم متحمل خواهید شد.

گاهی اوقات، حقیقت مهلک جهنم می‌تواند برای ما غیرقابل تحمل به نظر برسد. ما غالباً تعلق می‌کنیم که درباره‌ی داوری خدا در جهنم صحبت کنیم؛ حتی وقتی انجیل را به غیرمسیحیان اعلام می‌کنیم. این مفهوم عجیب و ناراحت‌کننده برای کسانی است که می‌دانند خدا محبت و بخشاینده است.

خبر خوش این است که هیچ‌کس نباید به جهنم برود. خدا از طریق عیسی، نجات را به انجام رسانده و به‌رایگان، آسمان و ابدیت با او را برای کسانی باز کرده که از گناهان خود توبه می‌کنند و به او ایمان می‌آورند. خبر بد این است که بسیاری به خاطر تلاش بیهوده برای کودتا علیه خدا، این نقشه‌ی نجات را رد خواهند کرد. جی.آی. پِکِر، در اثر کلاسیک خود، شناخت خدا، می‌نویسد، «هیچ‌کس موردِ خشم خدا نیست، مگر کسانی که خودشان آن را انتخاب کرده‌اند. ماهیت عملِ خدا در خشم، این است که به انسان‌ها چیزی را بدهد که خودشان انتخاب کرده‌اند؛ با همه‌ی پیامدهایش: نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر. شاید این آمادگی زیادِ خدا برای احترام به انتخاب انسان، دلسردکننده به نظر برسد و حتی وحشتناک باشد، اما مشخصاً این نگرش بسیار عادلانه است...»^۲ تلاش‌های افراط آمیز خدا برای نجات انسان از خشم خودش، زمانی نمایان می‌شود که به صلیب نگاه کنیم. متأسفانه، بسیاری به‌طرز احمقانه، فیض خدا را نادیده می‌گیرند و به طرف خشم او می‌روند.

به وسیله‌ی او: خالق و نگهدارنده‌ی همه چیز

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که همه چیز توسط پسر خدا آفریده شد. پولس در توصیف برتری مسیح می‌نویسد: «زیرا به وسیله او هر آنچه در آسمان و زمین است، دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، تخت‌ها، پادشاهان، حکمرانان و صاحبان قدرت آفریده شدند، بلی، تمام موجودات به وسیله او و برای او آفریده شدند. او قبل از همه چیز وجود داشت...» (کولسیان ۱: ۱۶-۱۷) یوحنا هم نوشت، «همه چیز به وسیله او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد.» (یوحنا ۱: ۳) این کلمه، جامع است: همه چیز. همه چیز به وسیله‌ی پسر و برای پسر آفریده شد. مردم، حیوانات و تمامی خلقت به وسیله‌ی او و برای او آفریده شد. عالم جسمانی که می‌توانیم ببینیم و عالم روحانی که نمی‌توانیم ببینیم، به وسیله‌ی او و برای او آفریده شد. ملت‌ها، پادشاهان و صاحبان اقتدار، به وسیله‌ی او و برای او آفریده شدند. نهایتاً، شما به وسیله‌ی او و برای او آفریده شدید.

به همین دلیل او توانست باده‌ها و امواج را آرام کند و روی آب راه برود. او دریا را آفرید و آن را کنترل می‌کند. به همین دلیل توانست آب را به شراب تبدیل کند. او هیدروژن و اکسیژن را آفرید و در کنار هم قرار داد. او شراب و انگور را آفرید. برای او کاری نداشت که مولکول‌های آن‌ها را تغییر دهد. به همین ترتیب، ماهی را تکثیر کرد و ۵۰۰۰ نفر را با پنج نان تغذیه کرد. او همه‌ی موجودات شناور در دریاها و همه‌ی دانه‌هایی را که در زمین رشد می‌کنند، آفرید. او قطعاً می‌توانست غذای کافی تولید کند تا جمعیت گرسنه را تغذیه کند. چه کسی غیر از خدا می‌توانست این کارها را انجام دهد؟

از نیستی

پسر، با عمل باشکوه آفرینش، خلاقیت، نظم و قدرت عظیمش را نشان داد. او اعلام کرد و چیزهایی که قبلاً وجود نداشتند، به وجود آمدند. وقتی جهان با کلام خدا و توسط کلمه‌ی خدا شکل می‌گرفت، اطاعت خلقت از خدا نمایان می‌شد. شکوه و جلال او نمایان شد. جهانی که آفریده شد، آشفته یا بی‌نظم نبود، بلکه «نیکو» آفریده شد. الهیدانان، به آفرینش به عنوان «*ex nihilo*»، یعنی «از نیستی» اشاره می‌کنند. این عبارت، صرفاً بدین معناست که جهان از مواد موجود ساخته نشد. مشاهده‌ی آفرینش از این نقطه نظر، اجازه

می‌دهد که ببینیم خدا از بقیه‌ی آفرینش جداست. یک تمایز واضح بین خدا و مخلوقات وجود دارد. خدای خالق، مالک مطلق تمامی آسمان‌ها و زمین است. چیزی خارج از اراده‌ی او نیست.

من به یاد دارم که یک روز با همسرم در کوه‌های آلپ پیاده‌روی می‌کردیم و از مشاهده‌ی این زیبایی که در مقابلم بود، با صدای بلند نفس می‌کشیدم. یک بار که در جزایر کیمِن به دیدار دوستان مان رفته بودیم، با زیردریایی زیر آب رفتیم و من از زیبایی آفرینش خدا در زیر دریا، کاملاً تحت تأثیر قرار گرفتم. زیر دریا! فقط عده‌ی کمی در اطراف ما از این منظره لذت می‌بردند؛ من فکر می‌کردم چه مکان‌های زیبای دیگری در خلقت هست که انسان‌ها هنوز به آنجا راه نیافته‌اند. وقتی به زیبایی، عظمت و تنوع خلقت خدا نگاه می‌کنیم، احساس می‌کنیم که در مقایسه با آن‌ها بسیار کوچک هستیم. حتی دوستان غیرایماندار ما هم پذیرفتند که در این لحظاتی که به دنبال چیزی یا کسی هستند که به خاطر طبیعت از او تشکر کنند، چیزی که به خاطر این دنیای زیبا آن را ستایش کنند، احساس سردرگمی می‌کنند. وقتی به عظمت و زیبایی یک چیز بسیار عالی فکر می‌کنید، درست نیست که فکر کنیم این دنیا به‌طور اتفاقی به‌وجود آمده است. چون این‌گونه به‌وجود نیامد. به خاطر این همه زیبایی که می‌بینیم، باید از عیسی تشکری کنیم و او را ستایش کرد.

نگهدارنده

پسر جاودانی، نه تنها این دنیا و همه‌ی چیزهای موجود در آن را آفرید، بلکه از این دنیا و همه‌ی چیزهای موجود در آن نگهداری می‌کند. دوباره با نگاهی به کولسیان می‌بینیم، «او قبل از همه چیز وجود داشت و همه چیز به وسیله او با هم ارتباط پیدا می‌کند.» (کولسیان ۱: ۱۷) عبرانیان ۳: ۱ اعلام می‌کند، «کائنات را با کلام پُر قدرت خود نگه می‌دارد.» برخلاف کسانی که در طول تاریخ استدلال کردند که خدا به‌طور منفعل، آفرینش را تماشا می‌کند؛ در واقع، پسر خدا، فعالانه همه چیز را کنار یکدیگر نگه می‌دارد. حتی یک مولکول هم در جهان نیست که به قدرت و اقتدار عیسی وابسته نباشد.

آیا این آگاهی به شما تسلی می‌دهد؟ در دنیای درهم‌شکسته‌ی ما که جنگ، درد و اندوه و بی‌عدالتی هست، می‌توانیم با این آگاهی، آرامش و تسکین بیابیم که کسی که همه‌چیز به‌وسیله‌ی او آفریده شد، همان کسی است که خلقتش را نگه می‌دارد. او دور نیست؛ فعلاً نه بر خلقتش حکمرانی می‌کند. هیچ‌چیز بدون حاکمیت فیاض او اتفاق نمی‌افتد. به همین دلیل می‌توانیم با اطمینان، در دعا نزد او برویم. او بر همه‌چیز کنترل دارد. حتی نباید از رنج کشیدن بترسیم، چون می‌دانیم که این برای خیریت ما و جلال اوست؛ چون او «همه‌چیز را مطابق اراده و نقشه‌ی خود انجام می‌دهد.» (افسیان ۱: ۱۱؛ همچنین به رومیان ۸: ۲۸ مراجعه کنید) معمولاً نگران می‌شوید؟ بدانید که شما می‌توانید «بار تمام تشویش خود را به دوش او بگذارید، زیرا او همیشه در فکر شماست.» (اول پطرس ۵: ۷) تسلی با این آگاهی می‌آید که بدانیم کسی که ما را دوست دارد، کل دنیا را در دستش گرفته است.

به سوی او: هدف ما، جلال اوست

برخلاف دیدگاه بسیاری که می‌گویند دنیا فاقد جنبه‌ی شخصی و بی‌هدف است، کتاب مقدس آشکار می‌کند که عمل آفرینش، یک عمل شخصی بود. همه‌چیز با یک هدف و برای یک شخص آفریده شد. این شخص، عیسی است. «تمام موجودات به وسیله‌ی او و برای او آفریده شدند.» (کولسیان ۱: ۱۶) همه‌چیز با ارتباط درست با خدا و به وسیله‌ی عیسی، هدفش را به انجام می‌رساند.

این شامل شما هم می‌شود. بر اساس کتاب مقدس، شما نه فقط توسط عیسی، بلکه برای عیسی آفریده شدید. او شما را می‌شناسد، چون شما را آفریده است. شما عمداً برای هدفی آفریده شده‌اید؛ برای او آفریده شده‌اید. یعنی برای یافتن هدف خود در زندگی، باید تسلیم عیسی شویم. عجیب است که ما فقط زمانی آزادی حقیقی را در دنیا خواهیم شناخت که زندگی‌مان را به او تسلیم کنیم. به همین دلیل مُردن در نفس و خواهشات خود، به معنای زندگی و آزادی در مسیح است. عیسی گفت، «زیرا هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد، اما هر که بخاطر من و انجیل جان خود را فدا کند، آن را نجات خواهد داد.» (مرقس ۸: ۳۵) تا زمانی که زندگی‌مان را به عیسی تقدیم نکنیم، در اسارت چیزی غیر از آن هستیم که به خاطرش آفریده شده‌ایم.

خدا ما را با این ظرفیت آفریده که خوشی را بشناسیم، ولی فقط می‌توانیم در او کاملاً راضی و خشنود شویم. این دنیا مملو از وسوسه‌هایی است که ما را فرامی‌خواند و اغوا می‌کند که خوشی را در چیزهای محقر بیابیم؛ اما زندگی ما باید برای هدفی باشد که خدا ما را به خاطر آن آفریده؛ شناخت خدا و جلال دادنِ او.

یک ماشین مسابقه برای رانندگی دقیق و پُرسرعت طراحی شده است. موتورش طوری طراحی شده که به سرعت شتاب بگیرد و سرعت زیاد را حفظ کند. چرخ‌هایش طوری قرار گرفته که به سرعت عمل کنند و تغییر جهت دهند. طراحی آیرودینامیک آن، مقاومت باد را محدود می‌کند و کمک می‌کند که سرعت به حداکثر برسد. البته اگر من ماشین مسابقه داشتم، می‌توانستم با آن به مغازه‌ی خواروبارفروشی بروم. آن را جلوی خانه‌ام پارک کنم و

رادیو را روشن کنم تا در حال کار در باغچه، به رادیو گوش کنم. پیشک‌ها هم می‌توانستند زیر آن بخوابند. این‌ها کارهای خوبی هستند، اما هدف مورد نظر از ساخت این ماشین را به انجام نمی‌رسانند.

همچنین، در سطح عمیق‌تر، شما هم با یک هدفی آفریده شده‌اید. شما بادقت توسط عیسی طراحی شده و به دست او آفریده شده‌اید. تا زمانی که زندگی‌تان را به او تسلیم نکنید، در واقع با ماشین مسابقه به مغازه‌ی خواروبارفروشی می‌روید. ولی زندگی شما برای هدف بزرگ‌تری آفریده شده است.

افراد بسیاری در این سیاره برای چیزهای معمولی زندگی می‌کنند: شغل، پول، تفریح، خانواده، سرگرمی. سپری کردن کل زندگی برای ارتقا در حرفه یا جمع‌آوری چیزهای زیبا، هرگز ما را راضی و خشنود نمی‌کند. سی.اس. لوئیس استدلال کرد که مشکل این نیست که چیزهای لذت‌بخش‌تر، ما را از یافتن هدف زندگی‌مان منحرف کرده، بلکه ما با چیزهایی که لذت خیلی کمی دارند، وسوسه شده‌ایم. او گفت، «گویی ما اشتیاق زیادی برای خداوندان نداریم؛ بلکه اشتیاق خیلی کمی داریم. ما مخلوقات مردد و بی‌علاقه‌ایم و با نوشیدنی و رابطه‌ی جنسی و جاه‌طلبی، وقت خود را تلف می‌کنیم؛ درحالی‌که خوشی بی‌پایان به ما عطا شده؛ مانند کودک جاهلی که می‌خواهد در ویرانه‌ها یک کیک گلی درست کند، چون قادر به تصور تعطیلات در کنار دریا نیست. ما به راحتی راضی و خشنود می‌شویم.»^۳ مشکل، چیزهایی نیستند که ما را وسوسه می‌کنند؛ مشکل، اشتیاق و خواسته‌های ماست.

عیسی، هویت جدیدی را در خودش به ما عطا می‌کند. از ما دعوت می‌کند که دختر پادشاه شویم و از همه‌ی حقوق، مزایا و مسئولیت‌هایی که به همراه دارد، برخوردار شویم. او چیزی بیش از «نوشیدنی و رابطه‌ی جنسی و جاه‌طلبی» به ما عطا می‌کند. چیزی بیش از سرگرمی و شغل و خانواده به ما عطا می‌کند. آنچه خدا به رایگان به ما عطا می‌کند، رابطه‌ی ابدی با خالق‌مان و توانایی جلال دادن اوست. وقتی هویت و رضایت خود را در جایی می‌یابیم که برای ما در نظر گرفته شده بود، آزادی‌ای را می‌یابیم که فقط برای کسانی شناخته شده که در مسیح هستند. ما با این هویت جدید و آزادی می‌توانیم بلندپروازی الهی

را به‌کار ببریم و اجازه ندهیم که این چیزها ما را در خود فروبرند. ما می‌توانیم از سرگرمی‌های خود لذت ببریم و خدا را شکر کنیم. می‌توانیم به خانواده‌مان خدمت کنیم و بدانیم که خدا آن را به ما داده تا لذت ببریم و برای جلال مسیح، آن‌ها را به‌سوی او هدایت کنیم. این چیزها، هدف زندگی‌مان نیستند. بلکه صرفاً چیزهایی هستند که به‌وسیله‌ی آن‌ها از هدف خود لذت می‌بریم. وقتی ما مخلوقات تازه با هویت تازه هستیم، جلال دادنِ خدا، ما را خشنود و راضی می‌سازد.

خدا در عیسی و به‌وسیله‌ی عیسی، به ما اجازه می‌دهد که به پشت پرده دسترسی داشته باشیم؛ به خالق و نگهدارنده‌ی همه‌چیز. ما به‌صورت او آفریده شده‌ایم تا او را بشناسیم و محبت کنیم. کسانی که او را رد می‌کنند، هرگز با آزادی حقیقی که برای شناخت آن آفریده شده‌اند، آشنا نخواهند شد. کسانی که عیسی را دوست دارند و از او پیروی می‌کنند، خوشی و رضایت در زندگی را خواهند شناخت، حتی وقتی در آزمایش و سختی رنج می‌کشیم یا به وظایف بسیار معمولی و گاهی اوقات پیش‌پا افتاده مشغول هستیم. شخص مسیحی می‌داند که این زندگی، آماده‌سازی برای زندگی آینده است که تا ابد با خالق‌مان خواهیم بود و هدف پُر جلال خود را به تحقق خواهیم رساند؛ یعنی شناخت و محبت به نجات‌دهنده‌مان. همه‌چیز به‌سوی او پیش می‌رود!

خدا از خدا، نور از نور، خدای راستین از خدای راستین

الهیدانان قرن چهارم، با هدایت آتاناسیوس متوجه شدند که تعلیم آریوس، غیرکتاب مقدسی است؛ و قیام کردند و او را مرتد خواندند. جدایی ایجاد شد و در تلاش برای ایجاد اتحاد، از امپراطور دعوت کردند که در سال ۳۲۵، به شورای نیکیه برود و این مشاجره را درباره‌ی ماهیت عیسی برطرف کند. در این شورا، اسقف‌ها بر تعلیم کتاب مقدس درباره‌ی ماهیت عیسی تمرکز کردند. (یک نکته‌ی جالب تاریخی این است که ادعا می‌شود در یکی از این جلسات، نیکلاس قدیس که به بابائونل یا سانتا کلاز معروف است، با مُشت به صورت آریوس زد، چون از نظرات ارتدادآمیز آریوس درباره‌ی خدا نبودنِ عیسی، بسیار عصبانی شد. شاید وقتی نیکلاس قدیس با ارتداد برخورد می‌کرد،

خیلی خوشحال نبود!) اسقف‌ها یک حریمی را مشخص کردند: آن‌ها نتیجه‌گیری کردند که هر بیانیه که عیسی را کاملاً خدا و کاملاً انسان نداند، ارتداد است و هر که چنین تعلیمی دهد، مرتد خوانده می‌شود. از این شورا، اعتقادنامه‌ی نیقیه منتشر شد که خداوند عیسی مسیح را پسر خدا توصیف می‌کرد، «خدا از خدا، نور از نور، خدای راستین از خدای راستین؛ که زاده شده، آفریده نشده است، هم‌ذات با پدر؛ و از طریق او همه‌چیز هستی یافت.»

عیسی، خداست. کتاب مقدس از ابتدا تا انتها درباره‌ی این حقیقت شهادت می‌دهد. آریوس در قرن چهارم؛ و همه‌ی نواده‌های بعدی او اشتباه می‌کنند. فقط خدا می‌تواند نجات دهد. «زیرا سرچشمه و وسیله و مقصد همه‌چیز خداست. به او تا ابد جلال باد، آمین.» (رومیان ۱۱: ۳۶)

سؤالات

از او، به وسیله‌ی او و به سوی او

عیسی به عنوان خدا، منشأ همه‌چیز است. همه‌چیز از اوست، به وسیله‌ی اوست و به سوی اوست. او ابدی است. خالق همه‌چیز است. همه‌چیز را نگه می‌دارد. همه‌چیز برای جلال او آفریده شد. این حقایق بزرگ درباره‌ی مسیح، به طریق‌های بزرگ و پُر جلالی بر زندگی روزانه و عادی ما در زمین تأثیر می‌گذارند.

۱. چگونه درک واقعیت الوهیت عیسی، به زندگی دانا هدف می‌بخشد؟
۲. ما غالباً ترجیح می‌دهیم که فکر کنیم گناهان ما خطاهای ساده یا صرفاً انحراف از مسیر ایده‌آل هستند، اما خدا خلاف آن را می‌گوید. خدا چگونه نگرش خود را نسبت به گناه توصیف می‌کند؟ (ناحوم ۲: ۱ و رومیان ۵: ۲ را بخوانید.)
۳. چگونه درک ما از گناهان به عنوان سرکشی در برابر خدای ابدی، باید بر حالت ما در برابر خدا و نگرش مان نسبت به گناه تأثیر بگذارد؟

۴. با توجه به مدت زمانی که پادشاه ابدی جهان برای نجات ما از گناهان مان متحمل شد، چرا تلاش مذاهب دیگر برای مجازات گناه بسیار بی تأثیر است؟ آیا شما دیدگاهی نسبت به گناه دارید که هماهنگ با کاری است که مسیح عیسی باید به خاطر آن انجام می داد، یا شما گناه را بسیار کوچک می بینید؟ آیا مرتباً زندگی خود را بررسی می کنید و به دنبال گناه هستید که آن را نابود کنید؟ (مزمور ۱۳۹: ۲۳)

۵. یک گروه دیگری از مخلوقات نیز نسبت به خدا گناه ورزیدند. ولی او نخواست آن ها را نجات دهد. دوم پطرس ۴: ۲ را بخوانید. برای این موجودات چه اتفاقی افتاد؟

۶. افسسیان ۱: ۲-۹ را بخوانید. چرا باید به عنوان مسیحی، با فروتنی شناخته شویم؟ توضیح دهید که چرا خدا در این آیات به عنوان کسی معرفی شده که «در رحمانیت دولتمند» است؟ شما در این آیات چه می بینید که با وضوح بیشتر آن را در آسمان خواهیم دید؟

۷. افسسیان ۷: ۲، دولتمندی بی پایان فیض خدا را توصیف می کند که در محبت مسیح عیسی نمایان شده است. هدیه ی رایگان نجات او، واضح ترین نمایش این ویژگی است. آیا بخش های دیگری در زندگی شما هست که باور ندارید عیسی نسبت به شما مهربان بود؟ دعا کنید که خدا اجازه بدهد حقانیت این ویژگی عیسی را در همه ی جوانب زندگی خود ببینید و باور کنید.

۸. مفهوم جهنم ابدی می تواند برای ما ناراحت کننده باشد. بعضی از آیاتی که آن را توصیف می کنند، شامل: مکاشفه ۸: ۲۱، مزمور ۹: ۱۷، دوم تسالونیکیان ۱: ۹، متی ۵۰: ۱۳، مرقس ۹: ۴۳ و دوم پطرس ۴: ۲ است. با کلمات خود توضیح دهید که چرا جهنم یک مجازات عادلانه از جانب خداست.

۹. نه تنها عیسی همه چیز را خلق کرد، بلکه همه چیز را در کنار یکدیگر نگه می دارد (کولسیان ۱: ۱۷). حتی یک مولکول در جهان نیست که به قدرت و اقتدار عیسی وابسته نباشد. بنابراین، درک می کنیم که هریک از ما توسط عیسی و برای هدف و مقصودی آفریده شده ایم. اگر ما توسط او و برای او آفریده شده ایم، آرامی و رضایت نهایی را در کجا خواهیم یافت؟ شما وسوسه می شوید که در کجا به دنبال آرامی و رضایت باشید؟ چگونه این چیزها و مکان ها را با خالق خود مقایسه می کنید؟ چرا ما با چیزهای بسیار کوچک وسوسه می شویم؟
۱۰. عیسی فعالانه از همه چیز نگهداری می کند، از جمله زندگی شما. آیا طریقه هایی را در زندگی خود می بینید که زندگی تان را از این حقیقت جدا کرده است؟ شما چگونه وسوسه می شوید که فکر کنید زندگی تان از عیسی جدا شده است؟
۱۱. آیا آگاهی از اینکه عیسی، اقتدار نهایی زندگی شما را در دست دارد، منجر به تسلی شما می شود یا ترس؟

-
۱. هارون جی. وست، «آریوس؛ تالیا در یونانی و انگلیسی». مسیحیت قرن چهارم. دانشگاه لوتری ویسکانسین. بازیابی شده در ۱۶ آگوست ۲۰۱۶.
۲. جی. آی. پکر، شناخت خدا (لندن: IVP، ۱۹۹۳)، صفحه ۱۵۳.
۳. سی. اس. لوئیس، سنگینی جلال (نیویورک سیتی، نیویورک: هارپر کولینز، ۲۰۰۱)، صفحه ۲۶.

فصل ۴

انسان کامل

نورا، مادر سه فرزند است و چهارمین فرزندش را باردار است. او و همسرش به تازگی متوجه شدند که پسر نوزادشان، یک اختلال ژنتیکی دارد و اگر در دوران بارداری زنده بماند، احتمالاً تا تولد یک سالگی اش خواهد مُرد. او از دست خدا عصبانی است و هیچ هدفی برای رنج کشیدن پسر بی گناهش نمی بیند. او وجود خدای حقیقی را زیر سؤال می برد. او شما را به صرف قهوه دعوت کرده و درباره ی چالش هایش با شما صحبت می کند. شما چگونه می توانید او را تشویق کنید؟

من در دبیرستان برای اولین بار متوجه شدم که چشمانم ضعیف است. در آن زمان، استفاده از تکنولوژی در کلاس درس، بدین معنا بود که یک تلویزیون جعبه‌مانند و یک دستگاه ویدئو را با چرخ دستی از انبار می‌آوردند؛ پس اکثر تمرین‌های کلاس درس روی تخته‌ی سفیدی نوشته می‌شد که در جلوی کلاس بود. یک روز متوجه شدم که من آنچه را که هم‌کلاسی‌هایم به راحتی از روی تخته می‌نویسند، دوتا می‌بینم. مادرم از چشم‌پزشک محل وقتِ معاینه گرفت. در راه بازگشت از مطب دکتر، چشمانم به لنزهای جدید عادت می‌کرد و از دیدن جزئیات دنیای اطرافم شوکه شدم. گل‌ها، فقط لکه‌های رنگی نبودند، بلکه ناگهان گلبرگ‌های جداگانه داشتند. درختان فقط یک چیز کلی و سبز رنگ نبودند، بلکه برگ داشتند؛ من می‌توانستم تک تک آن‌ها را ببینم. به یاد دارم که به آرامی به برگ درختان بلوطی که در نزدیکی خانه‌مان بود، نگاه کردم و از زیبایی آن‌ها شگفت‌زده شدم. آیا تابه‌حال فکر کرده‌اید که پوسته‌ی درخت زیباست؟ آن روز، من چنین نظری داشتم. ۱۶ سال، هر روز از کنار آن درخت عبور کرده بودم، اما هرگز توقف نکرده بودم که به آن نگاه کنم و قدر جزئیاتش را بدانم.

به همین ترتیب، گاهی اوقات ما از زیبایی تجسم مسیح لذت نمی‌بریم، چون آن را به وضوح نمی‌بینیم. مفهوم این موضوع را درک نمی‌کنیم که خدای ابدی، فروتن شد و جسم پوشید، به زندگی جسمانی و مرگ محدود شد؛ و قیام کرد که تا ابد به عنوان خدای کامل و انسان کامل زندگی کند. گاهی از این وجه زیبایی وجود عیسی شگفت‌زده نمی‌شویم، چون مکث نمی‌کنیم که به آن نگاه کنیم. ما به وضوح می‌بینیم، اما چیزهای عادی، مانند آن درخت بلوط در نزدیکی خانه‌ام، توجه‌مان را جلب نمی‌کنند. ظاهراً قدرت و ارتباط موضوع تجسم عیسی، مانند نوزاد پلاستیکی در آخور کوچک است که با حیوانات اسباب‌بازی احاطه شده و در دسامبر هر سال، آن را از گُمد بیرون می‌آوریم. شاید نگاه کردن به آن، شیرین و نسبتاً جالب باشد؛ اما ما به‌طور خاص تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیریم.

کشیش سینکلر فرگاسن، تفکرمان را درباره‌ی مسیح عیسی که انسان بود، تغییر می‌دهد و می‌گوید، «اگر عقل و منطق شما تحت تأثیر واقعیت تجسم قرار نگرفته، مفهوم تجسم را نمی‌دانید. این بدین معنا نیست که عیسی یک نوزاد کوچک بود. بلکه بدین معناست که

آن موجود جاودانی، غیرفانی و الهی که کروبیان و صرافین، او را پرستش می‌کردند؛ خالق همه‌چیز، نگهدارنده‌ی همه‌چیز، آنکه وجود، حکمت، قدرت، عظمت و جلالش بی‌پایان است؛ کسی که با یک کلمه می‌توانست دنیایی را که به او گناه ورزیده، متلاشی کند؛ خواست که به این دنیا بیاید و جسم ما را به خود گیرد تا نجات‌دهنده‌مان شود. این تأثیرگذار است. این موضوع بزرگ انجیل است.»^۱

عیسی، انسان کامل

پیش از تمرکز بر انسانیت عیسی، باید به این سؤال ظاهراً ساده توجه کنیم: انسان بودن به چه معناست؟ اگرچه توافق درباره‌ی تعریف انسانیت، موضوع ساده‌ای به نظر می‌رسد؛ اما تاریخ، خلاف آن را اثبات کرده است. بعضی استدلال کرده‌اند که انسانیت، برابر است با اشتباه و خطا: آن‌ها می‌گویند، «انسان بودن یعنی خطا کردن». بعضی قوه‌ی استدلال را تعریف اصلی انسانیت می‌دانند: «من فکر می‌کنم، پس من هستم.» پُست‌مُدرن‌ها استدلال متفاوتی دارند و می‌گویند تمامی علم و دانش، صرفاً مجموعه‌ای از سخنان فردی شخص است. می‌گویند یک ماهیت متحد بشری برای تعریف کردنِ ما وجود ندارد. بلکه استدلال می‌کنند که انسانیت، برای هر فردی متفاوت است. دانشمندان نظریه‌ی تکامل نیز به این سؤال که چه چیزی ما را انسان می‌سازد، پاسخ می‌دهند. آن‌ها می‌گویند ما از دسته‌ی علمی انسان‌ها (*homo sapiens*) هستیم. یک دسته‌ی خاص از موجودات زنده. اما البته دسته‌های بیولوژیکی نمی‌توانند هدف زندگی یا اشتیاق عمیق روحانی همه‌ی انسان‌ها را بیان کنند. یک روز صبح، از فرزندانم نظرسنجی کردم و پرسیدم که به نظرشان چه چیزی انسان‌ها را از قلمرو حیوانات متمایز کرده است. بعد از اندکی تفکر درباره‌ی این موضوع، یکی از دخترانم با زرنگی گفت، «ما موهای خود را شانه می‌کنیم، ولی آن‌ها شانه نمی‌کنند.»

در دنیای تعاریف و پاسخ‌های گوناگون، بهترین مکان برای یافتن هدف بشریت، نگاه کردن به خالق آن‌هاست. بیست و شش آیه بعد از گزارش کتاب مقدس درباره‌ی آفرینش جهان، خدا به آدم نگاه می‌کند؛ آدم، کلمه‌ی عبری برای بشر است. ما از طریق دستورالعمل‌های خدا به این شخص خاص، به همه‌ی نقشه‌های خدا برای بشر پی می‌بریم.

این پسر خدا، به درستی، آدم نامیده شد. مهم است که خدا، حکمرانی بر زمین را به آدم (و بنابراین به همه‌ی آدم‌ها) سپرد. به علاوه، خدا اعلام کرد که بشر به صورت خدا آفریده شد، مرد و زن آفریده شد. (پیدایش ۱: ۲۷) خدا انسان را برکت داد و فرمان داد که تکثیر شود و از خلقت خدا مراقبت کند. خدا چیزهایی را که برای زندگی لازم بود، به فراوانی به انسان‌ها داد و از خلقتش خشنود بود.

موضوع اساسی برای درک کامل مفهوم انسانیت، درک این موضوع است که ما توسط خدا آفریده شدیم. شاید این ابتدایی به نظر برسد؛ اما ادراک‌های دیگر (یا عدم ادراک) که با مفهوم انسانیت رقابت می‌کنند؛ نشان می‌دهد که این حقیقت ضروری، نه تنها چشم‌پوشی نشده، بلکه توسط دنیا رد شده است. خدا در کتاب مقدس به ما می‌گوید / «در بینی او [آدم] روح حیات دمید.» (پیدایش ۲: ۷) درک صحیح بشریت، شامل آگاهی از این موضوع است که ما خالقی داریم که از خلقت ما یک هدفی داشت. ما به او پاسخگو هستیم و تحت اقتدار او هستیم. خدا ما را از حیوانات و موجودات زنده‌ی روی زمین متفاوت ساخت، چون ما را «به صورت خود» آفرید.

به صورت خدا آفریده شدن، بدین معناست که ما مانند یک تصویر هستیم؛ نه به آن خوبی یا دقیقاً مانند تصویر واقعی، بلکه عکس تصویر واقعی هستیم. خدا انسان‌ها را با هدف و خوانندگی والایی آفرید که نمایندگان او در زمین باشند. ما را در تکلیف نظارت بر زمین و همه‌ی چیزهای موجود در آن، «اندکی پائین‌تر از فرشتگان ساختی»، اما خدا قومش را با «جلال و حرمت» تاج‌گذاری کرد. (مزمور ۸: ۵) آدم و حوا به عنوان نمایندگان خدا در زمین که از خلقت او مراقبت می‌کردند، باید خدا را می‌شناختند و از او و همه‌ی چیزهایی که آفریده، لذت می‌بردند؛ از جمله، دسترسی مستقیم و بی‌واسطه به خدا.

بنابراین، تعریف جامع انسانیت، مطابق نظر خدا، شامل پذیرش این موضوع است که ما آفریده شدیم تا مخلوقات خدا باشیم، تصویر او را نشان دهیم، بر خلقت او نظارت کنیم، در مشارکت کامل با او باشیم و در اطاعت از اقتدار نیکوی او زندگی کنیم. همه‌چیز در باغ عدن کامل بود؛ چنانکه خدا در ابتدا آن را آفریده بود و اعلام کرده بود که نیکوست؛ از جمله انسان‌ها. اما متأسفانه، همه‌چیز برای آدم و حوا و بقیه‌ی بشریت، در آن روز تیره و تاری که گناه وارد دنیای ما شد، تغییر کرد. تصویر خدا که ما حامل آن بودیم، خدشه‌دار

شد. مشارکت ما با او از بین رفت. نظارت ما بر خلقت او بسیار دشوار شد. پس به نوعی، در تعریف اول این کلمه؛ خطا ورزیدن، به معنای انسان بودن نیست. اما خطا ورزیدن، قطعاً عمل انسان سقوط کرده است.

پسر خدا، کاملاً خدا بود که باید تا ابد پرستش شود؛ از جانب خدای پدر فرستاده شد تا انسان کامل باشد؛ همان انسانی که خدا در نظر داشت. عیسی همه‌ی انتظارات انسانیت حقیقی را به تحقق رساند؛ تصویر خدا را نشان داد، بر خلقت او نظارت کرد، در مشارکت کامل با خدا بود و در اطاعت از اقتدار نیکوی او زندگی کرد. عیسی از زمان تولد تا مرگش، یک زندگی کامل انسانی داشت؛ اگرچه زندگی‌اش، عادی و معمولی نبود. او توسط خدا تعیین شده بود تا نقشی نجاتی را به تحقق برساند که به آدم و حوا بعد از سقوط وعده داده شد. ما انسانیت کامل عیسی و خواندگی خاص او را می‌بینیم. او از ذریت زن بود، اما تکلیف منحصر به فرد کوبیدن سر مار را برعهده داشت (پیدایش ۳: ۱۵). رویدادهای گزارش شده از زندگی او نشان می‌دهند که او مانند ما بود، ولی کاملاً متفاوت از ما بود.

خبر خوش خوشحالی عظیم

کتاب مقدس، جزئیات زیادی را درباره‌ی تولد عیسی بیان می‌کند. بیایید حقایقی را که می‌دانیم، مرور کنیم. شجره‌نامه‌ی خانوادگی او در اناجیل است (لوقا ۳: ۲۳-۳۸). وقتی مادرش، مریم متوجه شد که باردار است، نامزد یوسف بود و باید ازدواج می‌کرد. کتاب مقدس می‌گوید آن‌ها باید اندکی پیش از تولد عیسی به بیت‌لحم سفر می‌کردند، چون یک سرشماری توسط آگوستوس قیصر انجام می‌شد تا همه‌ی کسانی را که تحت فرمانروایی روم بودند، شمارش کنند. این حکم، فرمان می‌داد که همه به شهر خانوادگی خود بازگردند. مریم و یوسف در ناصره زندگی می‌کردند، اما به بیت‌لحم، شهر خانوادگی یوسف (خاندان داود)، سفر کردند. (لوقا ۲: ۱-۵) همچنین، ما می‌دانیم که بیت‌لحم پُر از بازدیدکنندگانی بود که برای سرشماری به شهر بازگشته بودند و باعث شد که یافتن مکان خلوت برای زایمان مریم، دشوار باشد (لوقا ۲: ۷).

این جزئیاتی که در کتاب مقدس یافت می‌شود، اطلاعات خوبی را درباره‌ی تولد جسمانی عیسی‌ای نوزاد به ما می‌دهند و کمک می‌کنند تا ببینیم که او مانند ما، اما متفاوت از ماست. از یک لحاظ، تولد او مانند همه‌ی نوزادان دیگری بود که در دنیا متولد می‌شوند. وقتی مریم باید زایمان می‌کرد، درد داشت و مدتی درد زایمان را تحمل کرد و بعد به‌موقع یک پسر نوزاد را به دنیا آورد. قطعاً این نوزاد گریه کرد و احتمالاً مریم او را قنداق کرد و خوابانید. از این لحاظ، تولد عیسی، یک رویداد نسبتاً عادی بود.

اما جزئیات فوق‌العاده و مافوق‌طبیعی هم در این روایت بود؛ نبوت، تولد از باکره، ستاره، فرشتگان. تولد هیچ‌کس مانند او نبود؛ تولد بی‌نظیر او برای جلب توجه دیگران بود. او مانند همه‌ی انسان‌ها از یک زن متولد شد؛ اما از رَحِم باکره. این تولد مافوق‌طبیعی عیسی، نشان می‌داد که زندگی این نوزاد، مانند بقیه نخواهد بود. او از ما بود، اما بسیار متفاوت از ما.

به رویدادهای مافوق‌طبیعی آسمان توجه کنید که درباره‌ی تولد او به مجوسیان (مردان حکیم) خبر داد (متی ۲: ۱-۲)، وقتی فرشتگان در آن نزدیکی به چوپانان خبر می‌دادند (لوقا ۲: ۸-۱۴). این خبر از بالا به گروه‌های کاملاً متفاوت اعلام شد؛ افراد تحصیل‌کرده، مردان حکیم و چوپانان بی‌سواد؛ طوری اعلام شد که آن‌ها درک کردند. احتمالاً مردان حکیم، نقشه‌ی ستارگان را می‌کشیدند و درباره‌ی سیارات مطالعه می‌کردند که یک چیز غیرعادی در آسمان دیدند؛ چوپانان در فضای باز، با گوسفندان خود بودند و آن را مستقیماً از فرشتگان شنیدند. این تولد، خبر خوشِ خوشی عظیم برای همه‌ی انسان‌ها بود.

یا، باید یک خبر خوش می‌بود. این خبر توسط کسانی که پادشاهی عیسی را رد کردند، پذیرفته نشد. هیروдіس، پادشاه یهودیه، توسط مردان حکیمی که از شرق آمده بودند، درباره‌ی تولد این پسر بچه شنید. در تلاش برای خاتمه دادن به تهدید بالقوه‌ی تخت سلطنتش، فرمان داد که همه‌ی نوزادان پسر در بیت‌لحم؛ دو ساله و کمتر از دو سال؛ کُشته شوند (متی ۲: ۱۶). یوسف در خوابی از جانب خدا، از این خطر آگاه شد و با خانواده‌اش به مصر فرار کرد تا عیسی آسیب نبیند (متی ۲: ۱۳-۱۵). این رویدادهای مافوق‌طبیعی در

رابطه با رویدادهای عادی تولد عیسی نشان می‌دهد که اگرچه او نوزاد انسان کامل بود، اما یک نوزاد عادی نبود. معجزات مربوط به تولدش اعلام می‌کردند که زندگی او با بقیه فرق دارد.

از یک باکره متولد شد

بخش معروف زندگی عیسی که گاهی به اشتباه درک شده، تولدش از مریم باکره است. این رویداد مافوق‌طبیعی، در عهدعتیق به عنوان نشانه‌ی تولد مسیحا پیش‌گویی شد (اشعیا ۷: ۱۴) و در عهدجدید به عنوان یک حقیقت مطرح شده است (لوقا ۱: ۳۴؛ متی ۱: ۱۸-۲۵). تولد عیسی از باکره، بدین معناست که اتحاد جنسی بین مریم و یک مرد، یا مریم و خدا وجود نداشت، بلکه این رویداد معجزه‌آسا، عمل روح‌القدس بود؛ چنانکه فرشته آن را به مریم که نامشکوک بود (لوقا ۱: ۳۴) و به یوسف که غافلگیر شده بود، توصیف کرد (متی ۱: ۲۰). همان قدرت خدا که دنیا را از نیستی خلق کرد، کاری کرد که خدا در رحم باکره تجسم یابد. کتاب مقدس دلیلی به ما نمی‌دهد که فکر کنیم مریم، بی‌گناه بود؛ اگرچه قطعاً از جایگاه ممتازی در تاریخ نجات و رستگاری برخوردار بود. کتاب مقدس، مستقیماً خلاف این ادعا را که او تا ابد باکره ماند، اعلام می‌کند (متی ۱: ۲۵). به‌لحاظ روحانی، اجازه نداریم که نزد مریم دعا کنیم. پس چرا عیسی به این شکل شگفت‌انگیز متولد شد؟

ورود منحصر به فرد او به جهان نشان می‌دهد که او در گناه متولد نشد؛ اگرچه بقیه‌ی نسل آدم در گناه متولد شدند. گناه از طریق آدم وارد جهان شد و این ماهیت گناه‌آلود از پدر به فرزند منتقل شد. عیسی از طریق یک پدر زمینی به دنیا نیامد؛ بلکه پدرش خدا بود. این به ما نشان می‌دهد که او بدون ماهیت گناه‌آلود متولد شد (رومیان ۵: ۱۲-۳۲). او حقیقتاً یک انسان کامل بود.

همچنین، تولد از باکره نشان می‌دهد که عیسی از لحظه‌ی اول زندگی‌اش، با بقیه‌ی آدم‌ها فرق داشت. عیسی تنها کسی بود که از باکره متولد شد. دونالد مکلئود درباره‌ی این تولد منحصر به فرد می‌نویسد، «...این اولین موضوع مطرح شده در راز کریسمس است؛ ما نباید با عجله از کنارش عبور کنیم. این آغاز عهدجدید است و به‌طرز چشمگیری مافوق‌طبیعی

است. با استدلال‌گرایی ما مقابله می‌کند و به ما اطلاع می‌دهد که مسائل بعدی، با این نظم و ترتیب است؛ و اگر این برای ما توهین‌آمیز باشد، ادامه دادن به این موضوع فایده‌ای ندارد.^۲ مانند تابلوی خطری که در کنار ترن هوایی نصب شده و پیش از حرکت، به کسانی که سوار می‌شوند، هشدار می‌دهد؛ رویدادهای معجزه‌آسای تولد عیسی، به ما هشدار می‌دهد که توقف کنیم و به آنچه در حال آشکار شدن است، توجه کنیم. مَکَلُود ادامه می‌دهد، «اگر ایمان ما با تولد از باکره لغزش می‌خورد؛ پس چگونه می‌توانیم غذا دادن به پنج‌هزار نفر، آرام کردن طوفان، زنده کردن ایلعازر، تبدیل هیأت، رستاخیز و بیش از همه، خودآگاهی حیرت‌انگیز عیسی را تحمل کنیم؟»^۳

طبیعی، اما منحصر به فرد

کتاب مقدس جزئیات کمی را درباره‌ی کودکی عیسی به ما می‌دهد؛ اگرچه بعضی چیزها را در مورد آن می‌دانیم. او بزرگ‌ترین فرزند در یک خانواده‌ای حداقل هشت نفره بود (متی ۱۳: ۵۵-۵۶)، در ناصره بزرگ شد؛ یک روستای کوچک یهودی که جمعیتش تقریباً ۴۰۰ نفر بود و به زبان آرامی صحبت می‌کردند. احتمالاً روستاییان، از اقوام او بودند و اکثراً کشاورز و صنعتگر بودند. آن‌ها یهودیانی بودند که با فرهنگ رومی، احاطه و حکمرانی می‌شدند. روستای آن‌ها، یک روستای کشاورزی بود و زمین‌های زراعتی و مزارع زیادی داشت. بدون شک، وقتی عیسی در خدمتش، به نوع خاک، درختان زیتون و جداسازی گندم از علف هرز اشاره می‌کرد، ریشه‌اش در تجربیات دوران کودکی او در شهر جلیل بود. از این شهر می‌شد با پای پیاده به شهر باشکوه سیفوریس رفت که در طول زندگی عیسی، به عنوان یک شهر باشکوه بازسازی می‌شد. بسیاری از صنعتگران ناصری تلاش می‌کردند که این شهرکلان را شهر مهم سال چهارم پیش از میلاد بسازند. هیروдіس آنتیپاس (پسر هیروдіس کبیر) آن را به عنوان پایتختش برگزید. ناصره، زیر سایه‌ی این شهر قدرتمند رومی بود؛ یک شهر نامناسب و دورافتاده که عیسی در آن بزرگ شد. وقتی فیلیپس به نتنائیل گفت مسیحا یافت شد، پاسخ سردرگم‌کننده و صادقانه‌ی او این بود، «آیا می‌شود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟» (یوحنا ۱: ۴۶)

از این شهر کم‌ارزش، یک زوج جوان و فروتن بیرون آمد. مریم و یوسف، فقیر بودند. این از هدیه‌شان بعد از تولد عیسی مشخص بود؛ آن‌ها یک جفت پرنده برای قربانی به معبد بردند؛ درحالی‌که شریعت یهود، یک بره می‌خواست (لوقا ۲: ۲۲-۲۴). یک تبصره در شریعت، خانواده‌های فقیر را معاف می‌کرد و اجازه می‌داد از قربانی موردنیاز صرف‌نظر کنند و در عوض یک جفت قُمری یا دو کبوتر جوان تقدیم کنند (لاویان ۱۲: ۶-۸). به‌طرز حیرت‌انگیزی، خانواده‌ی کسی که همه‌چیز را آفریده، دارایی زمینی کافی نداشت که قربانی عادی را در معبد تقدیم کند. کسی که بره‌ی خدا نامیده می‌شد و قربانی قوش بود؛ از والدینی متولد شد که در هنگام تولدش، بره‌ای برای قربانی کردن نداشتند.

عیسی رشد کرد و از نوزاد به کودک و مرد جوان تبدیل شد. اگرچه تولد او منحصربه‌فرد بود، اما دلیلی نداریم که فکر کنیم اوایل زندگی او، عاری از رشد عادی جسمانی، روانی و عاطفی بود. عیسی بزرگ شد و مانند هر پسر دیگری بالغ شد. لوقا کودکی او را این‌گونه خلاصه می‌کند: «و کودک، پُر از حکمت، کلان و قوی می‌گشت و لطف خدا با او بود.» (لوقا ۲: ۴۰) اگرچه بی‌گناه بود، اما در طول این سال‌ها، هیچ گزارشی در کتاب مقدس، درباره‌ی معجزات یا عمل او خارج از قوانین طبیعت نیست. کتاب مقدس فقط به ما می‌گوید او از لحاظ جسمانی و روانی رشد کرد.

معمولاً یک پسر یهودی جوان در جلیل، در خانه تحصیل می‌کرد. احتمالاً مریم به فرزندانش یاد می‌داد که مزامیر را بپوشانند و اصول ابتدایی شریعت عبرانی را یاد می‌داد. عیسی، تاریخ یهود را می‌آموخت، چون اجتماع‌شان، رویدادهایی همچون فصح را جشن می‌گرفت. او زبان‌های مختلف را یاد می‌گرفت، چون با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. او به زبان آرامی (زبان مردم ناصره)، یونانی (زبان آن منطقه) و عبری (زبان کتاب مقدس) صحبت می‌کرد. پسران یهودی، تا شش سالگی به مدرسه‌ای فرستاده می‌شدند که به بیت سِفر یا «خانه‌ی کتاب» معروف بود. کلاس‌ها در کنیسه برگزار می‌شدند و عیسی زیر دست فرمانروایان کنیسه درس می‌خواند و از کتاب مقدس به‌عنوان کتاب درسی استفاده می‌کردند. او باید خواندن (لوقا ۴: ۱۷) و نوشتن (یوحنا ۸: ۳-۹) را یاد می‌گرفت؛ چون تورات را حفظ کرد و این هدف همه‌ی پسران یهودی بود. به‌طرز مرموزی، کلمه‌ی جاودانه‌ی خدا، باید کلام خدا را در بچگی می‌آموخت. عیسی باید آیاتی را مطالعه می‌کرد که

پیشگویی درباره‌ی خادم رنج‌دیده بود؛ و اینکه قربانی خون برای گناه لازم بود؛ اما ما نمی‌دانیم که او در بچگی، چقدر از این موضوع آگاه بود که یک روز همه‌ی این نبوت‌ها را به تحقق خواهد رساند.

بخشی از انسانیت عیسی بدین معناست که در کودکی، افکار کودکانه داشت. او با بدن نوزاد و افکار کامل شخص بالغ متولد نشد. اگرچه بی‌گناه و خدای کامل بود؛ اما مثل بچه‌ها فکر می‌کرد. مثل بچه‌ها استدلال می‌کرد. مثل بچه‌ها درک می‌کرد. باید چهار دست و پا رفتن، خوردن و حرف زدن را یاد می‌گرفت. اما لوقا به ما می‌گوید او رشد کرد و بالغ شد. نهایتاً، وقتی کتاب مقدس را آموخت و نزد خدا دعا کرد و توسط روح القدس هدایت شد، باید در یک مقطعی درک می‌کرد که رابطه‌ی منحصربه‌فردی با یهوه داشت. درباره‌ی خودآگاهی روانی عیسی در کودکی، چیزی به ما گفته نشده؛ پس باید از حدس و گمان‌های ناسالم خودداری کنیم. اما مشخصاً عیسی تا ۱۲ سالگی درک کرد که رابطه‌ی منحصربه‌فردی با پدر دارد. لوقا این مفهوم را می‌رساند که شاید این ادراک هم یک فرایند تدریجی بود؛ چون عیسی رشد کرد، بالغ شد و پُر شد. او به‌لحاظ جسمانی و روانی رشد می‌کرد و کاملاً طبیعی بود. او متوجه می‌شد که پسر جاودانی خدا بود، اگرچه کاملاً منحصربه‌فرد بود.

وقتی عیسی هویتش را بیشتر درک می‌کرد، افراد دیگر، او را کسی بیش از یک جوان طبیعی نمی‌دانستند. برادران عیسی باور نکردند که او مسیحاست؛ آن‌ها فکر کردند او هم مثل آن‌ها یک کودک طبیعی است (یوحنا ۵:۷). این مردانی که چندین دهه با عیسی زندگی کردند، هویت او را تا بعد از رستاخیزش نشناختند. اگرچه هرگز ندیدند که او گناه کند، اما فکر نمی‌کردند که عیسی کسی بیش از یک انسان است. او هرگز در مورد برادرانش دروغ نگفت تا آن‌ها را دچار مشکل کند. هرگز زورگویی نکرد. آن‌ها هرگز ندیدند که در کارهای خانه تقلب کند. حتی درباره‌ی محبت زیاد مریم نسبت به خودش، خودنمایی نکرد. حتماً برادرانش یک تمایزی در زندگی عیسی می‌دیدند؛ اما با این حال، او بسیار طبیعی به نظر می‌رسید. به‌راحتی می‌توان تصور کرد که در دوران کودکی، برادران عیسی با او بازی کردند، شاهد آسیب دیدن او بودند، با او خندیدند، غذا خوردند، شاهد کثیف شدن او بودند، با او حرفه‌ی نجاری را آموختند و کارهای یک خانواده‌ی عادی را

انجام میدادند. آن‌ها انسانیت او را از نزدیک دیدند، بنابراین به الوهیتش پی بردند؛ تا اینکه بعد از مرگ و رستاخیزش، چشمشان به حقیقت باز شد. چقدر شایان توجه است که یعقوب نهایتاً درباره‌ی برادر زمینی‌اش گفت، «عیسی مسیح، خداوند جلال» (یعقوب ۱:۲).

پسران یهودی در سن دوازده سالگی، «پسر شریعت» در نظر گرفته می‌شدند و کاملاً مسئول اعمال‌شان بودند. کودکان باید تا این سن، کل تورات را حفظ می‌کردند و اکثر خانواده‌ها، پسر دوازده ساله‌شان را برای اولین جشن فصح به اورشلیم می‌بردند. تنها روایت کتاب مقدس درباره‌ی دوران جوانی عیسی (به همراه خانواده‌اش، برای فصح در اورشلیم بود)، درک برجسته‌ی او از کتاب مقدس را در این سن نشان می‌دهد.

معمولاً چند گروه از خانواده‌های یک اجتماع، با یکدیگر سفر می‌کردند؛ چون این سفر چند روز طول می‌کشید و تعداد زیاد افراد باعث می‌شد که از خطراتی همچون دزدان و حیوانات وحشی در امان باشند.

کاروان مسافرانی که بعد از جشن فصح به ناصره بازمی‌گشتند، سفرشان را آغاز کردند و به احتمال زیاد، مزامیر را در حال سفر می‌سراییدند. منطقی به نظر می‌رسد که فرض کنیم این فرزند بی‌گناه، به نظارت والدینش نیازی نداشت؛ چون یک روز بعد از سفر، مریم و یوسف متوجه شدند که عیسی نیست. سه روز بعد، مریم و یوسف، بالاخره عیسی را در معبد پیدا کردند که با ربّای‌ها و معلمان شریعت مشارکت می‌کرد و آن‌ها را با ادراک برجسته‌اش از کتاب مقدس متحیر می‌کرد. پاسخ او به والدین مبهوت و درمانده‌اش این بود: «برای چه دنبال من می‌گشتید؟ مگر نمی‌دانستید که من وظیفه دارم در خانه پدرم باشم؟» (لوقا ۴۹:۲) در این هنگام، عیسی قطعاً می‌دانست که رابطه‌ی بی‌نظیری با خدای پدر دارد و باید به کارهای پدرش بپردازد. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که عیسی در این سن درک می‌کرد که نمادهای هفته‌ی فصح یا نماد اینکه در روز سوم در معبد یافت شد، چیست. شاید مریم و یوسف این سن مهم را انتخاب کردند تا درباره‌ی تولد معجزه‌آسای عیسی با او صحبت کنند و او مشتاق بود که از معلمان معبد، تعلیمات بیشتری بگیرد. شاید فقط مشتاق مباحثات الهیاتی غنی بود که چیزهای بیشتری را درباره‌ی پدرش به او می‌آموخت. شاید جلسات فصح در اورشلیم، نقطه‌ی عطفی برای

عیسای جوان بود؛ چون روح القدس، درک عمیق‌تری از این موضوع به او می‌داد که برای آزادسازی قوم خدا باید خونی ریخته شود.

اما عیسی، آن روز با والدینش رفت «و تابع آن‌ها بود» (لوقا ۵۱:۲). آنکه برای انجام شریعت آمد، کاملاً تسلیم آن شد؛ از والدینش اطاعت کرد و به آن‌ها احترام گذاشت. انجیل لوقا، سال‌های نوجوانی او را این‌گونه خلاصه می‌کند که «عیسی در حکمت و قامت رشد می‌کرد و مورد پسند خدا و مردم بود.» (لوقا ۵۲:۲) عیسی به‌طور طبیعی رشد کرد، از یک نوزاد وابسته، به یک پسر مطیع و مرد جوان و حکیم تبدیل شد. جالب است که لوقا در اینجا به افزایش لطف خدا نسبت به عیسی اشاره می‌کند. به‌عنوان پسر جاودانی خدا، لطف پدر به او نمی‌تواند افزایش یابد؛ اما در اینجا، لوقا بر انسانیت عیسی تأکید می‌کند. وقتی او بزرگ می‌شد، کاملاً مطیع بود و اعتمادش به خدا افزایش می‌یافت؛ لطف خدا نسبت به او افزایش می‌یافت. ما در جزئیات کتاب مقدس، عادی بودن زندگی عیسی را می‌بینیم؛ اما هر معلم یا والدین تصدیق می‌کند که جزئیات اطاعت کامل عیسی در کودکی، قطعاً در مورد بی‌نظیری او هم صحبت می‌کنند.

نجار

بعد از رویداد معبد در دوازده سالگی عیسی، درباره‌ی زندگی او در هجده سال بعدی اطلاعات کمی داریم. در واقع، هر آنچه می‌دانیم، در این روایت خلاصه می‌شود که او در طول خدمتش در ناصره طرد شد. هنگام تدریس در شهر خودش، درکنیسه‌ای که در کودکی در آن درس می‌خواند، افراد حاضر در جلسه، از قدرتش در توضیح کتاب مقدس متعجب شدند. آن‌ها پرسیدند، «این مگر آن نجار نیست؟» (مرقس ۳:۶) عجیب است که پسر خدای مجسم شده، در شهر خودش، به‌عنوان رهبر روحانی بصیر یا معلم فصیح شناخته نشد؛ او در این شهر با مهارت کاری‌اش شناخته شد. کسی که همه‌چیز را با قدرت کلامش آفریده، اساساً به‌عنوان کسی شناخته شد که همه‌چیز را با دستش می‌سازد.

عیسی، سال‌های زیادی به‌عنوان نجار، حرفه‌ی یوسف را انجام داد و این حرفه را از پدر زمینی‌اش آموخت؛ و برای کار پدر آسمانی‌اش آماده شد. سکوت هجده ساله‌ی کتاب مقدس، با صدای بلندتری صحبت می‌کند؛ چون عیسی شش برابر خدمت عمومی‌اش، به

حرفه‌ی نجاری مشغول بود؛ اما سال‌های مخفی، پُرزحمت و خسته‌کننده‌اش در جایگاه کارگری، به بیهودگی سپری نشد. عجیب است که وقتی تکه‌های چوب را به عناصر مفیدی برای دیگران تبدیل می‌کرد، خودش آماده می‌شد که روی تیرک چوبی آویزان شود. در عبرانیان ۸:۵ به این حقیقت اشاره شده است. «اگرچه پسر خدا بود، اطاعت را از راه تحمل درد و رنج آموخت و وقتی به کمال رسید سرچشمهٔ نجات ابدی برای همهٔ ایمانداران خود گردید.» اگرچه این آیه مرموز است، اما حتماً درباره‌ی انسانیت مسیح صحبت می‌کند، چون بر یادگیری تأکید می‌کند. پسر الهی و عالم مطلق، نباید چیزی می‌آموخت؛ اما عیسی به عنوان انسان یاد گرفت که اطاعت کند و به پدر اعتماد کند؛ چون وسوسه شد، اما گناه نکرد؛ او انسان کامل («به کمال رسید» نیز ترجمه شده) و بی‌گناه شد. به همین دلیل، جایگزین کامل مجازات ما و منبع نجات ابدی بود. منطقی نبود که این آیه استدلال کند که او اطاعت را فقط از طریق رنج کشیدن آموخت؛ بلکه او در حال رشد، چیزهایی را می‌آموخت. او با رنج‌های زندگی‌اش و وسوسه‌ها یاد گرفت که از پدر اطاعت کند. لحظات کوچک اعتماد به پدرش در ناملایمات، او را برای مورد بعدی و بزرگ‌تر آماده می‌کرد؛ تا اینکه نهایتاً توانست از اراده‌ی پدر اطاعت کند، حتی تا به حد مرگ.

بروس ویر به ما کمک می‌کند که این واقعیت عمیق را درک کنیم. او می‌نویسد، «وقتی پسر در ابتدا یاد می‌گرفت که در فرامین الهی «سبک‌تر» که برعهده‌اش بود و متعاقباً در رنج‌های «سبک‌تر»، از پدر اطاعت کند؛ سبک‌تر، در مقایسه با فرامین الهی و رنجی که در پایان با آن‌ها مواجه شد؛ چون با رفتن بر روی صلیب، از پدر اطاعت کرد. تجربیات اولیه‌ی ایمانش به تدارک، محافظت و هدایت پدر، او را برای اطاعت بزرگ‌تر آماده می‌کرد، که باید با نزدیک شدن به زمان مصلوب شدن، خودش را تسلیم می‌کرد.»^۴

هرگز نباید تعلیم کنونی خدا را بی‌ارزش بشمارید. شاید از چیزی که بی‌اهمیت و معمولی به نظر می‌رسد، خسته شوید. مراقبت از کودکان. تکالیف. کارهای مربوطه. شغل کسل‌کننده. فرصت‌های خدمت که شاید غیرمنطقی به نظر می‌رسند. وقتی وسوسه می‌شوید که فکر کنید زندگی راکد شده یا به هیچ سمتی حرکت نمی‌کند، به یاد داشته باشید که شاید وفاداری شما برای چیزهای «کوچک» که خدا شما را فراخوانده، آمادگی برای وفاداری در چیزهای «بزرگ‌تر» باشد. شاید اکنون خدا ماهیچه‌های اطاعت و وفاداری شما را

تقویت می‌کند تا برای چیزی آماده شوید که نیازمند استقامت و تندرستی بیشتر است. قطعاً خدا شما را از طریق وفاداری در اعمال کوچک اطاعت، تقدیس می‌کند؛ اعمالی که اکنون شما را برای آن‌ها فراخوانده است.

چه رنج‌های «سبکی» را عیسی در زندگی‌اش تجربه کرد تا برای صلیب آماده شود؟ ویر به این موارد اشاره می‌کند، «برنامه‌ی آموزشی لازم برای آماده‌سازی عیسی در اطاعت‌های بعدی و سخت‌تری که در راه بود.»^۵ ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که او چه رنج‌هایی را در این هجده سال تجربه کرد. منطقی است که فکر کنیم رنج روزانه‌ی او، کمتر از ما نبود؛ چون زندگی در اسرائیل قرن یکم، راحت نبود و عیسی، نهایتاً باید کارهای دشوارتری را انجام می‌داد. قطعاً انجام کارهای دستی برای سال‌های زیاد، بدن او را برای چالش‌های جسمانی خدمت عمومی‌اش آماده کرد. در این سه سالی که با جزئیات در اناجیل نوشته شده، اکثر اوقات به خدمت مشغول بود؛ موعظه، تعلیم، شفا و غیره. او با مردم بود و اکثر این سال‌ها سفر می‌کرد. اگر فقط سفرهای گزارش شده‌ی او را حساب کنیم، در طول این مدت، بیش از ۲۵۰۰ مایل (بیش از ۴۰۰۰ کیلومتر) پیاده‌روی کرد.^۶ او به اندام قوی نیاز داشت و هجده سال کار دستی، او را برای این کار آماده کرد.

عیسی به وضوح، محدودیت‌های جسمانی یک انسان را تجربه کرد. در کتاب مقدس می‌خوانیم که او گرسنه شد (مرقس ۱۱:۱۲؛ متی ۲۱:۱۸) و تشنه شد (یوحنا ۱۹:۲۸)، پس مثل هر انسان دیگری، می‌خورد و می‌نوشید. خدا نمی‌خواهد، اما عیسی گاهی اوقات خسته می‌شد (یوحنا ۴:۶). حتی یک بار در یک طوفان شدید، به خواب عمیق فرو رفت (مرقس ۴:۳۸). گاهی اوقات به لحاظ جسمانی، ضعیف می‌شد. بعد از چهل روز در بیابان، خدا فرشتگان را فرستاد که به او خدمت کنند (متی ۴:۱۱). پس از مضروب و مجروح شدن، آن قدر ضعیف بود که نتوانست صلیبش را حمل کند (لوقا ۲۳:۲۶). از هر لحاظ مانند انسان‌ها بود؛ اشعیا نبوت کرد که او یک ظاهر عادی داشت (اشعیا ۵۳:۲). عیسی تا جایی با انسان‌ها در ارتباط بود که بارها خودش را پسر انسان خطاب کرد؛ یک عنوان آخرالزمانی؛ اما این عنوانی بود که خودش می‌خواست اغلب اوقات به کار ببرد. این برای تأکید بر انسانیتش بود.

مرد غم‌ها

احساسات انسانی مختلف عیسی، بر انسانیت او تأکید می‌کنند. گاهی اوقات نسبت به یک نفر و یک گروه، احساس شفقت می‌کرد (متی ۱۴: ۱۴؛ مرقس ۳۴: ۶؛ لوقا ۱۳: ۷). وقتی در باغ جتسیمانی دعا می‌کرد، در مورد خودش گفت، «جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است» (متی ۲۶: ۳۸). ساعت‌ها پیش از آن، جان‌ش مضطرب شد (یوحنا ۱۲: ۲۷؛ ۱۳: ۲۱). عبرانیان توصیف می‌کنند که عیسی «با ناله و اشک... دعا کرد و حاجت خویش را خواست» (عبرانیان ۷: ۵) او در طول خدمتش، خشم (متی ۱۲: ۲۱-۱۳؛ مرقس ۱۱: ۱۵-۱۸؛ یوحنا ۲: ۱۳-۲۲) و خوشی (یوحنا ۱۵: ۱۱؛ لوقا ۱۰: ۲۱؛ یوحنا ۱۷: ۱۳) را تجربه کرد. در کوتاه‌ترین آیات کتاب مقدس متوجه می‌شویم که او با غم و اندوه آشنا بود، چون به خاطر مرگ ایلعازر، دوست خوبش، سوگواری کرد. (یوحنا ۱۱: ۳۵).

عیسی بعد از ملاقات با دو خواهر سوگوار ایلعازر، مرتا و مریم؛ گریست. او دوستانش را دید که اندوه مرگ را تجربه کردند و «از دل آهی کشید و سخت متأثر شد» (یوحنا ۱۱: ۳۳). شاید گریه‌ی عیسی به خاطر رحم و شفقتش نسبت به رنج‌دیدگان بود، یا شاید برای گناه و عواقبش اندوهگین بود. چیزهای زیادی باعث شد که عیسی اشک بریزد. در واقع، عمیقاً به لحاظ عاطفی تحت تأثیر قرار گرفت. او صرفاً اشک‌هایش را پاک نکرد که آلرژی وحشتناک یهودیه در این موقع از سال را مقصر بداند. او بدون شرمساری، در مقابل قبر ایلعازر گریست.

شاید قدرتمندترین و آشکارترین احساس عیسی، محبت بود (یوحنا ۹: ۱۵-۱۷؛ رومیان ۸: ۵؛ رومیان ۸: ۳۷-۳۹). ما می‌دانیم «عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را دوست می‌داشت.» (یوحنا ۵: ۱۱) یوحنا خودش را این‌گونه خطاب می‌کند، «یکی از شاگردان که عیسی او را دوست می‌داشت.» (یوحنا ۱۳: ۲۳) عیسی به محبتش نسبت به شاگردان اشاره می‌کند و به آن‌ها فرمان می‌دهد که از این محبت به عنوان الگو برای محبت به دیگران استفاده کنند. «به شما حکم نو می‌دهم: یکدیگر را دوست بدارید. همان‌طور که من شما را دوست داشته‌ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. اگر نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید.» (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵)

محبت، به عیسی انگیزه‌ی خدمت داد و نهایتاً برای قومش مُرد. در یک داستان خاص و تأثیرگذار، مرد جوان ثروتمندی، عیسی را دید و از او استدعا کرد که به او بگوید چگونه حیات ابدی را به دست آورد. این فرمانروای جوان به عیسی توضیح داد که شریعت خدا را از دوران کودکی حفظ کرده؛ اما عیسی از علاقه‌ی زیاد این مرد به پولش خبر داشت. پس به این مرد جوان گفت کل دارایی‌اش را بفروشد و از او پیروی کند. عیسی می‌توانست با خشونت، این فرمانروای ثروتمند را توبیخ کند؛ اما در عوض، «عیسی با محبت به او نگاه کرد.» (مرقس ۱۰: ۲۱)

این محبت عیسی، همان محبتی است که عهدعتیق درباره‌ی محبت خدا نسبت به قومش توصیف کرد. غالباً به عنوان محبت «پایدار» بیان شده است (تثنیه ۷: ۹؛ مزمور ۸۶: ۱۵؛ مزمور ۱۳۶: ۲۶). محبت نسبت به دنیا باعث شد که خدا، عیسی را برای نجات گناهکاران بفرستد (یوحنا ۳: ۱۶). این فقط یک محبت مبهم و نامشخص برای کل دنیا نبود، بلکه محبت به افراد واقعی بود؛ چنانکه پولس می‌گوید، محبتی که به او انگیزه داد و «جان خود را به خاطر من داد» (غلاطیان ۲: ۲۰). محبت خدا به ما انگیزه می‌دهد و ما را هدایت می‌کند که دیگران را محبت کنیم (اول یوحنا ۴: ۹-۱۱).

عیسی یک تجربه‌ی عاطفی و انسانی کامل داشت. جان کلون با امیدواری گفت، «مسیح، احساسات‌مان را در کنار جسم‌مان گذاشت.» ولی به طرز بی‌نظیری، احساسات او هرگز او را به سوی گناه هدایت نکرد. عیسی بعضی از احساسات را هرگز تجربه نکرد. او ترس، اضطراب، نگرانی، خودخوری یا تنفر یا خشم ناعادلانه را تجربه نکرد. ما عصبانی می‌شویم و خشونت می‌ورزیم. غمگین می‌شویم و در خودخوری فرو می‌رویم. اما عیسی هرگز تحت کنترل احساساتش نبود و از احساساتش برای تأثیرگذاری بر دیگران استفاده نکرد. او احساساتش را کنار نگذاشت، از آن‌ها شرمسار نبود و جایی، غیر از شرایط مناسب را به آن‌ها اختصاص نداد. ما در مسیح، خلوص احساسات را مطابق خواسته‌ی خدا می‌بینیم؛ نه سوءاستفاده‌ی گناه‌آلود از آن‌ها. ما کسی را می‌بینیم که انسان کاملی مانند ما بود، ولی متفاوت از ما بود.

عبرانیان به زیبایی به ما می آموزد، «کاهن اعظم ما کسی نیست که از همدردی با ضعف های ما بی خبر باشد، بلکه کسی است که درست مانند ما در هر چیز وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید.» (عبرانیان ۱۵:۴) عیسی می تواند با ضعف های ما همدردی کند، چون کاملاً از محدودیت های انسان آگاه بود. او دورادور با ضعف های ما آشنا نبود، بلکه از نزدیک با ضعف ما آشنا بود. در واقع، بهتر از هر کسی در زمین، ضعف های ما را درک می کند؛ چون وسوسه ی کامل را تجربه کرد و هرگز تسلیم آن نشد. او بهتر از ما، با پنهان و عمق کامل قدرت وسوسه در گناه آشناست. عیسی در کل زندگی اش، با گناهانی مقاومت کرد که ما فوراً تسلیم آن ها می شویم. مسیح در انسانیتش، با وسوسه ی واقعی نسبت به گناه واقعی مواجه شد.

اگرچه عیسی بدون ماهیت گناه آلود متولد شد، اما برخلاف انسان های دیگر بر روی این سیاره، با حملات دائمی وسوسه ی گناه مواجه شد. شیطان از هر وسیله ای که در دسترس بود، استفاده کرد تا پسر کامل خدا را سرکوب کند. در کنار چیزهای دیگر، او را با قدرت، پیروزی عاری از درد و بُت پرستی وسوسه کرد. قطعاً شیطان از برنامه های تهاجمی بی وقفه، شدید و بی پایان، برای به دام انداختن مسیحا و ممانعت از نقشه ی خدا برای آمرزش استفاده کرد.

اما عیسی هرگز وسوسه نشد. هرگز در ملأعام یا خلوت، گناه نکرد. هرگز چیزی غیر از حقیقت کامل نگفت. هرگز غیبت نکرد. هرگز خشمگین نشد. هرگز تسلیم نبرد با گناه نشد؛ اگرچه این نبرد بی وقفه بود. او هر دفعه می جنگید و تا دستیابی به پیروزی جنگید. وقتی به زمان مرگش نزدیک می شد، حتماً وسوسه ها شدیدتر می شد؛ چون شدیداً از عذاب که در راه بود، خبر داشت. وسوسه ی متوقف کردن این مأموریت، در زمانی که به باغ جتسیمانی رسید، خیلی زیاد بود و واقعاً به جای عرق، خون می ریخت. از همراهان نزدیکش در زمین استدعا کرد که بیدار بمانند و برای او دعا کنند. وقتی با حمله ی کامل وسوسه ی نپذیرفتن اراده ی پدرش مواجه شد، شاگردانش به سرعت و به راحتی تسلیم شدند و به خواب رفتند.

چون عیسی از همه‌ی وسوسه‌های ما آگاه بود و بی‌گناه ماند؛ ما می‌توانیم «با دلیری به تخت فیض‌بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته در وقت احتیاج از او فیض یابیم.» (عبرانیان ۴: ۱۵-۱۶) ما در جنگ با گناه، از تخت فیض کمک می‌طلبیم؛ جایی که عیسی را می‌یابیم، آن خدا-انسان که استدعای ما را درک می‌کند. او خدایی در دوردست‌ها نیست که از وسوسه‌های ما بی‌خبر باشد. ما با اطمینان نزدش می‌رویم، چون او در هنگام نیاز با ما همدردی می‌کند. چالش‌های انسان‌ها را درک می‌کند، چون به‌عنوان انسان کامل زندگی کرد. همچنین، ما نزد او می‌رویم، چون او بی‌گناه بود. او می‌داند چگونه با وسوسه مقابله کند. به‌عنوان کاهن اعظم کامل، از جانب ما خدمت می‌کند. ما در مقابل تختش، محکومیت یا ترس نمی‌یابیم. او در آنجا، فیض و رحمت را به فرزندان عزیزش اعطا می‌کند. از روی آن تخت حکمرانی می‌کند؛ اما سختی‌های زندگی در این دنیای سقوط کرده را نیز درک می‌کند.

عیسی یک انسان کامل بود. او یک زندگی کامل داشت. اما فقط جسم نپوشید که زندگی کند؛ او آمد که بمیرد.

عیسی مُرد و قیام کرد

گواه نهایی انسانیت کامل عیسی، مرگش بر روی صلیب بود. عیسی به‌عنوان انسانی که جسم و خون داشت، مرگ جسمانی را تجربه کرد؛ مرگی که بسیار دردناک بود. اسلام تعلیم می‌دهد که خدا به‌طرز مافوق‌طبیعی، عیسی را از روی صلیب برداشت؛ پس او مرگ دردناک صلیب را تجربه نکرد؛ اما کتاب مقدس، خلاف آن را به ما می‌گوید. عیسی شکنجه‌ی مرگ جسمانی، عاطفی و روحانی را روی صلیب تجربه کرد.

مصلوب شدن، اختراع پارس‌ها در صدها سال پیش از مرگ عیسی بود و رومیان آن را به‌عنوان مجازات اعدام فرومایه‌ترین مجرمان به‌کار می‌بردند. رومیان، گزینه‌های متعددی را برای مصلوب کردن به‌کار می‌بردند (دست‌ها مستقیماً بالای سر قرار می‌گرفت، دست‌ها به پهلوی بسته می‌شد یا دست‌ها بر روی تیرک چوبی افقی می‌خکوب می‌شد)، که دردهای مختلفی را ایجاد می‌کرد و مرگ را به تأخیر می‌انداخت. در مورد عیسی، معمولاً قربانیان را پیش از مصلوب شدن، با تازیانه می‌زدند تا در پوست پشت‌شان شیارهایی ظاهر می‌شد.

درد حاصل از آن، به‌تنهایی یک مجازات شدید بود؛ اما این آغاز شکنجه‌ی جسمانی کسی بود که به مرگ بر روی صلیب محکوم شده بود. تازیانه‌هایی که به عیسی زدند، باعث شد آن‌قدر ضعیف شود که نتواند تیرک چوبی ۱۳ کیلویی صلیبش را طبق رسومات، به محل مصلوب شدن ببرد؛ پس سربازان، شمعون قیروانی را مجبور کردند که آن را برای عیسی حمل کند (مرقس ۱۵: ۲۱؛ لوقا ۲۳: ۲۶).

سربازان برای بستن یک نفر به صلیب، زانوهایش را چهل و پنج درجه خم می‌کردند و بر پا یا پاشنه‌اش میخ می‌کوبیدند. به خاطر طرز قرارگیری وزن قربانی بر روی صلیب، تنفس بسیار دشوار و پُرزحمت می‌شد. قربانیان برای نفس کشیدن بر روی صلیب چوبی، باید پاهای خود را به بالا می‌کشیدند و کل وزن‌شان را روی میخی می‌انداختند که در پای‌شان فرو رفته بود. پس با هر نفسی که می‌کشیدند، سوراخ میخ در پای‌شان، بزرگ‌تر می‌شد. با هر فشاری که به پایشان وارد می‌کردند تا نفس بکشند، بدن‌شان بر روی تیرک چوبی خشن و عمودی، بالا و پایین می‌رفت و زخم‌های باز تازیانه‌ها بر پشت‌شان، بازتر می‌شد. غالباً چند ساعت بعد از این مرگ بسیار دردناک و آهسته، اعدام‌کنندگان پای قربانیان را می‌شکستند تا به فرایند مرگ سرعت بخشند. انجیل یوحنا گزارش می‌دهد که سربازان رومی، پاهای دو مجرمی را که با عیسی مصلوب شدند، شکستند که آن‌ها بمیرند و پیش از روز سبت، بدن‌شان را از روی صلیب بردارند (یوحنا ۱۹: ۳۱-۳۳). پس از شکستن پاهای قربانیان یا وقتی از خستگی تسلیم می‌شدند، فقط به دست‌های باز شده‌ی خود تکیه می‌کردند تا به آن‌ها قدرت ببخشند که برای نفس کشیدن، خودشان را بالا بکشند.

مرگ قربانیانی که به صلیب بسته شده بودند، معمولاً طولانی‌تر بود. اگر قربانیان به صلیب می‌خکوب می‌شدند، میخ‌های بلندی بر کف یا میچ دست‌شان کوبیده می‌شد تا استخوان‌های کوچک نیز نهایتاً وزن بدن‌شان را تحمل کنند. این زخم، درد شدیدی ایجاد می‌کرد، چون عصبِ رگ میانی را پاره می‌کرد. وقتی سنگینی بدن قربانی بر دست‌های باز او فشار وارد می‌کرد، نهایتاً شانه‌ها از مفصل جدا می‌شدند و سپس، آرنج و میچ دست از مفصل جدا می‌شدند. در این هنگام، بازوها نمی‌توانستند به قربانیان کمک کنند که نفس بکشند و معمولاً پس از آن به خاطر خفگی می‌مردند. اگر به سرعت خفه نمی‌شدند، احتمالاً به

خاطر کمبود اکسیژن در جریان خون می‌مُردند؛ چیزی که منجر به ناتوانی اندام‌ها می‌شد یا مایعات در ریه یا قلب جمع می‌شدند.

این نوع مجازات اعدام، عمداً در خارج از دیوارهای شهر اتفاق می‌افتد؛ اما در ملأعام انجام می‌شد تا شخص قربانی را شرمسار کند و مجرمان را از رفتار خودسرانه منصرف کند. این مرگ وحشیانه‌ای بود که عمداً شامل درد جسمانی زیاد و شکنجه‌ی عاطفی بود. وقتی عیسی به‌لحاظ جسمانی رنج می‌کشید، مخالفانش بی‌رحمانه، درد او را تماشا می‌کردند و او را در رنج جانکاهش مسخره می‌کردند. آن‌ها ادعایش در مورد الوهیت و اینکه خودش را «پادشاه» خطاب می‌کرد، مسخره کردند. چقدر عجیب است که «پادشاه یهود»، با درماندگی بر روی صلیب آویزان شد. او خانواده و دوستانش را دید که با وحشت تماشا می‌کردند و می‌دانست که آن‌ها از این اتفاقات شوکه شده و ترسیده‌اند. ولی نمی‌توانست آن‌ها را تسلی دهد. حتماً از دیدنِ اندوه آن‌ها، بسیار اندوهگین شد و نمی‌توانست این اتفاقات را به آن‌ها توضیح دهد یا به اضطراب و تشویش آن‌ها کمک کند.

اگرچه مرگ عیسی از بسیاری جهات، یک شکنجه بود؛ اما منحصربه‌فرد نبود. رومیان، مردان دیگری را که به اعتقادِ آن‌ها مجرم بودند، مصلوب کردند. دو نفرِ دیگر در همان روز با عیسی مُردند؛ اما شهروندان رومی از این نوع مجازات جسمانی معاف بودند. این مرگ آن‌قدر فجیع بود که فقط مختص به بیگانگان بود. این موضوع را در نظر بگیرید. کسی که این دنیا برای او، توسط او و از طریق او آفریده شد، به خودش اجازه داد که در خلقت خودش، به‌عنوان بیگانه با او رفتار کنند و به‌دست مخلوقاتش، متحملِ دردناک‌ترین مرگ شد. جانِ وِسلِی در مورد آن تأمل کرد و در مورد حیرتش نوشت: «بسیار عجیب است که آن غیرفانی، مُرد.»^۷

ما در دنیای مدرن می‌خواهیم مطمئن شویم که بدون درد می‌میریم. امیدواریم که در آرامش و در خواب بمیریم یا به اندازه‌ی کافی مورفین مصرف کنیم که درد نکشیم. یا شاید به خاطر ترس از رنجی که مرگ به همراه دارد، به مرگ فکر نمی‌کنیم. نمی‌خواهیم زمان زیادی را به تفکر در مورد این موضوع اختصاص دهیم که وقتی عیسی براده‌های چوب را بر پشتِ بدون‌گوشتش احساس می‌کرد، چه احساسی داشت؛ یا دوست نداریم به این موضوع فکر کنیم که تنفس‌اش در این چند ساعت، بسیار دشوار و دردناک بود.

مراجع تاریخی به اتفاق می‌گویند عیسی در روز جمعه کشته شد و صبح یکشنبه‌ی بعد، جسدش در قبر نبود. کتاب مقدس به وضوح می‌گوید او در روز سوم از مردگان برخاست؛ بر اساس آنچه که او (و بقیه‌ی کتاب مقدس) پیش‌گویی کرده بود (یوحنا ۲: ۱۸-۲۲؛ متی ۱۲: ۳۹-۴۰).

عیسی، خدا-انسان ابدی

در طول چهل روزی که عیسی قیام کرده در زمین بود، بر صدها نفر ظاهر شد. بسیاری از آن‌ها، شاهدان عینی رستاخیزش بودند. در مورد جزئیات این ملاقات‌ها، شواهد نشان می‌دهند که بدن قیام کرده‌ی او، یک بدن انسانی واقعی بود. (متی ۲۸: ۹؛ لوقا ۲۴: ۳۰-۳۱، ۲۴: ۳۹-۴۳) او آن قدر طبیعی به نظر می‌رسید که عده‌ی زیادی، ظاهرش را با یک غریبه‌ی عادی اشتباه گرفتند. حتی شاگردان هم که عیسی در میان آن‌ها ظاهر شد، او را نشناختند (لوقا ۲۴: ۳۱، ۳۷).

اما در یکی از فوق‌العاده‌ترین جوانب تجسم، بدن جسمانی و انسانی او در پایان این چهل روز ناپدید نشد. عیسی در مقابل رسولانش بر بالای کوه زیتون، با بدن جسمانی به آسمان صعود کرد. فرشتگانی که در هنگام صعودش به آسمان همراهی کردند، به رسولانی که شاهد این رویداد معجزه‌آسا بودند، گفتند، «همین عیسی که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، همانطوری که بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق باز خواهد گشت.» (اعمال ۱: ۱۱) وقتی عیسی زمین را ترک کرد و به آسمان رفت، انسانیتش را حفظ کرد و فرشتگان وعده دادند که او با بدن جسمانی خود باز خواهد گشت. پسر جاودانی خدا تجسم یافت؛ نه به طور موقت، بلکه تا ابد. عیسی برای مدت کوتاهی که در زمین بود، لباس انسانی نپوشید. وقتی او پسر انسان شد، جنبه‌ی کاملاً جدیدی را در وجود ابدی‌اش بر خود گرفت. حتی اکنون نیز منتظر است که برای بار دوم، در بدن جسمانی و رستاخیز یافته به زمین بازگردد. او بازو و ناخن و اثر زخم‌ها را در دست و پایش دارد و منتظر است که قومش را در بدن رستاخیز یافته‌شان، تا ابد دور هم جمع کند.

سؤالات

انسان کامل

وقتی عیسای تجسم یافته، به عنوان نوزاد به زمین آمد، انسانیت کامل را بر خود گرفت. انسانیتش را در رشد، بلوغ، پرورش، احساسات و مرگ جسمانی نشان داد. او انسان کامل بود، ولی یک انسان منحصربه‌فرد نیز بود. او در گناه متولد نشد و هرگز گناه نکرد. بعد از مرگش، از قبر قیام کرد و به آسمان بازگشت؛ این دفعه در یک بدن جدید و جلال یافته بازگشت که تا ابد باقی خواهد ماند.

۱. چگونه انسانیت عیسی می‌تواند به نورا تسلی دهد؟
۲. برای درک انسانیت عیسی، اول باید بدانیم که مفهوم انسانیت چیست. در طول تاریخ، دیدگاه‌های مختلف زیادی درباره‌ی تعریف انسانیت وجود داشته که جدا از بقیه‌ی خلقت است (به عنوان مثال، ارسطو گفت انسان‌ها منحصربه‌فرد هستند، چون ما می‌توانیم استدلال کنیم. دانشمندان نظریه‌ی تکامل استدلال می‌کنند که ما انسان‌های منحصربه‌فردی هستیم، چون در یک دسته و طبقه‌ی منحصربه‌فرد قرار می‌گیریم). اما البته که بهترین نقطه‌ی آغاز برای تعریف انسانیت، خالق انسان‌هاست. پیدایش ۳۱-۲۶ را بخوانید. از این آیات، درباره‌ی هدف خدا برای انسان (پیش از سقوط) چه می‌آموزیم؟ خدا انجام چه کاری را بر عهده‌ی انسان گذاشت؟ چگونه آن‌ها را هدایت کرد؟ آن‌ها را به صورت چه کسی آفرید؟
۳. شاعر انگلیسی، الکساندر پاپ، این بند معروف را نوشت، «انسان بودن، یعنی خطا کردن.» چرا با توجه به خلقت انسان‌ها توسط خدا، این یک بیانیه‌ی اشتباه است؟ چگونه عیسی به ما نشان می‌دهد که این اشتباه است؟
۴. آدم، اولین پدر ما، سر اصلی نژاد بشر بود؛ اولین «پسر خدا»؛ اما نتوانست مطابق انتظارات این نقش زندگی کند. او چگونه در انجام کاری که برای آن خلق شده بود، کوتاهی کرد؟
۵. عیسی، یک نوزاد انسانی کامل بود؛ اما از ابتدا، با رویدادهای مافوق طبیعی احاطه شده بود. چه چیزهایی از آغاز زندگی این نوزاد به دنیا نشان داده شد؟
۶. اگرچه جزئیات زیادی از کودکی عیسی در کتاب مقدس نیست؛ دلیلی نداریم که فکر کنیم زندگی اولیه‌ی او، خارج از محدوده‌ی رشد جسمانی، روانی و عاطفی عادی بود.

این آیات را بخوانید و آنچه را درباره‌ی زندگی جسمانی عیسی می‌بینید، بنویسید:
مرقس ۱۱:۱۲؛ یوحنا ۱۹:۲۸؛ یوحنا ۴:۶.

۷. عیسی، احساسات انسانی متفاوتی داشت (متی ۹:۳۶؛ اشعیا ۵۳:۳؛ متی ۲۶:۳۸؛ یوحنا ۱۲:۲۷؛ یوحنا ۱۵:۱۱؛ عبرانیان ۵:۷؛ یوحنا ۱۱:۳۵). اما آشکارترین و مهم‌ترین احساس عیسی، محبت بود. غلاطیان ۲:۲۰ را بخوانید. چه کسی از این محبت بهره‌مند می‌شد؟ ما با توجه به این موضوع، باید چه کار کنیم؟ اول یوحنا ۹:۴-۱۱ را بخوانید.

۸. اگرچه زنده شدن مردگان، همیشه معجزه‌آسا است؛ اما افراد دیگری هم غیر از عیسی از مردگان برخاستند (دختر یایروس و ایلعازر، دو نمونه از آنها بودند). عیسی، آغاز و پایان بی‌نظیری را در زندگی زمینی‌اش تجربه کرد. چه چیزی در تولد او منحصربه‌فرد بود و چه چیزی در رستاخیز او از مردگان، منحصربه‌فرد بود؟

۹. اعمال ۱:۱۰-۱۱ را بخوانید. فرشتگان چه چیزی را درباره‌ی عیسی به رسولان گفتند؟ این درباره‌ی بدن جسمانی عیسی به ما چه می‌گوید؟ صعود چه اهمیتی دارد؟ چرا باید عیسای قیام کرده (و همچنان انسان) به آسمان باز می‌گشت؟ اگر عیسی هنوز هم بدن زمینی دارد، این درباره‌ی خدمت دائمی او برای ما در آسمان، چه می‌گوید؟
۱۰. توما بعد از رستاخیز، اثر زخم‌های صلیب عیسی را لمس کرد (یوحنا ۲۹:۲۰-۲۴). هدف خدا از شفا ندادن اثر این زخم‌ها در بدن رستاخیزیافته‌ی عیسی چه بود؟ چرا او باید اثر این زخم‌ها را تا ابد بر بدن خود داشته باشد؟

۱. سینکلر فرگاسن، کنفرانس ملی لیگونیر، ۲۰۱۱، نور و گرما: شور و اشتیاق برای قدوسیت خدا. «چرا خدا-انسان».

۲. دونالد مک‌کلثود، شخص مسیح (دونرز گرو، ایلینویز: IVP، ۱۹۹۸)، صفحه‌ی ۳۷.

۳. مرجع بالا.

۴. بروس ویر، عیسی مسیح انسان: افکار الهیاتی درباره‌ی انسانیت مسیح (ویتون، ایلینویز: راه صلیب، ۲۰۱۲)، صفحه‌ی ۶۴.

۵. مرجع بالا.

۶. جی. اُزوالد ساندِرز، مسیح قیاس‌ناپذیر (شیکاگو، ایلینویز: انتشارات مودی، ۲۰۰۹)، صفحه‌ی ۷۱.

۷. شعری از «آیا ممکن است»، چارلز وِسلِی، ۱۷۳۸.

فصل ۵

شبیه برادرانش شد

پسر بالغ جادا، چندین سال است که نافرمانی می‌کند. او معتاد شده و به خاطر تصمیمات بد دچار مشکل شده و بارها به زندان افتاده و آزاد شده. اکثر سال‌های بزرگسالی‌اش را در سازمان‌های احیا و توان‌بخشی سپری کرده است. جادا آماده‌ی تسلیم است. او معتقد است که نور امید برای پسرش بسیار کم‌رنگ شده و دیگر نمی‌تواند نور امیدی ببیند. او می‌گوید پسرش محکوم به شکست است. او قطعاً شاهد بوده که خدا به افراد زیادی کمک کرده، اما پسرش در عمق مشکلات فرو رفته است. او می‌خواهد امیدوار باشد، اما از نقل‌قول‌های حکیمانه و کلمات متفکرانه که امید واقعی برای تغییر نیست، خسته شده است. وقتی دردش را توصیف می‌کند، متوجه می‌شوید که به یک چیز مهم و واقعی نیاز دارد که به آن تکیه کند. شما چگونه به جادا کمک می‌کنید؟

من به عنوان مادر پنج فرزند کوچک می‌گویم این غیرعادی نیست که یک غریبه در مورد خانواده‌ام سؤال کند. سؤالی که غالباً در دکان خوراکی‌ها فروشی یا زمین‌بازی می‌شنوم، این است، «آیا همه‌ی آن‌ها فرزندان شما هستند؟» عجیب‌ترین سؤالی که می‌شنوم، این است، «آیا به راه‌های جلوگیری از بارداری اعتقاد ندارید؟» عجیب‌ترین سؤالی که در یک روز بعد از ظهر بهاری از من پرسیدند، زمانی بود که فرزندانم و بعضی از دوستان کارآفرین‌شان، در مقابل خانه‌مان یک غرقه جوس فروشی باز کرده بودن. عده‌ای با موترهایشان توقف کردند تا نام مکتب ما را بپرسند. من آن را تعریف و تمجید قلمداد کردم. می‌توانستند بپرسند، «نام سیرک شما چیست؟»

یکی از شیرین‌ترین سؤالاتی که غالباً می‌شنوم، این است، «او شبیه کیست؟» وقتی یک بچه را می‌بینیم، این یک سؤال واضح و آشکار است. ما می‌خواهیم بدانیم که آن‌ها شبیه چه کسی هستند. فرزندان، حالت جسمانی والدین خود را به ارث می‌برند؛ اما والدین چیزهایی همچون عادت‌ها و تاریخچه‌ی پزشکی و ژنتیکی را نیز منتقل می‌کنند. ما به نسل‌های گذشته نگاه می‌کنیم تا چیزهایی را ببینیم که می‌خواهیم در حال رشد از آن‌ها سرمشق بگیریم یا جلوگیری کنیم. این طبیعی است. مشاهده‌ی والدین‌مان، ما را نسبت به زندگی آینده آگاه می‌کند.

خدا هم مردانی را در تاریخ بلند کرده که زندگی‌شان به ما کمک می‌کند تا عیسی را بیشتر درک کنیم: این شخصیت‌های انسانی درباره‌ی زندگی عیسی به ما خبر می‌دهند و کمک می‌کنند که کار او را با وضوح بیشتری درک کنیم. درباره‌ی شخص و کار عیسی به ما خبر می‌دهند و در سه بُعد قابل درک، این کار را انجام می‌دهند. عبرانیان می‌نویسد، «پس کاملاً لازم بود که او از هر لحاظ مانند برادران خود بشود تا به عنوان کاهن اعظم آن‌ها در امور خدا، رحیم و وفادار باشد تا گناهان مردم را کفاره نماید. چون خود او وسوسه و رنج دیده است، قادر است آنانی را که با وسوسه‌ها روبرو هستند، یاری فرماید.» (عبرانیان ۱۷:۲ - ۱۸) چون عیسی از هر لحاظ به شباهت ما آفریده شد، می‌تواند ما را نجات بخشد و در وقت نیاز به ما کمک کند. این فصل، زندگی مردانی را مورد مشاهده قرار می‌دهد که به عنوان «نمونه‌های» اولیه‌ی مسیح

خدمت کردند. کسانی که از پیش، تصویر او را نشان دادند تا به ما کمک کنند که او را بهتر بشناسیم.

چنانکه قبلاً تا حدودی به این موضوع رسیدگی کردیم؛ آدم، یکی از این مردان بود، همچنین، داود پادشاه و کاهنان اعظم عهدعتیق. عیسی، آدم دوم شد، پادشاه داودی کامل، کاهن اعظم بزرگ و اکنون حکمرانی می‌کند و فعالانه به خیریت ما و به‌عنوان خدا-انسان در آسمان عمل می‌کند.

آدم جدید: رهبر جدید ما

انسان اول

بی‌گناهی و زندگی‌ای که در کل بخش‌های پیدایش ۱-۲ بیان شده، ناگهان با احساس گناه و مرگ در پیدایش ۳ جایگزین شد؛ زمانی که آدم وسوسه شد تا به حریم نیکویی که خدا تعیین کرده بود، تجاوز کند. آن‌ها متوجه نشدند که شبیه خدا هستند، چون به‌صورت خدا آفریده شده بودند (در آن زمان هنوز بی‌گناه بودند)؛ آدم و حوا، فرصتی را که مار به آن‌ها داد تا «مانند خدا» شوند، با عجله پذیرفتند. این صرفاً یک اشتباه احمقانه یا قدم اشتباه نبود. این خیانت بود، چون مخلوقات خدا می‌خواستند به اقتدار خدا دست یابند، به جای اینکه تحت این اقتدار زندگی کنند. با انجام این کار، اساساً مفهوم پسر خدا بودن را تضعیف کردند.

گناه اولیه، مرگ را به دنیای کامل خدا وارد کرد؛ چنانکه خدا وعده داده بود (پیدایش ۲: ۱۷). یک دنیای تاریک‌تر و ماهیت خدشه‌دار شده را برای بشر ایجاد کرد. پس از آن، مرگ روحانی و جسمانی، برج‌های دوگانه‌ای بودند که در هر فرهنگ و ملتی که قبلاً دنیای کاملی بود، نمایان می‌شد.

آدم، به‌عنوان انسان اول در زمین، نماینده‌ی کل نژاد بشر بود. او با ناطاعتی و سرکشی، مشارکت کامل خدا و انسان را از بین برد. او به‌عنوان نماینده‌ی همه‌ی انسان‌ها این کار را انجام داد. انسان‌ها در باغ، از جایگاه والای بی‌گناهی و نزدیکی به خدا سقوط کرده و در گناه فرورفتند. اگرچه ما تصویر

خدا را بر خود داریم، اما اکنون این تصویر با گناهی که همه‌ی بخش‌های انسانیت ما را تحت تأثیر گذاشته، لکه‌دار شده است. اکنون مخلوقات بیگانه‌ای هستیم که هنوز این تصویر را بر خود داریم، اما این تصویر تیره شده و آسیب دیده است.

انسان دوم

چون انسان اول در تکلیفش به عنوان انسان حقیقی کوتاهی کرد، کتاب مقدس درباره‌ی نیاز به «آدم آخر» یا «انسان دوم» صحبت می‌کند (اول قرن‌تین ۱۵: ۴۵-۵۷). عیسی، انسان دوم است. آدم آخر است. آن‌ها شباهت زیادی به یکدیگر دارند: هر دو آغاز معجزه‌آسایی داشتند؛ به‌طور خاص توسط خدا آفریده شدند. هر دو بیگناه، کامل و بدون عیب آفریده شدند. تنها انسان‌هایی بودند که بدون اسارت گناه متولد شدند. هر دو، نماینده‌ی انسانیت بودند. هر دو، حاکمرانانی بودند که بر خلقت حکمرانی می‌کردند. در هر دوی آن‌ها، یک خواب عمیق، و عروس زیبایی خلق کرد. (در خواب آدم، خدا پهلوی او را شکافت و حوا را آفرید؛ در مرگ عیسی، خون و آب از پهلوی او جاری شد و عروس محبوبش، کلیسا، متولد شد.) آدم و عیسی آزموده شدند، اما یکی ناطاعتی کرد و دیگری اطاعت کرد. ناطاعتی آدم، مرگ و لعنت را بر تمامی بشریت به همراه آورد. اطاعت عیسی، حیات و عدالت را بر همه‌ی ایمانداران به همراه آورد. یکی از مار اطاعت کرد، دیگری سر او را کوبید.

این تشابهات، تصادفی نیستند. عیسی به عنوان انسان به زمین آمد تا کاری را که آدم در انجام آن شکست خورد، انجام دهد. آن‌ها به عنوان نمایندگان نسل بشر، مانند دو پادشاه هستند و ما تحت حکومت یکی از آن‌ها هستیم. ما می‌توانیم تحت سلطنت آدم یا مسیح زندگی کنیم. در آدم، به لحاظ روحانی مُرده متولد شدیم و تحت قدرت گناه هستیم که به مرگ منجر می‌شود. در مسیح، دوباره در یک زندگی جدید متولد می‌شویم که تا ابد

باقی می ماند. همه ی کسانی که تحت سلطنت آدم زندگی می کنند، این فرصت را دارند که این پادشاهی ها را منتقل کنند؛ چون هدیه ی نجات رایگان مسیح، بزرگ تر از قصورات آدم است. پولس این مفهوم را در رومیان توضیح می دهد: «پس همان طور که یک گناه موجب محکومیت همه آدمیان شد، عمل یک شخص عادل نیز، باعث تبرئه و زندگی همه می باشد.» (رومیان ۵: ۱۸) ما با مرگ، توسط آدم آشنا هستیم؛ اما اکنون می توانیم حیات را توسط عیسی بشناسیم.

برای اینکه عیسی انسانیت جدیدی را عطا کند که دیگر تحت سلطنت آدم نباشد، باید جانش را به طور متفاوتی رها می کرد. نژاد بشر به نجات دهنده نیاز داشت؛ اما ما خودمان نمی توانستیم این نماینده را فراهم کنیم. اگرچه می خواهیم به عنوان افراد متمدن و پیشرفته به خودمان افتخار کنیم، اما به عنوان انسان نمی توانیم نجات را به تنهایی یا حتی از طریق یکی از انسان ها فراهم کنیم. پیشرفت تحصیلات، تکنولوژی یا فلسفه نمی تواند بزرگ ترین نیاز ما را رفع کند. نجات دهنده ی بشر باید کسی غیر از ما باشد تا ما را نجات دهد.

شخص موعود به جهان آمد تا انسانیت را دوباره راه اندازی کند. ما به یک شروع تازه نیاز داشتیم؛ نه فقط یک بیداری یا الگوی بهتر برای زندگی. شرایط انسان بعد از سقوط، بسیار وخیم بود؛ پس فوران مافوق طبیعی مصیبت انسان لازم بود. عیسی برخلاف پسران آدم، تولد متفاوتی داشت؛ او بی گناه متولد شد. از باکره متولد شد. آدم، پدرش نبود. منحصر به فرد است.

ورود عیسی به صحنه ی تاریخ بشر، بیش از ۲۰۰۰ سال پیش، نتایج عظیمی در نژاد بشر داشت. انسانیت، دیگر به قبرستان و مرگ ختم نمی شود. در عیسی، حیات به این دنیا آمد و نیش مرگ نابود شد. در عیسی، یک راه جدید تضمین شد. انسان ها با ایمان به آدم آخر می توانند سرنوشت پُر جلالی داشته باشند؛ سرنوشتی که در ابتدا، در باغ بیگناهی از دست دادیم.

عیسی، تصویر خدا را در انسان احیا می‌کند. در اول قرن‌تیان، پولس می‌نویسد، «همان‌گونه که شکل خاکی به خود گرفتیم، شکل آسمانی نیز به خود خواهیم گرفت.» (اول قرن‌تیان ۱۵: ۴۹) گاهی اوقات، پولس طوری می‌نویسد که گویی تنها افراد مهم در زمین، آدم و عیسی بودند. آن‌ها نماینده‌ی دیگران هستند و کاملاً مخالف یکدیگر، این کار را انجام می‌دهند. هر کسی که در زمین است، به یکی از آن‌ها وفادار خواهد بود. در نسلی که «من» حکمرانی می‌کند، ما خواه در گروه آدم هستیم یا در گروه عیسی؛ گروه ما نشان‌دهنده‌ی تصویر کسی است که بر خود می‌گیریم؛ و نشان‌دهنده‌ی مکانی که ابدیت را در آن سپری خواهیم کرد.

یک قوم جدید

عیسی به عنوان آدم آخر، سرگروه جدید انسان‌ها شد. قبل از عیسی، قوم خاص خدا، قوم اسرائیل بود. خدا تصمیم گرفت که شریعتش را بر آن‌ها آشکار کند؛ و آن‌ها با اطاعت از آن، از بقیه‌ی دنیا متمایز می‌شدند. خدا می‌خواست دنیا را برکت دهد، چون ملت‌های غیریهود، الگوی زندگی اسرائیلی‌ها را که ایمان و تسلیم در برابر تنها خدای حقیقی بود، تماشا می‌کردند. اما قوم یهود هم مانند آدم اول نتوانستند به خدا اعتماد کنند. عیسی را به عنوان سر خود رد کردند. پس عیسی این کلمات سرنوشت‌ساز را به رهبران آن‌ها اعلام کرد، «بنابراین به شما می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمراتی شایسته به بار آورد.» (متی ۲۱: ۴۳)

عیسی به وسیله‌ی حیات، مرگ، رستاخیز و صعودش، یک قوم و جماعت جدید آفرید. کلیسا، قوم خداست که به سرپرستی خداوند عیسی مسیح گرد هم آمده‌اند. اکنون از طریق این قوم، خدا برای ملکوتش ثمر می‌آورد. کلیسای جهانی از افرادی تشکیل شده که به عیسی به عنوان یک نجات‌دهنده اعتماد کرده‌اند و اکنون از غیریهود و یهود تشکیل شده است. آفریقایی‌ها، آمریکایی‌ها، اعراب، آسیایی‌ها، استرالیایی‌ها؛ انواع قومیت‌ها، زبان‌ها، از

هر جایگاه اجتماعی-اقتصادی در قوم خدا هستند. آنانی که در مسیح هستند، اسرائیل جدید هستند. ما قوم برگزیده‌ی خدا هستیم که باید متفاوت از بقیه‌ی دنیا زندگی کنیم و همه‌ی ملت‌های جهان را با شناخت یگانه‌ی خدای حقیقی برکت دهیم. من عضو یک کلیسای محلی هستم که اعضایش تقریباً از ۳۰ ملت متفاوت است. ما یک گروه متنوعی هستیم که تقریباً از هر لحاظ متفاوت هستیم. زبان مادری ما متفاوت است. رنگ پوست و موی ما متفاوت است. سبک لباس ما به طرز قابل توجهی متفاوت است. خدمتکار، کارگر ساختمان، معلم و رئیس شرکت‌ها هستیم. بعضی از ما، بسیار تحصیل کرده هستیم و بعضی هرگز دبیرستان را به پایان نرسانده‌ایم. ظاهراً، وجه اشتراک کمی داریم. اما همگی به سرپرستی مسیح متحد شده‌ایم. ما نماینده‌ی کوچک بدن جهانی مسیح هستیم؛ این نژاد جدید انسان‌ها، با فیض به ملکوت مسیح دعوت شده‌اند.

اگر در مسیح هستید، عضو گروهی بزرگ‌تر از خودتان هستید. عضو گروهی هستید که توسط خدا برگزیده شده تا قوم محبوب او باشند. سرنوشت شما به سرتان، یعنی خداوند عیسی مسیح متصل است. ارزش شما در اوست. این هویت گروهی، بیش از پیشینه‌ی قومیتی، کشور اصلی یا شغل‌تان، شما را تعریف می‌کند. خدا یک فرش زیبا و متنوع از افرادی را می‌بافد که از همه‌ی قبیله‌ها، زبان‌ها و ملت‌ها هستند؛ اگر در مسیح هستید، عضوی از این بافت ظریف هستید.

کسانی که در مسیح هستند، با جایگاه روحانی جدید، به عالم روحانی جدیدی منتقل شده‌اند. ارزش شما در این دنیا، بر اساس چیزهایی همچون پول، قدرت و شهرت تغییر می‌کند. من قبلاً رئیس کارمندان سناتور آمریکا بودم. ارزش من در نظر بسیاری از افراد، مستقیماً با قدرتم در ارتباط بود. من با مأموران والامقام جلسه داشتم و به رویدادهای بزرگ دعوت می‌شدم. حتی در جلسات کاخ سفید شرکت کردم و گاهی با رئیس‌جمهور آمریکا جلسه داشتم. بعد از اینکه شغلم را ترک کردم تا مادر خانه‌دار شوم، دیگر از

طرف کاخ سفید دعوت نشدم. من این کار را با حمل کالسکه‌ی نوزاد معاوضه کردم. نه تنها کمد لباسم به طرز چشمگیری عوض شد؛ بلکه کارم (و جایگاهم) هم عوض شد. ما در مسیح به جایگاهی فراتر از نخبگان دست یافته‌ایم، که حتی فوق از تصور ماست. این بسیار بلندآوازه‌تر از چیزی است که دنیا به ما می‌دهد. این تا روز آخر برای دنیا آشکار نخواهد شد؛ اما اکنون در امنیتِ مسیح پنهان شده‌ایم. تحت سلطنت مسیح، عضو نژاد کاملاً جدید انسان‌ها هستیم که دسترسی و امتیازات غیرقابل تصور داریم؛ دسترسی و امتیازی که هرگز از ما گرفته نخواهد شد. مستقیماً به خدای جهان دسترسی داریم، کسی که قلب پادشاهان زمینی را در دست دارد (امثال ۱:۲۱). ما این امتیاز را داریم که در نقشه‌های عظیم خدا برای جهان سهم باشیم. آزادی از گناه را می‌شناسیم و تجربه کرده‌ایم؛ اما کسانی که در اسارت طریق‌های دنیوی هستند، هرگز آن را نخواهند شناخت. ما عضو گروه کاملاً جدیدی از افراد ممتاز هستیم که مسیح، سر ماست.

داود جدید: پادشاه جدید ما

تصویر دیگری که خدا به ما می‌دهد تا پیشاپیش ما را برای درک بیشتر خداوند عیسی آگاه کند، از طریق داود پادشاه است که پادشاه بزرگ اسرائیل بود. انجیل متی این‌گونه آغاز می‌شود، «شجره‌نامه عیسی مسیح، پسر داود، پسر ابراهیم.» (متی ۱:۱) متی فوراً می‌خواهد خوانندگانش ارتباط بین داود و عیسی را ببینند؛ اینکه عیسی پسر موعود داود است. سال‌ها پیش، خدا به داود گفت نسلی را برمی‌خیزاند که پادشاهی او تا ابد باقی خواهد ماند، «سلطنت خاندانش پایدار و تاج و تخت او برای ابد برقرار می‌ماند.» (دوم سموئیل ۷:۱۶) متی می‌خواهد خوانندگانش ببینند که پسر موعود داود آمده تا پادشاه شود.

مانند فهرست تشابهات آدم و عیسی، تشابهات داود پادشاه و عیسی نیز به راحتی شناسایی می‌شود. داود، یک پسر بچه‌ی چوپان بود که پادشاه یهود

شد. عیسی، پادشاه یهود نامیده شد و چوپانی بود که قوم خدا را هدایت می‌کرد. داود و عیسی، هر دو، زندگی خود را در فروتنی و جایگاه پایین آغاز کردند. هر دو در سن ۳۰ سالگی، خدمت در پادشاهی خود را آغاز کردند. هر دو، بدون ترس، دشمنان بزرگ را شکست دادند: داود به‌عنوان پسر بچه، مردی را با فلاخن گشت که حداقل دو برابر او بود؛ عیسی بزرگ‌ترین دشمن ما؛ گناه و مرگ را شکست داد. هر دو به خاطر شکست کسی که قبل از آن‌ها بود، به این جایگاه دست یافتند. داود و عیسی، هر دو، با مخالفت شدید مواجه شدند و دوستان‌شان به آن‌ها خیانت کردند. هر دو، به طرز چشمگیری به درماندگان و حتی دشمنان سابق خود محبت کردند. آیا تشابهی زیباتر از نجات ما در کتاب مقدس هست که توسط داود، پادشاه قدرتمندی نشان داده شده که پسر رقیب سابقش، مفیوشت مفلوج را دعوت کرد تا باقی عمرش را در سفره‌ی او بنشیند، «مثل پسران داود»؟ (دوم سموئیل ۹). میز عشاء ربانی، جایی است که اکنون دشمنان سابق عیسی گرد هم می‌آیند؛ اما ما یک روز بر سفره‌ی عیسی پادشاه، تا ابد با او جشن خواهیم گرفت (لوقا ۱۴: ۱۵؛ ۲۲: ۳۰). کتاب مقدس می‌گوید روح القدس، هر دوی آن‌ها را هدایت کرد و هر دو، کلام خدا را اعلام می‌کردند (دوم سموئیل ۲۳: ۲؛ دوم پطرس ۱: ۲۱؛ لوقا ۴: ۱). داود، خدا را متقاعد کرد که داوری را از قوم اسرائیل دریغ کند و حتی پیشنهاد داد که جایگزین این قوم شود (دوم سموئیل ۲۴: ۱۷ - ۲۵). عیسی، داوری همه‌ی قومش را برعهده گرفت و خدا پیشنهادش را پذیرفت که جایگزین آن‌ها شود. داود، وسایل لازم برای بنای معبد را فراهم کرد تا پرستشگاه خدا باشد؛ عیسی، خودش معبد خدا بود که فرو ریخت و در عرض سه روز از نو بنا شد. داود، زمینی را در زمین غیریهودیان برای مذبح خدا خرید؛ مسیح، خودش را برای غیریهودیان قربانی کرد. خدا به داود وعده داد که یک نفر از نسل او تا ابد بر تخت سلطنت خواهد نشست؛ عیسی پادشاه ابدی از نسل داود است که بر جهان حکمرانی خواهد کرد.

خالق، پادشاه شد

مزمور ۲، از پیش خبر می دهد که خدا به داوود پادشاه و وفادارِ درآینده چه خواهد داد: «از من درخواست کن و من همه اقوام جهان را به تو می بخشم و اختیار تمام جهان را به دست تو می دهم.» (مزمور ۲: ۸) این مزمور، میراث ملت ها و زمین را به عنوان دارایی نهایی مسیح وعده می دهد. طبیعتاً، میراث شما، در یک مقطعی، دارایی شما نیست. این به شما داده می شود. انتظار داریم در یک زمانی در آینده آن را دریافت کنیم. پولس در نامه اش به افسسیان، میراثی را که مسیح بعد از رستخیز دریافت کرد، توصیف می کند: خدای پدر، «مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و در دست راست خود، در جایگاه آسمانی قرار داد و او را مافوق هر سلطنت، اقتدار، قدرت، پادشاهی و هر مقام دیگر که بتوان ذکر کرد، نه تنها در این دنیا بلکه در دنیای آینده نیز، قرار داد. خدا همه چیز را زیر پای مسیح نهاد و او را رأس کلیسا ساخته است...» (افسسیان ۱: ۲۰-۲۳) وقتی خدای پدر، عیسی را از مردگان برخیزانید، او را سر و حاکم بر همه چیز ساخت. (رومیان ۴: ۱)

آیا استیو جابز باید به دکان اپل می رفت که آیفون بخرد؟ آیا وِرا وانگ باید لباس عروسی خودش را می خرید؟ آیا یک هنرمند در مزایده شرکت می کند و برای اثر خودش قیمت گذاری می کند؟ ما از کتاب مقدس می دانیم که همه چیز در خلقت، توسط پسر محبوب خدا و برای او آفریده شد (کولسیان ۱۶-۱۵: ۱؛ یوحنا ۱: ۱-۴؛ عبرانیان ۱: ۱-۲)؛ از او، به وسیله او و به سوی او. او به عنوان خالق همه چیز و کسی که همه چیز برای او آفریده شد، قطعاً از حق الهی بر همه چیز برخوردار است؛ اما ظاهراً کتاب مقدس تغییر در مسئولیت های کیهانی را که بعد از رستخیز به عیسی اعطا شده، نشان می دهد. او از خالق به پادشاه تبدیل شد. ما از کجا می فهمیم که خالق همه چیز، به نوعی حق حاکمیت بر خلقتش را به دست آورد؟

پولس توضیح می‌دهد که اطاعت و فروتنی عیسی، جایگاه والای پادشاهی و حاکمیت بر همه چیز را برای او به دست آورد: «چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را پست تر ساخت و از روی اطاعت حاضر شد مرگ - حتی مرگ بر روی صلیب - را بپذیرد. از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود و نامی را که مافوق جمیع نام‌هاست به او عطا فرمود.» (فیلیپیان ۲: ۸-۹) به خاطر اطاعت کامل عیسی و هماهنگی با اراده‌ی پدر، حتی تا حدی که مرگ بسیار دردناک را پذیرفت؛ پدر، عیسی را برافراشت و کل اقتدار و حاکمیت را به او سپرد. پدر، همه چیز را زیر پای او گذاشت و عیسی اکنون «در دست راست خداست و تمام فرشتگان و قوت‌ها و قدرت‌های آسمانی تحت فرمان او هستند.» (اول پطرس ۳: ۲۲) این سلطنت بر تمامی زمین، ملت‌ها و همه‌ی انسان‌هاست.

کار عیسی در جسم و بر روی زمین، از ارزش ابدی برخوردار بود. این تعالی، حاکمیت و فرمانروایی جدید به کسی اعطا شد که همه‌ی کارهایی را که برای انجام آن‌ها فرستاده شده بود، به طور کامل انجام داد. تغییر مسئولیت کیهانی عیسی، زمانی منطقی به نظر می‌رسد که بدانیم این اکنون به خدا-انسان، عیسی مسیح اعطا شده است. بروس ویر می‌نویسد، «این «تازگی»، با الوهیت مسیح در «تناسب» نیست؛ اما قطعاً با پسر انسان، مسیح، پسر داود در تناسب است؛ و در این حکمرانی برجھانی پیروز شد و آن را فتح کرد، همان پادشاهی به عنوان پاداش به او اعطا شد.»^۱ داود پادشاه بر دشمنانش پیروز شد و حق حاکمیت بر اسرائیل را به دست آورد. عیسی، خدا-انسان، با اطاعت از پدر بر دشمنانش پیروز شد و بنابراین حق پادشاهی را به دست آورد. او آن شخص بی‌گناه از نسل داود پادشاه بود که در مزمور ۲ نبوت شده بود که ملت‌ها به عنوان میراث و اقصای زمین به عنوان مُلک او اعطا خواهد شد.

عیسی بر روی صلیب، حکومت زمینی را از شیطان پس گرفت. خدا همچنان حاکم نهایی خلقتش می‌باشد؛ اما شیطان نقش جدیدی را بعد از سقوط برعهده گرفته بود. وقتی خدا بعد از سقوط در باغ حضور نداشت، جایی برای شیطان و مقربینش باز شد که با یک قلاده‌ی بلند در زمین پرسه بزنند و تا حدودی اقتدار داشته باشند. (افسیان ۱:۲-۳)

وقتی شیطان، عیسی را به مدت ۴۰ روز در بیابان وسوسه کرد، پیشنهاد کرد که بخشی از حاکمیتش را به عیسی واگذار کند: «تمامی اختیارات این قلمرو و همه شکوه و جلال آن را به تو خواهم بخشید، زیرا در اختیار من است و من می‌توانم آن را به هر که بخواهم ببخشم. اگر تو مرا سجده کنی صاحب همه آن خواهی شد.» (لوقا ۴:۶-۷) پاسخ عیسی به ابلیس این بود: «نوشته شده است: خداوند، خدای خود را پرستش کن و فقط او را خدمت نما.» (لوقا ۴:۸) عیسی اقتدار شیطان بر ملت‌ها را مورد سؤال قرار نداد؛ بلکه کلاً پیشنهاد ابلیس را برای راه راحت‌تر، به جای راهی که پدرش در مقابلش گذاشته بود تا آن‌ها را پس بگیرد، رد کرد. عیسی، راه دردناک صلیب را در پیش گرفت و شیطان را زیر پای خود کوبید و پادشاهی را تا ابد بازپس گرفت.

با توجه به این واقعیت، شکوه کلام عیسی را به شاگردانش، پیش از صعود به آسمان در نظر بگیرید. «تمام قدرت در آسمان و بر روی زمین به من داده شده است. پس بروید و همه ملت‌ها را شاگرد من سازید و آن‌ها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و به آن‌ها تعلیم دهید که همه چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند.» (متی ۲۸:۱۸-۲۰) عیسای پادشاه، به عنوان خدا-انسان، شیطان را شکست داد و اقتدار بر ملت‌ها را بازپس گرفت و با اقتدارش، به پیروانش مأموریت داد که بروند و شاگرد بسازند. شاگردان عیسی با اقتدار شاه شاهان رفتند تا قوم او را به خانه بازگردانند.

شیطان دیگر سلطنت نمی‌کند. او همچنان خشمگین است؛ اما اقتداری را که قبلاً برای سلطنت داشت، در اختیار ندارد. او کاملاً نابود نشده است.

شکست نهایی مار، تا زمان بازگشت مسیح اتفاق نخواهد افتاد؛ اما او بر کلیسا اقتدار ندارد. او می‌تواند وسوسه کند، حمله کند، تیر پرتاب کند؛ اما هرگز غالب نخواهد شد. این حقیقت، باعث اطمینان واقعی شخص مسیحی به خدا می‌شود. این اطمینان که خدا همه چیز را در کنترل دارد، جایگزین نگرانی و تشویش حاصل از خبرها می‌شود. ترس از آینده، با این آگاهی که ابلیس سلطنت نمی‌کند، تسکین می‌یابد. دنیا و ابلیس، هر چقدر که تلاش کنند، نمی‌توانند بر عیسای پادشاه که بر تخت سلطنت نشسته غلبه کنند.

هشدار به ملت‌ها

دوست من، ربیکا، تحلیل‌گر متخصص در زمینه‌ی سیاست انصراف اتمی است. اگر در آمریکا زندگی می‌کنید، احتمالاً او را در خبرها دیده‌اید که درباره‌ی تهدید جهانی صحبت می‌کند که از قدرت اتمی کره‌ی شمالی نشأت می‌گیرد. اخیراً گفتگوی خود را با یکی از اعضای کنگره بازگو کرد و به اختصار، سخنان او را نقل قول کرد که تا چه اندازه، برنامه‌ی سلاح‌های اتمی کره‌ی شمالی پیشرفت کرده است. نماینده‌ی کنگره با حیرت از او پرسید که چطور توانسته به این اطلاعات طبقه‌بندی شده از تهدیدها دست یابد و ظاهراً هیچ هراسی نداشته باشد. پاسخ او این بود که باید سخت تلاش کنند تا تهدید کره‌ی شمالی را تسکین دهند، اما (خوشبختانه) اطمینان او به دولت آمریکا نبود. بلکه فقط به خدا بود. او کنترل نهایی بر همه چیز را در اختیار دارد. این مفهوم زندگی با اطمینان در مسیح است. ما تلاش می‌کنیم دنیا را مکان بهتری بسازیم؛ مطمئنیم که عیسی بر تخت سلطنت حقیقی جهان نشسته است. اعتماد داریم که خدا، داور نهایی و حاکم مقتدر بر همه چیز است.

دوباره به مزمو ۲ توجه کنید که حاکمیت عیسای پادشاه بر ملت‌ها را نبوت می‌کند.

من فرمان خداوند را اعلام می‌کنم، زیرا به من گفته است: تو پسر من هستی امروز من پدر تو شده‌ام. از من درخواست کن و من همه اقوام جهان را به تو می‌بخشم و اختیار تمام جهان را به دست تو می‌دهم. تو با عصای آهنین بر آن‌ها حکمرانی نموده و مثل کوزه کوزه‌گران آن‌ها را خواهی شکست.» پس ای پادشاهان توجه کنید و ای حکمرانان روی زمین آگاه باشید. با ترس و احترام خداوند را عبادت کنید و با لرز خوشی نمائید. پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و شما در راه‌های خود هلاک شوید. زیرا غضب او ممکن است هر لحظه افروخته شود. خوشابه حال همه کسانی که بر او توکل دارند!

ملت‌ها آگاه شوند و به عیسی توکل کنند. عیسای قیام کرده، علی‌رغم نادیده گرفته شدن در اخبار شبانه و نامرتب بودن با این دنیا، ملت‌ها را داوری خواهد کرد و حتی قدرتمندترین حاکمان را پاسخگو خواهد ساخت. عیسای پادشاه، حق حاکمیت بر تمامی ملت‌های زمین را به دست آورده است.

اخيراً با دوستی همنشین شدم که درباره‌ی قتل پدرش در حمله به روستایی در سودان، در زمانی که او فقط شش سال داشت، با من صحبت کرد. کمی بعد از آن، گزارش‌های متعددی را درباره‌ی سربازان میانمار خواندم که به‌طور نظام‌مند، آقایان را می‌کشتند، به خانم‌ها تجاوز می‌کردند و نوزادان را در روستای روحینگیا در جنوب شرقی بنگلادش می‌سوزاندند. از این اعمال نفرت‌انگیز بسیار خشمگین شدم؛ کابوسی را تصور کردم که بسیاری از این خانم‌های بی‌دفاع با آن مواجه می‌شدند و غم عمیقی که به خاطر سوگواری عزیزان از دست رفته‌شان تا آخر عمر متحمل می‌شدند و تلاش می‌کردند که از این زندگی آسیب‌دیده شفا یابند. تنها تسلی من، با توجه به این داستان‌های واقعی و وحشت‌انگیز، آگاهی از این موضوع بود که پادشاه جهان، منفعلانه و بی‌دفاع، به این شرایط شرارت‌آمیز و بی‌عدالتی نگاه نمی‌کند.

مکاشفه ۱۹، روز داوری را به طور زنده توصیف می‌کند که پرندگان آسمان با ولع، جسم شریران این دنیا را بعد از شکست ابدی‌شان خواهند خورد. عیسی این‌گونه توصیف شده، «از دهانش شمشیر تیزی بیرون آمد تا با آن ملت‌ها را بزند. او با عصای آهنین بر آن‌ها حکومت خواهد کرد.» (مکاشفه ۱۹: ۱۵) عیسای پادشاه، دشمنانش را به آسانی شکست خواهد داد. کسی که «وفادار و راستین» نامیده شده، «کلمه‌ی خدا»، «شاه شاهان» و «رب‌الارباب»، همه‌چیز را در جهان اصلاح خواهد کرد. اگر در این دنیا با برخورد ناعادلانه یا شرارت‌آمیز مواجه شده‌اید، با این کلمات دلگرم شوید. این مدت‌ها پیش نبوت شده و به زودی اتفاق خواهد افتاد؛ عیسای پادشاه، با عدالت، با شریران برخورد خواهد کرد.

کاهن اعظم جدید: قربانی نهایی ما

شاید بزرگ‌ترین چالش شما، عمل شرارت‌آمیز دیگران نسبت به شما نیست، بلکه بی‌عدالتی شما نسبت به دیگران است. شاید به خاطر گناه جنسی یا رابطه‌ی خراب شده احساس گناه می‌کنید یا احساس می‌کنید که خدا را نومید کرده‌اید. اخیراً نامه‌ی یک خانم آشفته و اندوهگینی را خواندم که می‌پرسید، «شما به یک مسیحی که نوزادش را سقط کرده و باور نمی‌کند که خدا دوستش دارد، چه می‌گویید؟» این خانم به خوبی می‌داند که یک روز، عیسی، شرارت را داوری خواهد کرد؛ او باید کلمات تسلی‌بخشی را که متعلق به قوم خداست، بشنود.

خبر شگفت‌انگیز این است که کلمات تسلی‌بخشی برای او هست. خاطر جمع باش! ما یک «کاهن اعظم عالی» داریم. عبرانیان می‌گویند، «پس چون ما کاهنی به این بزرگی و عظمت داریم که به عرش برین رفته است، یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف ایمان خود را محکم نگاهداریم؛ زیرا کاهن اعظم ما کسی نیست که از همدردی با ضعف‌های ما بی‌خبر باشد، بلکه کسی است که درست مانند ما در هر چیز وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید. پس

بیائید تا با دلیری به تخت فیض بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته در وقت احتیاج از او فیض یابیم.» (عبرانیان ۱۴:۴-۱۶)

نه با خون بُزها

خدا در شریعت عهدعتیق، برای کفاره‌ی بخشش گناه، قربانی می‌خواست. این قربانی‌ها، تقریباً همیشه یک حیوان بی‌عیب بود و یک کاهن باید عمل قربانی کردن را انجام می‌داد. این یک عمل فردی و محرمانه بین انسان و خدا نبود؛ بلکه کاهن باید بین خطاکار و خدا قرار می‌گرفت. او واسطه بود. علاوه بر قربانی‌های خاصی که در طول سال تقدیم می‌شد؛ هر سال، یک روز مشخص توسط خدا به‌عنوان روز تعیین شده بود تا قوم و معبد را از ناپاکی‌ها پاک کند. این روز کفاره برای جماعت یهود، بسیار مهم بود و خدا از کل قوم می‌خواست که روزه بگیرند. در آن روز (و فقط در آن روز)، کاهن اعظم به قدس‌الاقداس، محل سکونت خدا می‌رفت تا قربانی را برای کفاره‌ی گناهان قوم تقدیم کند. با توجه به این آیین سالانه و همه‌ی قربانی‌های روزانه که توسط کاهنان برای گناهان مردم تقدیم می‌شد، جماعت یهود کاملاً متوجه شدند که قربانی خون برای بخشش گناهان‌شان لازم بود.

وقتی نویسنده‌ی عبرانیان به عیسی، به‌عنوان کاهن اعظم ما اشاره می‌کند، این یک مفهوم خطاناپذیر است. او واسطه‌ی بین انسان و خداست، که می‌تواند از جانب قومش کفاره بدهد. او به قدس‌الاقداس رفت، جان‌ش را قربانی کرد، نه یک روز در سال، بلکه یک‌بار برای همیشه؛ و اکنون تا ابد در نزد پدر ساکن است. درحالی‌که کاهنان اعظم عهد قدیم باید برای گناه خودشان کفاره می‌دادند و بعد قربانی‌ها را بارها تکرار می‌کردند؛ اما عیسی هیچ گناهی نداشت. قربانی او برای کل قومش بود و تا ابد کافی بود. «وقتی عیسی یک‌بار و برای همیشه وارد قدس‌الاقداس شد، خون بُزها و گوساله‌ها را با خود نبرد، بلکه با خون خود به آنجا رفت و نجات ابدی را برای ما فراهم ساخت.» (عبرانیان ۱۲:۹) او تنها واسطه‌ی ابدی بین خدای قدوس و

انسان گناه‌کار است و خون حیوان بی‌عیب را نمی‌خواهد. او با خون خودش، آن واسطه‌ی ابدی است.

در اینجا هیچ محکومیتی نیست

زندگی مسیحی باید با آگاهی از گناه و خوشی نسبت به شکست آن باشد. باشد که این سرود ما شود: «پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد.» (رومیان ۸: ۱) اگر در مسیح هستید؛ گناهتان، هر چقدر که بزرگ و ظاهراً غیرقابل بخشش باشد، توسط کاهن اعظم عالی ما کفاره شده؛ کاهنی که برای شما در نزد خدای قدوس شفاعت می‌کند. آن خانم مسیحی که نوزادش را سقط کرده و محبت خدا را نسبت به خودش باور ندارد؛ می‌تواند با اطمینان به تخت فیض برود که در آنجا رحمتی را خواهد یافت که فوق از تصور ماست.

بعضی از ما با گناهان گذشته‌مان در کشمکش هستیم؛ آن‌ها به دنبال ما می‌آیند و بخشش‌ناپذیر به نظر می‌رسند. عده‌ای دیگر، ظاهراً در مسیر آهسته و سربالایی تقدس در کشمکش هستند. ما خسته می‌شویم و به راحتی به خاطر هجوم وسوسه‌ها دلسرد می‌شویم و بسیاری اوقات تسلیم وسوسه‌ها می‌شویم. توجه کنید که یوحنا در اول یوحنا چه می‌نویسد، «ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی مرتکب گناهی شود، در پیشگاه خدای پدر کسی را داریم که برای ما شفاعت می‌کند - یعنی عیسی مسیح که عادل است - زیرا خود مسیح کفاره گناهان ماست، نه تنها گناهان ما بلکه گناهان تمام دنیا.» (یوحنا ۲: ۱-۲)

اگرچه عیسی در دست راست پدر در آسمان نشسته و به عنوان کاهن اعظم بزرگ ما عمل می‌کند و بر دنیا سلطنت می‌کند، مدافع شخصی ما در نزد پدر نیز می‌باشد. احتمالاً نمی‌توانیم مفهوم این آیات را به لحاظ مدافعه‌ی مسیح از ما درک کنیم؛ اما با قاطعیت می‌دانیم که این خبر خوش برای گناهکاران است؛ او ما را هرگز رد نمی‌کند.

جان پایپر در موعظه‌ی اول یوحنا می‌گوید، «... مسیح، وکیل ماست و اسناد و مدارک او، عمل استمالت اوست. او در آسمان نزد پدر می‌ایستد و هر بار که گناه می‌کنیم، از نو استمالت نمی‌کند. دوباره نمی‌میرد. بلکه اسناد و مدارکش را باز می‌کند و جمعه‌ی

نیکو را در مقابل قاضی می‌گذارد. عکس‌های تاج خار، ضربات شلاق، سربازانی که مسخره کردند، درد جانکاه صلیب و فریاد نهایی پیروزی: تمام شد.»^۲ شاید گاهی اوقات از گناهمان خسته شویم؛ اما عیسی هرگز خسته نمی‌شود. مدافعه‌ی او برای ما، نامحدود است. اگرچه یوحنا می‌نویسد که فرزندان روحانی‌اش گناه نکنند، اما این را می‌دانست که آن‌ها گناه خواهند کرد. عیسی هم این را می‌داند و نزد پدر می‌ایستد تا از ما دفاع کند. او به‌عنوان انسان، در ملأعام، خودش را با گناهکاران یکی دانست.

آیا صدایی قدرتمندتر از صدای عیسی مسیح نزد پدر می‌رود؟

یک امید تازه: محبوب ما، منتظر ماست

عیسی، خدا-انسان، کاهن اعظم بزرگ ما، اکنون مراقب ماست و از آسمان بر همه‌چیز حکمرانی می‌کند. او به‌عنوان شخص دوم تثلیث، کاملاً راضی و خشنود است؛ اما مشتاقانه منتظر است که تا ابد با محبوبه‌هایش باشد. او به حضور ما نیاز ندارد، اما مشتاق حضور ماست. مزامیر اعلام می‌کند: «موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانبهاست.» (مزمور ۱۱۶: ۱۵) این مشارکت برای عیسی بسیار شیرین است که بعد از محافظت و مراقبت از محبوبه‌هایش در همه‌ی آزمایشات و وسوسه‌های زندگی‌شان، با آن‌ها روبرو می‌شود. من تصور می‌کنم که وقتی یک ایماندار به پایان روز معین خود می‌رسد، عیسی مشتاق است که در حضور خود، تا ابد از او استقبال کند. حتماً هیجان‌زده است که او را در آغوش بگیرد و نشان دهد که چقدر از او دفاع کرده و زندگی‌اش را سازمان‌دهی کرده است. چقدر برای عیسی ارزشمند است که جای زخم‌ها و عمق محبتش را به او نشان دهد. چیزهایی که قبلاً فقط با ایمان به آن‌ها اعتقاد داشت، در هنگام مرگ با چشمش خواهد دید.

در انتهای کتاب مقدس، یک نگاه اجمالی از پایان این عصر به ما نشان داده شده؛ وقتی کل قوم خدا، نهایتاً نزد او جمع می‌شوند: «شهر مقدس یعنی اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از جانب خدا، مانند عروسی که برای شوهر خود آراسته و آماده شده باشد، به زیر می‌آمد. از تخت صدای بلندی شنیدم که می‌گفت: «اکنون خیمه‌ی حضور خدا در میان آدمیان است و او در بین آن‌ها ساکن خواهد شد و آن‌ها قوم برگزیده‌ی او و

او خدای آن‌ها خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آن‌ها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد و رنج اثری نخواهد بود، زیرا چیزهای کهنه در گذشته است.» (مکاشفه ۲۱: ۲-۴)

در روزهای آخر، خدا مجدداً با قومش ساکن خواهد شد؛ مانند زمانی که در باغ عدن بودند. دیگر اشکی نخواهد بود، چون دلیلی برای گریستن نخواهد بود. هیچ مرگی نخواهد بود، چون مرگ شکست خورده است. «چیزهای سابق» در گذشته و یک آسمان کاملاً جدید و زمین جدید برپا خواهد شد. عیسی مسیح، داماد ما خواهد بود و ما تا ابد با او زندگی خواهیم کرد. در این شهر، معبدی نخواهد بود، چون خدا با قومش ساکن خواهد بود. این شهر به آفتاب یا ماه یا نور نیازی ندارد، چون جلال خدا، نور آن خواهد بود. (به مکاشفه ۲۱: ۲۲-۲۷ مراجعه کنید) آسمان منتظر کسانی است که نام‌شان در دفتر حیات بره نوشته شده؛ تا ابد یک زندگی کامل، بدون درد و مملو از خوشی خواهند داشت؛ جایی که جلال خدا پنهان نیست و ما عیسی را رودررو می‌بینیم.

اگر شما مسیحی هستید، عیسی، نماینده‌ی شما، پادشاه و مدافع شما، اکنون در آسمان منتظر شماست. این امید ماست. این اساس خوشی ما در مخالفت‌ها و زحمات این زندگی است؛ وقتی با سختی‌ها، آزمایشات و وسوسه‌های گوناگون مواجه می‌شویم. ما یک نجات‌دهنده داریم که حتی اکنون در دست راست خدا نشسته است. به‌زودی او را نه با ایمان، بلکه با چشم خواهیم دید.

سؤالات

شبیه برادرانش شد

خدا عمداً مردانی را در عهدعتیق بلند کرد تا زندگی و کارهای عیسی را از پیش خبر دهند. این مردان و نقش‌های نجات‌دهنده‌شان، درباره‌ی عیسی به ما تعلیم می‌دهند. او آدم آخر ماست؛ رهبر گروه جدید نجات‌یافتگان است. او پادشاه ابدی ماست؛ تحقق این وعده که شبان و پادشاه ابدی قومش باشد. او کاهن اعظم بزرگ ماست؛ قربانی کامل و نهایی و واسطه‌ی بین خدا و انسان. نهایتاً محبوب ماست؛ فراهم‌کننده‌ی امید حقیقی و محبت ابدی برای قومش.

۱. چگونه هویت عیسی می‌تواند به جادا امید ببخشد؟
۲. رومیان ۵: ۱۸-۱۹ را بخوانید. چرا برای خدا بسیار مهم بود که انسان دوم را بفرستد؟ چرا انسان دوم باید از باکره متولد می‌شد؟
۳. آدم، سر اولیه‌ی نژاد بشر بود. عیسی، سر کدام قوم است؟
۴. این آیاتی را که توصیف داستان‌های خاص درباره‌ی داود است، بخوانید. ما چگونه تصویر عیسی را در آن‌ها می‌بینیم؟
الف. اول سموئیل ۱۷ (داود و جلیات)
ب. دوم سموئیل ۹ (داود و مفیوشت)
۵. مأموریت بزرگ را در پایان متی ۲۸ بخوانید. اولین چیزی که عیسی گفت به شاگردانش عطا شده، چیست؟ در نتیجه‌ی آن («پس»)، شاگردانش را می‌فرستد. چرا باید هدایت آیه‌ی ۱۹، بعد از حقیقتی بیاید که در آیه‌ی ۱۸ مطرح شده است؟
۶. نقش کاهن اعظم این بود که واسطه‌ی بین خدا و انسان باشد. کاهن اعظم برای این نقش منحصر به فرد تعیین شده بود. عیسی چگونه این نقش را به تحقق رساند؟ به این فکر کنید که او از جانب چه کسی و در برابر چه کسی دفاع می‌کند.

۷. مکاشفه ۲۱ را درباره‌ی آفرینش مجدد باغ عدن بخوانید. چگونه امید به این دنیای جدید با مسیح قیام کرده، طرز فکر شما را درباره‌ی امید و نومییدی تغییر می‌دهد؟
۸. در مکاشفه ۲۱، درباره‌ی عروسی می‌خوانیم که برای ملاقات با محبوبش آماده شده است. چگونه این تصویر خداوند عیسی که منتظر ملاقات با عروسیش است، برای وفاداری بیشتر به شما انگیزه می‌دهد؟

۱. ویر، عیسی مسیح انسان، صفحات ۱۳۳-۱۳۴.

۲. <https://www.desiringgod.org/messages/jesus-christ-is-an-advocate-for-sinners>

فصل ۶

کلمه جسم گردید

اخيراً يك همكار مسيحي در محل كار به شما اعتماد کرده و مي‌گويد چند سال پيش كه دانشجوي دانشگاه بود، نوزادش را سقط کرده است. احساس گناهي كه اكنون به عنوان مادر دو دختر كوچك با خودش حمل مي‌كند، چنان بار سنگيني شده كه نمي‌تواند آن را حمل كند. او مي‌ترسد كه اين موضوع را به ديگران بگويد، چون بسيار شرمسار است. معتقد است كه خدا از او متنفر است و در روزهايي كه به خودش اجازه مي‌دهد تا به كاري كه انجام داده، فكر كند، از خودش هم متنفر مي‌شود. او معتقد است كه اگر خدا از او متنفر نيست، پس حتماً به اتفاقات دنيا اهميتي نمي‌دهد. او با گريه از شما مي‌پرسد كه چه چيزي درست است.

کوهنوردان می‌دانند که اوناخ ایگاخ، یکی از خطرناک‌ترین مسیرهای بریتانیاست. ظاهراً این کوه‌پیمایی، سخت‌تر از تلفظ نام آن است. در شمال گلن کو در ارتفاعات اسکاتلند، این نوار برجسته‌ی صخره‌ای قرار گرفته که جان بسیاری از ماجراجویان را گرفته است. کوهنوردان، برای عبور از این نوار برجسته باید از صخره‌ها بالا بروند و چندین کیلومتر در مسیر خطرناک و باریک سنگلاخی راه بروند. بخش‌های زیادی از این مسیر، پهن‌تر از شانه‌ی یک انسان نیست؛ اما بعضی از قسمت‌های این نوار باریک، حتی باریک‌تر از این است. خطرناک‌ترین بخش این مسیر، به‌عنوان قله‌ی نوک‌تیز شناخته شده که مسیر پُرترددی به‌سوی مجموعه‌ی باریکی از صخره‌های بریده‌بریده و نوک‌تیز است که کوهنوردان باید از آن بالا بروند و بدون لغزش، پایین بیایند. پاداش حاصل از رسیدن به قله، زیبایی حیرت‌انگیز ۳۶۰ درجه است. اما برای لذت بردن از این منظره، کوهنوردان باید تعادل خود را در نوک این نوار باریک حفظ کنند. صخره‌های شیب‌دار دو طرف مسیر، وعده‌ی مرگ قطعی را به شخص بی‌احتیاط می‌دهد. فقط پاهای محکم و مطمئن مسافر، او را از سقوط در این صخره‌ها، در ارتفاع ۳۰۰۰ پایی حفظ می‌کند.

گام‌های اشتباه در توضیح اتحاد الوهیت و انسانیت عیسی، بسیاری از مردان و زنان نامشکوک را به سرنوشت مشابهی دچار کرده است. درک این اتحاد مرموز، نیازمند توجه دقیق و گام‌های مطمئن است. مسافر باید بداند که به‌راحتی می‌تواند در یکی از دو طرف این نوار باریک سقوط کند. مصیبت ارتدادآمیز بالقوه در انتظار است؛ اما سفر به قله، اگرچه آهسته به نظر می‌رسد؛ اما ارزش این تلاش را دارد؛ چون منظره‌ی زیبای آن، حیرت‌انگیز است.

مسیر باریکی که به آرامی هموار شده است

بحث و گفتگو درباره‌ی ماهیت عیسی، زمانی آغاز شد که او هنوز در زمین بود. این جمعیت را به یاد دارید که گمان کردند عیسی یک نبی باستانی بود که از مردگان برخاسته است؟ این سردرگمی با صعود عیسی به آسمان از بین نرفت. در اوایل تاریخ کلیسا، عده‌ای این ایده‌ی کاذب را تعلیم دادند که عیسی فقط خدا در قالب انسان بود و خدا به شکل‌های مختلف در زمان‌های مختلف تاریخ ظاهر شده است. این ایده‌ی کاذب، مودالیزم نامیده شد و استدلال می‌کرد که گاهی اوقات خدا به‌عنوان پدر ظاهر می‌شود؛

گاهی به عنوان پسر و گاهی به عنوان روح القدس. اگرچه این آموزه بر اساس شواهد کتاب مقدس رد شده، اما همچنان فرقه‌ها و مبشران تلویزیونی، جوانب متعادل این ارتداد را تعلیم می‌دهند.^۱

بعضی افراد، برای ردِ مودالیزم تعلیم می‌دهند که خدای پدر و خدای پسر، اشخاص مجزایی هستند. متأسفانه، آریوس که در فصل قبل با او آشنا شدیم، از صخره سقوط کرد و ادعا کرد پسر که از پدر مولود شد، بدین معناست که در یک زمانی، پدر بدون پسر وجود داشت. او اشتباهاً نتیجه‌گیری کرد که پسر، یک مخلوق است، نه خالق همه‌چیز. این عقیده‌ی کلی، او را به این نتیجه‌گیری سوق داد که عیسی تابع پدر بود و با او برابر نبود. در سال ۳۲۵ میلادی، شورای نیکیه، تعلیم آریوس را باطل اعلام کرد و آن را ارتداد دانست. در این نبرد، حقیقت بر ادراک کلیسا از ماهیت حقیقی مسیح غالب شد؛ اما این مشاجره‌ی آخر نبود.

بلافاصله بعد از نیکیه، مباحثات جدیدی ایجاد شد که کلیسا باید به آن‌ها رسیدگی می‌کرد. آپولیناریس در مخالفت با آریانیزم، می‌خواست نشان دهد که عیسی با پدر برابر بود و کاملاً خدا بود. اما پا را فراتر نهاد و از سوی دیگر پرتگاه سقوط کرد و تعلیم داد که عیسی کاملاً خدا بود و فقط به عنوان انسان ظاهر شد. آپولیناریس گفت مسیح پوسته‌ی جسم انسانی را پوشید؛ اما فکر، اراده و ماهیتش الهی بود، بنابراین دیدگاه جامع انسانیت مسیح را رد کرد. شورای قسطنطنیه در سال ۳۸۱ میلادی تشکیل شد و برای رسیدگی به تعالیم این الهیدان بود. آن‌ها متوجه شدند که او بر پایه‌ی محکمی نایستاده و مرتکب ارتداد شده است.

سپس، نسطوریوس آمد که اسقف اعظم قسطنطنیه و شخصیت جالبی در تاریخ کلیسا بود. او در مباحثه درباره‌ی مریم، مادر عیسی گرفتار شد. او «*Theotokos*، تئوتوکوس» نامیده شد، کلمه‌ی یونانی به معنای «حمل‌کننده‌ی خدا»، در اشاره به نقش او در تجسم؛ اما بعضی استدلال کردند که خدا به عنوان وجود ازلی نمی‌توانست متولد شود. نسطوریوس، عنوان جدیدی را برای مریم پیشنهاد کرد، (کریستوتوکوس، *Christotokos*، یعنی «حمل‌کننده‌ی مسیح»)، اما این عنوان مباحثه‌ی بیشتری ایجاد کرد. مشخص نیست که آیا نسطوریوس به آموزه‌ای اعتقاد داشت که بعداً به او نسبت داده شد یا به شکل بدی از

اعتقادش دفاع کرد؛ اما آموزه‌ی نسطوریانیسم، نظریه‌ی دیگری را برای سؤال مربوط به نحوه‌ی توضیح ماهیت دقیق مسیح ارائه کرد. اساساً تعلیم می‌داد که انسانیت و الوهیت مسیح، مستقل از یکدیگر بودند؛ چنانکه در نتیجه‌ی آن، بدن عیسی، دو شخص متفاوت و متمایز را در خود داشت؛ یکی انسان و دیگری خدا بود. این تعلیم نیز محکوم شد. این بار در شورای افسس در سال ۴۳۱ میلادی بود.

یوتیکس الهیدان تلاش کرد به راز ماهیت عیسی پاسخ دهد؛ اما او هم از مسیر خارج شد. این بار انسانیت عیسی را به اشتباه درک کرد. در پاسخ به مناظره‌ی موجود در کلیسا در مورد نسطوریانیسم، استدلال کرد که عیسی، انسان کامل نبود. او گفت عیسی در ابتدا دو ماهیت متمایز داشت؛ انسان و خدا؛ اما الوهیتش، انسانیتش را غصب کرد؛ آنکه بزرگ‌تر بود، آن فانی را «بلعید». ما آن را اعتقاد به یک‌ذات‌پنداری می‌نامیم («ماهیت واحد»). تعلیم او رواج یافت و پدران کلیسا دوباره یک شورا برپا کردند. این بار تصمیم گرفتند موضوع ماهیت مسیح را رفع کنند و به مدت یک ماه در اواخر پاییز سال ۴۵۱ میلادی در شورای کالسدون جمع شدند.

موضوع مهم این جلسه، رد بسیاری از آموزه‌های کاذب درباره‌ی ماهیت عیسی بود که در کلیسا ادامه داشت و بسیاری را به‌طور خطرناک به قلمرو بی‌ثباتی سوق می‌داد. یکی از خطاها این بود که مسیح، یک ماهیت واحد و الهی داشت؛ پس کاملاً انسان نبود. جناح مخالف نیز به اشتباه استدلال کردند که مسیح اساساً انسان بود و آن‌ها درک درستی از الوهیت او نداشتند. این شورا، کسانی را که استدلال می‌کردند عیسی ترکیبی از این دو ماهیت بود، رد کردند. در عوض، تأیید کردند که عیسی باید «در دو ماهیت شناخته شود، بدون سردرگمی، بدون تغییر، بدون تقسیم‌بندی، بدون جدایی.»^۲ این جلسه‌ی بسیار مهم و ارزشمندی در تاریخ کلیسا بود و اکثر مورخان کلیسایی، این دوره‌ی زمانی را به‌عنوان پیش از کالسدون و پس از کالسدون تقسیم‌بندی کردند. این بیانیه‌ای است که در مورد آن توافق کردند و به انگلیسی ترجمه شده است:

بنابراین به پیروی از پدران مقدس، همه‌ی ما در توافق با یکدیگر، به انسان‌ها تعلیم می‌دهیم که همان پسر یگانه، خداوندمان عیسی مسیح را بپذیرند که هم‌زمان در الوهیت و انسانیت کامل بود، خدای راستین و انسان راستین بود و از جان و جسم

قابل پذیرش تشکیل شده بود؛ در رابطه با الوهیتش، از ذات یکسان با پدر برخوردار بود و هم‌زمان، در رابطه با انسانیتش، از ذات یکسان با ما برخوردار بود؛ از هر جهت مانند ما بود، اما بدون گناه؛ در رابطه با الوهیتش؛ پیش از آفرینش، از پدر مولود شد، اما در رابطه با انسانیتش، به‌عنوان انسان برای ما متولد شد و برای نجات ما بود که از مریم باکره، حامل‌کننده‌ی خدا مولود شد؛ یک مسیح، پسر، خداوند، یگانه مولود، در دو ماهیت شناخته شد، بدون سردرگمی، بدون تغییر، بدون تقسیم‌بندی، بدون جدایی؛ تفاوت بین این ماهیت‌ها، به هیچ عنوان با این اتحاد از بین نمی‌رود؛ بلکه ویژگی‌های هر ماهیت حفظ می‌شود و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرد تا یک شخص و ذات را تشکیل دهد؛ نه به‌طور مجزا یا جداگانه در دو شخص، بلکه یک پسر و یگانه مولود خدا، کلمه، خداوند عیسی مسیح. حتی انبیای گذشته درباره‌ی او صحبت کردند و خداوند ما عیسی مسیح، خودش به ما تعلیم داد و اعتقادنامه‌ی پدران به دست ما رسیده است.^۳

این بیانیه‌ی حقیقت، خلاصه‌ی مفیدی از تعلیم کتاب مقدس درباره‌ی ماهیت مسیح است و چهار جمله‌ای که با «بدون» مطرح شده، باید با دقت مورد توجه قرار گیرد. اولاً، او «بدون سردرگمی» است. سردرگمی زمانی اتفاق می‌افتد که کودکان تان رنگ‌های مختلف خمیربازی را با یکدیگر ترکیب کند و رنگ سوم را بسازد. عیسی، گزینه‌ی سوم نیست؛ نتیجه‌ی ترکیب ماهیت الهی و انسانی نیست. او «بدون تغییر» است. عیسی تغییرناپذیر می‌ماند و تجسم، تغییر اساسی در الوهیت پسر ایجاد نکرد. به عبارت دیگر، در تجسم، ماهیت وجودی و جاودانی پسر خدا متوقف نشد. او «بدون تقسیم‌بندی» است، یعنی این دو ماهیت مسیح تقسیم یا جدا نشده است. یک بخش از عیسی، خدا و بخش دیگر انسان نیست (یا هر تقسیم‌بندی دیگری). او مانند روغن و آب نیست که روغن در بالای آب قرار گیرد. او «بدون جدایی» است، که به این حقیقت اشاره می‌کند که ماهیت الهی و ماهیت انسانی مسیح، در اتحاد واقعی است، نه فقط اتحادی که در آن، الوهیت و انسانیت او توافق می‌کنند که با یکدیگر شراکت کنند. اتحادی که در برخورد الوهیت و انسانیت مسیح با یکدیگر است و اکنون یک اتحاد ابدی است که هرگز جدا نخواهد شد.

عیسی، خدای کامل و انسان کامل

اصطلاح الهیاتی برای اتحاد ماهیت الهی و ماهیت انسانی در شخص واحد مسیح، اتحاد در ذات است. عیسی مسیح؛ به طرز منحصربه فردی، یک شخص با دو ماهیت است. (اتفاقاً، ذات، به معنای شخصی است، پس به اتحاد شخصی دو ماهیت عیسی اشاره می‌کند.) همان‌طور که مشاهده کردیم، لغزش در یکی از دو طرفِ پرتگاهِ این آموزه‌ی بسیار مهم، باعث خواهد شد که در قلمرو خطرناک و ارتدادآمیزی فرود آید. وقتی با اطمینان، در مسیر حقیقتی که در کتاب مقدس تعلیم داده شده، می‌ایستیم، مناظر باشکوه را می‌بینیم؛ مناظری که باید توقف کنیم و از آن‌ها لذت ببریم. ما در فصل‌های مجزا، به این موضوع پرداختیم که عیسی کاملاً خدا و کاملاً انسان بود؛ اما کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که عیسی هم‌زمان در یک بدن جسمانی بود.

با توجه به تعداد اجساد که در پایین این دو پرتگاه یافت می‌شود، باید با دقت کتاب مقدس را مطالعه کنیم و توجه کنیم که درباره‌ی ماهیت عیسی چه تعلیمی می‌دهد. ما با فیلیپیان ۲ آغاز می‌کنیم که پایه‌ی مهمی را برای درک ما از این اتحاد مرموز بنا می‌کند.

پولس در صحبت از عیسی می‌نویسد، «اگرچه او از ازل دارای ألوهیت بود، این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند، بلکه خود را از تمام برتری‌های آن خالی نموده به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد.» (فیلیپیان ۲: ۶-۷) به خاطر تفسیر نادرست کلمه‌ی یونانی «*ekenosen*، اِکِنوسین» که در این آیات «خود را خالی نمود» ترجمه شده، سوء تفاهات زیادی درباره‌ی عیسی ایجاد شده است. بعضی استدلال کرده‌اند که وقتی عیسی به عنوان انسان به زمین آمد، از خدا بودن دست کشید. آن‌ها به این آیه اشاره می‌کنند و استدلال می‌کنند که عیسی خودش را از الوهیتش «خالی کرد». بسیاری در این اعتقاد ارتدادآمیز که نظریه‌ی کِنوتیک نامیده شده، سقوط کرده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که عیسی در تجسم، بعضی از صفات الوهیتش را کنار گذاشت، همچون: عالم مطلق، قادر مطلق و حاضر مطلق. آن‌ها به آیاتی نگاه می‌کنند که عیسی گفت نمی‌داند چه زمانی مجدداً به زمین بازخواهد گشت و آن را برهانی بر این موضوع می‌دانند که او علم مطلق خود را «کنار گذاشت» یا به زمانی اشاره می‌کنند که او خسته بود و این نشان می‌دهد که او قادر مطلق نبود.

اما عیسی خودش را از ماهیت الهی‌اش خالی نکرد؛ بلکه خودش را از حقوقش به‌عنوان خدا خالی کرد و انسان شد. عیسی به برابری خود با خدا تکیه نکرد؛ یا به‌طور کامل از آن بهره‌گیری نکرد؛ بلکه داوطلبانه، حق و حقوقش را به‌عنوان خدا تسلیم کرد و به شباهت انسان درآمد. خدا بودن خود را تسلیم نکرد. بلکه «خود را خالی نمود، بدین طریق که صورت غلام به خود گرفت.» برعکس، وقتی پولس نوشت که عیسی خودش را «خالی کرد»، این خالی کردن، به‌معنای کاستن نبود؛ بلکه افزودن بود. انسانیت را به الوهیتش افزودن، به‌عنوان خالی کردن در نظر گرفته شد.

شاید یک مثال به درک این مفهوم کمک کند. اگرچه همه‌ی مثال‌ها، توضیح محدودی برای این مفهوم است. برنامه‌ی تلویزیونی «رئیس نامحسوس»، یک مدیرعامل ارشد و غالباً رئیس یک شرکت را نشان می‌دهد که هویت کارمند تازه‌وارد شرکت خودش را برعهده می‌گیرد. رئیس نامحسوس، مانند کارمندان تازه‌وارد لباس می‌پوشد، نقش بازی می‌کند و در کنار آن‌ها کار می‌کند، درحالی‌که فیلمبردارها، برخورد آن‌ها با یکدیگر را برای تماشاچیان تلویزیونی ضبط می‌کنند. نمایش، زمانی به اوج می‌رسد که تماشاچی از چیزی آگاه می‌شود که کارمندان نامشکوک چیزی درباره‌ی این کارمند «جدید» نمی‌دانند. رئیس نامحسوس، رئیس شرکت باقی می‌ماند؛ اگرچه مانند یک کارمند عادی به نظر می‌رسد. در بعضی قسمت‌ها، مدیرعامل، لباس کارگر فنی را می‌پوشد و در خط مونتاژ می‌ایستد و به یک ساعت مشت می‌زند. اگرچه همچنان رئیس است، اما از حق و حقوقش به‌عنوان رئیس استفاده نمی‌کند؛ یا «به آن تکیه نمی‌کند». از منشی شخصی، دفترکار یا ماشین شرکتش استفاده نمی‌کند. بلکه مطیع زمان‌های استراحت محدود و تکالیف عادی می‌شود، اما همچنان رئیس است.

به همین شکل، اما در سطح بزرگ‌تر و با مخاطرات بیشتر، این کاری است که عیسی انجام داد. وقتی او قالب انسانی به خود گرفت، از خدا بودن دست نکشید. او ردای الوهیت را با ردای انسانیت پوشید. با توجه به این استعاره، او لباس کارگر فنی را پوشید، اما بدین معنا نبود که دیگر رئیس نیست. به‌نوعی، عیسی همچنان جهان را نگه می‌داشت، درحالی‌که در آخور خوابیده بود. مسیح، انسانیت را به خودش افزود. مثال رئیس نامحسوس، برای انتقال کامل مفهوم فروتنی عیسی که انسانیت را پوشید، محدود است.

به علاوه، عیسی در یک مأموریت «نامحسوس» نبود. عیسی در اکثر خدماتش، حقیقتِ خدایی خود را کتمان نکرد، بلکه به وضوح آن را مطرح کرد و می خواست بدانند که او مسیحای نبوت شده و پسر خدا بود.

این مفهوم اتحاد در ذات مسیح است. عیسی در تجسم، کاملاً خدا ماند؛ اما وقتی انسان شد، قالب خادم را به خود گرفت. الوهیتش کتمان شد، اما به هیچ عنوان خدا بودن او متوقف نشد. او محدودیت های انسانیت را پذیرفت؛ مانند دردِ گرسنگی، دلسردی و نیاز به استراحت. او خادم بودن را با کارهایی همچون شستن پاهای شاگردان و مسخره شدن نشان داد. نهایتاً حتی با اطاعت به پای صلیب رفت. به عبارت دیگر، «او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را پست تر ساخت و از روی اطاعت حاضر شد مرگ - حتی مرگ بر روی صلیب - را بپذیرد.» (فیلیپیان ۲: ۸) عیسی به عنوان خدا می توانست لشکر فرشتگان را فراخواند تا هر لحظه، از جانب او بجنگند. اما به عنوان خادم در قالب انسانی، مأموریتی را که برای انجامش آمده بود؛ یعنی نجات بشر را به طور کامل انجام داد.

خدای ازلی، اما مانند انسان رشد کرد

با توجه به ملاحظات ما درباره ی عیسی که خدای کامل و انسان کامل بود، باید دوباره با دقت به این موضوع پردازیم که رشد عیسی به عنوان انسان به چه معناست؛ به لحاظ عقلانی و رشد جسمانی؛ در حالی که همچنان خدای کامل باقی ماند. وقتی نوزاد بود و بعد نوجوان شد؛ از الوهیتش کاسته نشد. بلکه کتاب مقدس به وضوح، رشد انسانی او به لحاظ عقلانی و عاطفی را در حال رسیدن به بلوغ نشان می دهد. (لوقا ۲: ۵۲) عیسی در سه ماهگی، از دانش سی سالگی خود برخوردار نبود. باید زندگی را با ناآگاهی از محیط اطرافش آغاز می کرد. باید یاد می گرفت که فکر کند و صحبت کند، چنانکه باید چهار دست و پا رفتن و راه رفتن را یاد می گرفت. باید رشد می کرد و به هویتش پی می برد؛ در حالی که مغزش رشد می کرد و می توانست به خودش بیندیشد. انسان شدن او صرفاً بدین معنا نبود که شخص دوم تثلیث با دست و پا مجسم شد. او ذهنش را هم تسلیم محدودیت های انسانی کرد. بسیار دشوار است که فکر کنیم نوزادی که در آخور بود، خدا

بود؛ اما خودش نمی‌دانست که خداست. شاید عجیب باشد که تصور کنیم عیسی در کودکی، برای اولین بار متوجه شد که تقریباً برخلاف پسران دیگر است، چون مسیح کاملاً انسانیت خود را پذیرفت، پس باید خودش را تسلیم رشد طبیعی انسانی می‌کرد.

وقتی عیسی بالغ می‌شد، به‌طور فزاینده از الوهیتش آگاه بود. احتمالاً مریم همه‌ی رویدادهای معجزه‌آسای تولد عیسی را به او توضیح داده بود. ما می‌دانیم که او حتی در زمانی که یک پسر بچه بود، درک قابل توجهی از عهدعتیق داشت؛ پس دیده بود و درک کرده بود که زندگی‌اش همه‌ی این وعده‌ها را به تحقق می‌رساند. از طریق این خودآگاهی فزاینده، رابطه‌ی منحصربه‌فرد و نزدیکی با پدر داشت؛ رابطه‌ای که شبیه رابطه‌ی ما نیست.

این برای ما یک راز است که نمی‌دانیم عیسی به چه اطلاعاتی به‌عنوان انسان دسترسی داشت و به چه چیزهایی دسترسی نداشت. بعضی از مثال‌های کتاب مقدس نشان می‌دهند که او دانش مافوق‌طبیعی داشت (به‌عنوان مثال، پیش از ملاقات با زن سامری، می‌دانست که او پنج شوهر دارد^۴)، اما به شاگردانش می‌گوید فقط پدر می‌داند که او برای دومین بار، چه زمانی به زمین بازخواهد گشت (مرقس ۱۳: ۳۲). ما چگونه به‌درستی درک می‌کنیم که تجسم انسانی حکمت می‌توانست بی‌خبر باشد؟ باید محدودیت‌های انسانی را که عیسی بر خود گرفت، به یاد آوریم. او خودش را تسلیم ذهنی کرد که رشد می‌کرد و از تمامی حقوقش به‌عنوان خدا استفاده نکرد. از تمامی حقوقش برای عالم مطلق بودن، استفاده نکرد، بلکه وقتی در زمین بود و مانند همه‌ی انسان‌های دیگر رشد می‌کرد، توانایی خود را برای آگاهی از همه‌چیز، در هر زمان، محدود کرد.

عیسی در ماهیت الهی‌اش از همه‌چیز خبر داشت؛ اما خودش حق و حقوق الهی‌اش را محدود کرد و توانست انسانیت کاملش را بپذیرد. الهیدان، دونالد مکلئود، این موضوع را خلاصه کرده: «مسیح باید تسلیم آگاهی وابسته و نسبی می‌شد. باید یاد می‌گرفت که بدون آگاهی، از همه‌ی حقایق اطاعت کند و بدون در اختیار داشتن همه‌ی اطلاعات، ایمان داشته باشد. باید از تسلی حاصل از علم مطلق پیشی می‌گرفت.»^۵ عیسی در انسانیتش، باید مانند ما به پدر آسمانی‌اش اعتماد می‌کرد.

عیسی مکرراً درباره‌ی این صحبت کرد که فقط کاری را انجام می‌دهد که پدر از او خواسته که انجام دهد یا بگوید. او گفت، «پسر نمی‌تواند از خود کاری انجام دهد مگر

آنچه که می‌بیند پدر انجام می‌دهد. هرچه پدر می‌کند پسر هم می‌کند.» (یوحنا ۵: ۱۹ - ۲۰؛ همچنین به یوحنا ۷: ۱۶؛ یوحنا ۱۲: ۴۹ نیز مراجعه کنید.) عیسی از اراده‌ی پدرش آگاه بود، چون پدرش آن را بر او آشکار کرده بود. گناهی که در قلب و ذهن ما نفوذ می‌کند، مانع از این می‌شود که مستقیماً از پدر بشنویم. گناه ما، ما را از خدا جدا می‌کند. این دلیل اصلی خدا برای اعطای کلام مکتوبش است تا مستقیماً و درست با ما صحبت کند. اما عیسی، آن کلمه بود که جسم گردید و در اتحاد کامل با پدر و روح القدس بود. او با گناه لکه‌دار نشد، بنابراین می‌توانست مستقیماً و مرتباً از پدر مکاشفه بگیرد. مکاشفه‌ی مستقیم از دانش مافوق طبیعی پدر، از کلمات، افکار و اعمال عیسی پیشی می‌گرفت. مکاشفه‌ی مستقیمی که به عیسی می‌رسید، از جانب پدر بود؛ چون او با روح القدس هدایت می‌شد.

عیسی کاملاً انسان بود. رشد کرد و پرورش یافت و کاملاً از اراده‌ی پدر اطاعت کرد. باید این‌گونه می‌شد. اِسْتِفان و لوم می‌نویسد، «ما بدون تولد انسانی، رشد و پرورش کامل پسر، نجات‌دهنده‌ی کاملی نداشتیم که مرگ فداکارانه‌اش، بخشش کامل گناهان ما را فراهم کند و همدردی‌اش به ما کمک کند که با قدرت این بخشش زندگی کنیم. زندگی ظاهری مسیح، بر اساس اصطلاحات کتاب مقدس به ما نشان داده شده که او با ماهیت کامل انسانی به این دنیا آمد تا به‌عنوان انسان، هر آنچه را که خدا خواسته بود و برای بشر برنامه‌ریزی کرده بود، انجام دهد.»^۶ زندگی انسانی عیسی در بی‌گناهی، که به‌عنوان یک نوزاد رشد کرد و پسر بچه شد و بعد مرد شد، نیازهای لازم برای نجات ما را به تحقق رساند و کمکی را فراهم کرد که قوم خدا برای پیروی از او نیاز دارند.

خدای ذاتی و متعال

برای مذاهبی همچون اسلام و بعضی از فرقه‌های سیک‌ها، خدا به معنای کسی است که بسیار دور، غیرشخصی و کاملاً جدا از زندگی و وجود انسان‌هاست. بسیاری در این مذاهب استدلال می‌کنند که خدا برخلاف ماست، هرگز نمی‌توانیم بدانیم که او واقعاً چه شکلی است. ما به‌عنوان موجودات فانی، هرگز نمی‌توانیم به حضور او برویم یا او را شخصاً بشناسیم. مسلمانان استدلال می‌کنند که نمی‌توانیم در زندگی کنونی مطمئن شویم

که نهایتاً خدا را خشنود کرده‌ایم و در آسمان پذیرفته خواهیم شد. آن‌ها معتقدند که انسان نمی‌تواند از فکر خدا آگاه شوند، چون خدا بسیار متفاوت از انسان است.

برخلاف آن، در بعضی مذاهب دیگر، غالباً خدا بسیار نزدیک در نظر گرفته می‌شود. در بسیاری از فرهنگ‌ها، مردم خدا را آن‌قدر نزدیک توصیف می‌کنند که می‌گویند او در ماست و بخشی از همه‌ی چیزهای اطراف ماست. هندوها معتقدند که یک چیز الهی در همه‌چیز هست. در فرهنگ غرب، کسانی که خودشان را روحانی می‌دانند، حضور خدا را ذاتی و درونی توصیف می‌کنند. مسیحیان آزادی‌خواهی همچون الهیدان قرن نوزدهم، فردریک شلایرماهر می‌گویند، جهان در خدا آمیخته شد و تمایز طبیعی بین مخلوق و خالق وجود ندارد.^۷ شلایرماهر بر نسل‌های زیادی از الهیدانان آزادی‌خواه تأثیر گذاشت. او چیزی فراتر از حضور مطلق خدا را استدلال می‌کرد و تعلیم می‌داد که خدا در همه‌چیز هست و بخشی از همه‌چیز است. یکی از هم‌عصران او از اسکاتلند به نام دبلیو. رابرتسون اسمیت به انکار الوهیت عیسی متهم شد و این‌گونه پاسخ داد، «چگونه می‌توانند مرا به چنین چیزی متهم کنند؟ من هرگز الوهیت هیچ انسانی را انکار نکردم، چه رسد به اینکه الوهیت عیسی را انکار کنم.»^۸

قطعاً اشعیای نبی، حضور خدای قدوس را در همه‌جا و همه‌ی انسان‌ها توصیف نمی‌کند. او رویایی دید که صرافین، خدای قدوس را پرستش می‌کردند که بر روی تختش نشسته بود و واکنش او، ترس بود. او فریاد زد: «وا بحال من که هلاک شدم، زیرا شخص ناپاک هستم و در بین مردمی که لب‌های ناپاک دارند زندگی می‌کنم. اما چشمان من پادشاه را که خداوند قادر مطلق است دیده‌است!» (اشعیای ۶: ۵) نگرش او برای رفتن به حضور خدای قدوس، یک نگرش سطحی نبود. بلکه بلافاصله متوجه شد که گناهش، او را در حضور خدا محکوم می‌کند. موسی هم که مستقیماً با خدا صحبت کرد، به این بخش از شخصیتش پی برد؛ مخصوصاً بعد از اینکه خدا به موسی گفت که هیچ‌کس نمی‌تواند روی او را ببیند و زنده بماند (خروج ۳۳: ۲۰). پولس نیز این جنبه‌ی متعال خدا را به تیموتائوس توضیح داد و نوشت که خدا «در نوری ساکن می‌باشد که ناممکن است کسی به آن نزدیک گردد و هیچ‌کس هرگز او را ندیده و نمی‌تواند ببیند.» (اول تیموتائوس ۱۶: ۶) بعید است که حضور خدا به‌طور سطحی در بین ما ساکن باشد، حضور

بی واسطه‌ی خدا در کتاب مقدس، باعث وحشت گناهکاران می‌شود. ناداب و ابیهو که از دستورالعمل‌های خدا برای قربانی در مذبح او ناطاعتی کردند، بلافاصله به خاطر آن مُردند (لاویان ۱۰)؛ و قطعاً این درباره‌ی بی‌توجهی در نزدیک شدن به حضور خدا شهادت می‌دهد.

اما ما در عیسی با الوهیتی رویارو می‌شویم که به‌طور برجسته، متعال و ذاتی است. او خدای کامل و مقدس است که از ازل وجود داشت، ولی به ما نزدیک شد و حتی مانند ما شد. ادغام دو ماهیت عیسی در یک شخص، بدین معناست که یک وجودی را داریم که بی‌نهایت پیچیده و زیباست و می‌توانیم او را پرستش کنیم. او که متعال و ذاتی است، زیبایی و شکوهی را نمایان می‌کند که با هیچ خدا یا انسان دیگری قابل مقایسه نیست.

خدایی که در دوردست‌هاست نمی‌تواند اشتیاق عمیق جان ما را برای شناخت خدا و شناخته شدن توسط خدای شخصی ارضا کند. همچنین، جان ما برای پرستش کسی آفریده شده که بسیار شکوهمندتر از مؤدب‌ترین و خیرخواه‌ترین افرادی است که می‌شناسیم. محبت خدا را هم به این شکوه و جلال بیفزایید. خدا به خاطر محبت عمیقش نسبت به ما، پسرش را فرستاد که تا ابد، ماهیت انسانی را به‌طرز مرموزی بر خود بگیرد. این خدای ماست. او خودش را از ما دور نمی‌سازد و نسبت به خلقتش بی‌توجه نیست؛ بلکه قطعاً عادی و معمولی هم نیست. این چه افتخاری است که می‌توانیم این خدا را شخصاً بشناسیم!

بیا و این راز شگفت‌انگیز را ببین

با ظهور پادشاه

او که در آسمان ستایش می‌شد

در انسانیت ضعیف محروم شد

اکنون نور حیات

به اشتیاق و تاریکی ما تابیده

به مسیح نگاه کن، او که برترین است

جسم پوشید تا ما را فدیة دهد^۹

خدا را شکر که می‌توانیم این خدای ذاتی و متعال را تا ابد پرستش کنیم!

خدا-انسان ابدی

در صفحات قبلی، مثالی زدم که در تفکر درباره‌ی خدای تجسم یافته به شما کمک کند و آن را به رئیس شرکتی تشبیه کردم که وانمود می‌کند کارمند جدید است. هشدار دادم که این مثال به‌طور محدود این مفهوم را منتقل می‌کند که خدا، انسان شد. اگرچه امیدوارم به توضیح این مفهوم کمک کرده باشد که وقتی عیسی، انسان شد؛ از حق و حقوق خدایی خود استفاده نکرد؛ اما متأسفانه این مثال نمی‌تواند به درک این موضوع کمک کند که وقتی عیسی ۲۰۰۰ سال پیش، انسانیت را بر خود گرفت، تا به امروز آن را نگه داشته است. رؤسای رئیس نام‌محسوس، پس از ضبط برنامه، به‌عنوان رئیس شرکت به کارشان بازگشتند. اما عیسی تا ابد، کاملاً خدا و کاملاً انسان باقی ماند.

الان که این کتاب را می‌خوانید، عیسی در آسمان بر همه‌چیز سلطنت می‌کند (متی ۱۸:۲۸؛ اول قرن‌تیاں ۱۵:۲۵؛ افسسیان ۱:۲۲؛ مکاشفه ۱:۴-۵) و منتظر زمان مقرر است تا به زمین بازگردد و همه‌ی مقدسینش را تا ابد دورِ هم جمع کند. این کار را با بدن جلال یافته و جسمانی‌اش انجام می‌دهد. قالب انسانی او مانند لباسی نبود که بپوشد و بعد از بازگشت به آسمان، از تن بیرون کند. بعد از ضبط برنامه، آن را کنار نگذاشت یا به جایگاه روحانی‌اش بازنگشت. یوحنا نوشت که کلمه، جسم گردید؛ نه‌اینکه موقتاً جسم پوشید. وقتی پولس برای تیموتائوس می‌نوشت، به جایگاه کنونی عیسی اشاره کرد، «یک خدا و یک واسطه بین خدا و انسان وجود دارد، یعنی شخص عیسی مسیح.» (اول تیموتائوس ۲:۵)

عیسی به‌عنوان خدا-انسان تا ابد به این شکل باقی خواهد ماند. در هنگام صعودش، وقتی شاگردان به آسمان نگاه می‌کردند، فرشتگان به آن‌ها اطمینان دادند که او «همان‌طوری که بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق بازخواهد گشت.» (اعمال ۱:۱۱)

یک روز با بدن جلال یافته‌اش بازخواهد گشت تا عروس محبوبش را گردآوری کند. ما برای بازگشت او و تبدیل نهایی خود با بدنی مانند بدن جلال یافته‌ی عیسی انتظار می‌کشیم. «ما تابع کشور آسمانی و منتظر آمدن عیسی خداوند هستیم که به‌عنوان نجات‌دهنده از آسمان می‌آید. او طوری بدن‌های ضعیف و فانی ما را تغییر خواهد داد تا

به بدن پُرشکوه او شباهت یابد و این کار را با قدرتی که همه چیز را تحت فرمان او می آورد انجام خواهد داد.» (فیلیپیان ۳: ۲۰-۲۱) همه ی کسانی که در مسیح هستند، یک روز بدن جلال یافته ای همچون بدن عیسی خواهند داشت. ما از همه ی چیزهایی که در پی دارد، آگاه نیستیم؛ اگرچه می توانیم به درستی فرض کنیم که بدن جدید ما از عواقب گناه؛ همچون بیماری و فساد آزاد خواهد شد.

پسر خدا از ازل بود و تا ابد در بدن جلال یافته که به شباهت آدمیان درآمده، خواهد بود. این خدایی است که به طور افراطی محبتش را به ما نشان داده است. خدای قادر مطلق و مقدس که می توانیم با اطمینان پرستش کنیم، چون تا ابد به ما نزدیک شده است.

نجات دهنده ی ابدی ما، خدایی در دوردست ها نیست که از دنیایی که آفریده، جدا باشد. او به ما نزدیک شده و وعده می دهد که نزدیک بماند. به عنوان خدا-انسان ابدی، دوست ما و مدافع قدرتمند ماست. با ضعف های ما همدردی می کند، ولی آن قدر قوی و قدرتمند است که بر آن ها غلبه می کند. هیچ دوستی مانند عیسی نیست.

عیسی، چه دوستی برای ماست

وقتی ماهیت دوگانه ای را که مختص به عیسا است، بیشتر درک می کنیم؛ کاربرد آشکارش این است که دعای ما اوج می گیرد. وقتی عمق همدلی عیسی و محبتش را نسبت به خودمان درک می کنیم؛ اینکه او تا ابد خدا-انسان خواهد ماند؛ باید همه ی نیازهای مان را از خدا بطلبیم. عیسی در نزدیکی به ما، همه ی مشکلات ما را درک می کند. وقتی آزادی برای درخواست از او، با قدرت او برای پاسخ به دعا های ما همراه شود، نتیجه ی نهایی باید یک دعای پویا باشد. باید با شجاعت دعا کنیم. باید دعا های بزرگ را نزد خدای بزرگی ببریم که ما را بی نهایت محبت کرده است. باید دعا کنیم که جلال او زمین را پُر سازد. باید دعا کنیم تا کسانی که نجات نیافته اند، احیا شوند و هزاران نفر به عیسی ایمان آورند. باید دعا کنیم که خدا در ما و از طریق ما در مناطق نفوذی ما کار کند.

کشیش، فیل ریکن درباره ی جلسه ی دعایی در کلیسای گیلکومستون جنوبی در آبردین صحبت می کند که کارآموزی خود را به سرپرستی مرحوم ویلیام استیل در آنجا انجام داد. شب های شنبه، شصت تا هفتاد نفر از اعضای این کلیسا برای دعا جمع می شدند تا برای

«اسکاتلند، جزایر بریتانیا، بعضی از قاره‌های دیگر دعا کنند. حتی بعد از دو ساعت دعا، غالباً آقای استیل، جلسه را با احساس تأسف از اینکه نتوانستند برای بعضی از قاره‌ها دعا کنند، به پایان می‌رساند.» ریکن نوشت که معمولاً اعضای کلیسا به خاطر جواب دعاهایی همچون فروپاشی امپراطوری شوروی شکرگزاری می‌کردند. ریکن نوشت، «من وسوسه می‌شدم که یکی از آن‌ها را به گوشه‌ای ببرم و بگویم، «می‌دانی، این موضوع بسیار پیچیده است. به اقتصاد جهانی و مسابقه‌ی تسلیحاتی بین ملت‌ها و شکست روحانی کمونیسم مربوط می‌شود. چیزی بیش از دعای تو لازم بود تا دیوار برلین فرو ریزد.» وسوسه می‌شدم که این چیزها را بگویم؛ اما بسیار آگاه بودم. چه کسی می‌تواند بگوید یک کلیسای دعاکننده، واقعاً در امور دنیا چه نقشی دارد؟^{۱۰} در روز آخر، وقتی همه‌چیز برای ما آشکار می‌شود، احتمالاً متحیر می‌شویم از اینکه دعای ما چقدر تأثیرگذار بوده؛ و حتی متحیر می‌شویم از اینکه وقت کمی را به دعا اختصاص داده‌ایم.

عیسی چه دوستی برای ماست

همه‌ی گناهان و غم‌های ما را متحمل شد!

این چه افتخاری است که

همه‌چیز را در دعا نزد خدا ببریم.

آه، چه آرامشی را غالباً از دست می‌دهیم،

آه، چه درد بیهوده‌ای را متحمل می‌شویم،

فقط به خاطر اینکه همه‌چیز را

در دعا نزد خدا نمی‌بریم!^{۱۱}

سؤالات

کلمه جسم گردید

الهی‌دانان زیادی در تلاش برای تفهیم ماهیت دوگانه‌ی عیسی منحرف شده‌اند؛ اما کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که او خدای کامل و انسان کامل است. اصطلاح الهیاتی برای ماهیت شخصی و دوگانه‌ی عیسی، اتحاد ذاتی است.

۱. چگونه این حقیقت که پسر خدا جسم گردید، می‌تواند همکارتان را تسلی دهد؟
۲. در تاریخ کلیسا، مردانی هستند که دیگران را به‌سوی اعتقادات ارتدادآمیز درباره‌ی ماهیت عیسی منحرف کرده‌اند. کلیسای اولیه غالباً باید جلسه تشکیل می‌داد تا به ایده‌های معروف رسیدگی کند و ببیند که آیا با کتاب مقدس هم راستا هستند یا خیر. یکی از این مردان را انتخاب کنید و به‌تنهایی درباره‌ی آن‌ها تحقیق کنید: آریوس، آپولیناریس، نسطوریوس، یوتیکیس. او درباره‌ی خدای کامل و انسان کامل بودن عیسی چه تعلیم نادرستی داد؟ واکنش کلیسای اولیه نسبت به تعلیم او چه بود؟ آیا امروز کلیساهایی هستند که هنوز بقایای الهیات کاذب او را تعلیم می‌دهند؟

۳. شورای کالسدون، ماهیت دوگانه‌ی عیسی را به‌عنوان خدای کامل و انسان کامل تصدیق کرد. آن‌ها چهار مورد را توصیف کردند: بدون سردرگمی، بدون تغییر، بدون تقسیم‌بندی، بدون جدایی. مفهوم هریک از این عبارات چیست؟

۴. فیلیپیان ۲: ۶-۷ به ما کمک می‌کند که ماهیت دوگانه‌ی عیسی را به‌عنوان خدای کامل و انسان کامل درک کنیم. این آیه بدین معنا نیست که عیسی، خود را از هر آنچه که او را خدا می‌ساخت، خالی کرد. این آیه چگونه این مفهوم را توضیح می‌دهد که عیسی خود را «خالی کرد» یا چنانکه یک ترجمه‌ی دیگر می‌گوید، «خود را هیچ ساخت»؟

۵. آیا توضیح شما در سؤال ۳، با ادراک کتاب مقدس درباره‌ی عیسی، خدای کامل و انسان کامل، متناسب است؟ آیا با توجه به دوران کودکی عیسی، منطقی به نظر می‌رسد؟ دوران جوانی او؟ دوران بلوغ او؟
۶. در بعضی مذاهب، خدا برای انسان‌ها، دور و ناشناخته است. برای عده‌ای، خدا بسیار نزدیک است؛ او در ما، در میان ما و در همه‌ی بخش‌های خلقت است. چگونه اتحاد ذاتی مسیح، اشتیاق ما را برای خدایی غیر از ما (تعالی)، که شخصاً با ما در تعامل است (ذاتی، درونی)، به تحقق می‌رساند؟
۷. عیسی در آسمان است. حتی اکنون هم خدای کامل و انسان کامل است. چگونه می‌توانید خدا را به خاطر این حقیقت شکر کنید؟

۱. بعضی از آیات کتاب مقدس، ادعای عدم وجود تثلیث را رد می‌کنند؛ اما خدا صرفاً در قالب‌های مختلف و زمان‌های مختلف ظاهر می‌شود. همه‌ی مراجع مربوط به خدا، خواه با پسر یا درباره‌ی پسر صحبت می‌کنند (متی ۱۷:۳؛ متی ۱۷:۵؛ لوقا ۳:۲۲؛ مرقس ۹:۷؛ لوقا ۹:۳۵) یا پسر نزد پدر دعا می‌کند (یوحنا ۱۱:۴۱-۴۲؛ یوحنا ۱۲:۲۸؛ یوحنا ۱۷؛ لوقا ۲۳:۳۴؛ متی ۲۷:۴۶؛ مرقس ۱۵:۳۴؛ لوقا ۲۳:۴۶)، شواهدی علیه مودالیسم است.

۲. <http://www.apuritansmind.com/creeds-and-confessions/the-chalcedonian-creed-circa-451-a-d/>

۳. مرجع بالا.

۴. یوحنا ۴:۱۸؛ همچنین به لوقا ۲:۴۷؛ یوحنا ۱:۴۷؛ یوحنا ۱۱:۱۴؛ متی ۱۷:۲۷؛ لوقا ۴:۵-۶؛ مرقس ۱۴:۱۳ مراجعه کنید.

۵. مک‌لئود، شخص مسیح، صفحه‌ی ۱۶۹.

۶. استفان جی. ولوم، تجسم خدای پسر: آموزه‌ی مسیح (ویتون، ایلینویز: راه صلیب، ۲۰۱۶)، صفحه‌ی ۲۱۲.

۷. ویلکاکس، تایس و کلسی، تأثیرات شلایر ماهر بر تفکر و زندگی مذهبی آمریکا، جلد ۱ (یوجین، اورگان: انتشارات پیک‌ویک، ۲۰۱۳)، صفحه‌ی ۲۶۴.

۸. میلر اریکسون، الهیات مسیحی (گرنند ریپدز، میسوری: بیکر، ۲۰۱۳)، صفحه‌ی ۶۷۵.

۹. «بیا این راز شگفت‌انگیز را ببین»، مت پاپا، مت باسول، میشل بلیکر، ۲۰۱۳.

۱۰. یادداشت چهارم مارکس. فیل ریکن. ۲۱ ژوئن، ۱۸۵۵.

<https://www.9marks.org/article/praying-as-a-church-for-the-world-and-your-city/>

۱۱. «دوست عیسی»، جوزف ام. اسکریور، ۱۸۵۵.

بخش ۲

عملِ مسیح

فصل ۷

وعددها به تحقق رسید:

عمل مسیح

اخيراً شما با یادآوری گناهان گذشته، دچار احساس گناه و شرم شده‌اید. به‌سختی ایمان دارید که خدا واقعاً توانست شما را به خاطر بعضی از کارهایی که انجام داده‌اید، ببخشد. دائماً از گذشته‌تان پشیمان هستید و از خدا استدعا می‌کنید که شما را ببخشد. امیدوارید که نهایتاً شما را ببخشد و تا ابد مجبور به حمل این بارها نباشید؛ اما تا زمانی که این واقعیتِ زندگی شماست، نمی‌دانید چقدر طول می‌کشد تا به این آزادی دست یابید.

سم کِندریکز، ورزشکار پرش با نیزه‌ی آمریکا در المپیک، اخیراً ششمین عنوان قهرمانی در فضای باز را به‌طور پیوسته به‌دست آورد و به رکورد جدید بلندترین پرش با نیزه که توسط یک آمریکایی در تاریخ ثبت شده، دست یافت. وقتی این فصل را می‌نوشتیم، او دومین قهرمانی جهانی خود را به‌دست آورد. شاهکاری که فقط یک ورزشکار دیگر در پرش با نیزه، به آن دست یافته بود. هزاران نفری که مسابقات دوش را دنبال می‌کنند، سم را به خاطر دستاوردهای برجسته‌اش در ورزش و برخورد مثبتش به‌عنوان یک رقیب تحسین می‌کنند. ویدئوی پُربیننده‌ی المپیک سال ۲۰۱۶، یکی از دلایل طرفداران بسیار زیاد و وفادار اوست. وقتی او برای آخرین بار پرش‌های آماده‌سازی خود را پیش از مسابقه انجام می‌داد، سرود ملی آمریکا به احترام پیروزی یکی از اعضای تیم آمریکایی در استادیوم المپیک نواخته شد. سم که مأمور ذخیره‌ی ارتش بود، از دویدن بازایستاد و نیزه‌اش را روی زمین گذاشت و بلافاصله در مسیر مسابقه، آماده‌باش ایستاد و تمرین پرش نهایی خود را از دست داد. از کاخ سفید، رئیس‌جمهور در ملأعام، این میهن‌دوستی و عملکرد او را تصدیق کرد و هزاران نفر او را تشویق کردند که کشورش را بیش از خودش گرامی داشت. دوستان من، سم را می‌شناسند، چون خواهرزاده‌ی من است. آن‌ها صبورانه به افتخارات من درباره‌ی او گوش کرده‌اند و مطالب ارسالی مرا در رسانه‌های اجتماعی که به‌طرز شرم‌آوری افراط کرده‌ام، دوست داشتند و موفقیت او را با من جشن گرفتند.

ما در این کتاب با دقت به شخص عیسی رسیدگی کردیم. اکنون می‌خواهیم به دستاورد عیسی بپردازیم. اگر این کتاب درباره‌ی خواهرزاده‌ام بود، در اینجا ورزش پرش با نیزه و شاهکار شگفت‌انگیز سم در پرش بیست پایی را که فقط با تکیه بر یک نیزه‌ی فایبرگلاس بود، تجزیه و تحلیل می‌کردیم. به هدف (پرتاب بدنش به سمت دیگر میله‌ی افقی) و روش قابل توجه سم در انجام این کار رسیدگی می‌کردیم. لحظه‌ی پیروزی در این ورزش، زمانی است که شخص از بلندترین میله، بدون افتادن میله عبور کند؛ اما اگر می‌خواستیم درباره‌ی پیروزی‌های سم بحث و گفتگو کنیم، فقط درباره‌ی ارتفاع میله با شما صحبت نمی‌کردم. درباره‌ی طول نیزه‌ی او، طرز قرار گرفتن دست‌هایش بر روی نیزه و مربی او (شوهر خواهرم!) با شما صحبت می‌کردم. اگرچه خود سم کاملاً با دستاوردهایش آمیخته شده، اما می‌توانیم با دقت و جداگانه بر هریک از آن‌ها تمرکز کنیم.

این کتاب درباره‌ی چیزی بزرگ‌تر از شاهکار جسمانی یک انسان است. این درباره‌ی کار عیسی، خدا-انسان؛ از طریق زندگی، مرگ و رستاخیزش است؛ درباره‌ی کارکنونی او در حال سلطنت در آسمان است. او چیزی ارزشمندتر از مدال المپیک به‌دست آورد. مصالحه‌ی ابدی خدای یگانه، حقیقی و قدوس با انسان‌های گناهکار را به‌دست آورد. بعد از رسیدگی به هویت عیسی، این بخش از کتاب، دستاوردهای او را توصیف خواهد کرد؛ چگونه این کار را انجام داد و هدف نهایی او از انجام این کار چه بود.

تناقض در مرکز

در مرکز ایمان مسیحی، یک تناقض پُر جلال وجود دارد. شخص بی‌گناه رنج کشید تا شخص گناه‌کار را فدیة دهد. فروتنی و شرم، منجر به ستایش و پرستش شد. و به خاطر مرگ، حیات هست. این پیغامی که ظاهراً ناهماهنگ و پیروزمند است، اصلِ ایمان مسیحی است: به خاطر مرگ عیسی می‌توانیم از حیات ابدی با خدا برخوردار شویم.

از آغاز آفرینش، انسان‌ها به خاطر این پیغام از هم جدا شده‌اند؛ البته که مشاجرات، فقط به خاطر مذهب نیست. مردم به خاطر مسائل زیادی از هم جدا شده‌اند. شاید به یاد دارید که چند سال پیش، «یک ماجرا، این سیاره را به دو قسمت تقسیم کرد»^۱، چون اینترنت به خاطر رنگِ یک پیراهن ساده آشفته شد. ظاهراً کل دنیا در رسانه‌های اجتماعی درباره‌ی «این پیراهن» صحبت می‌کردند. اگرچه میلیون‌ها نفر تصویر یکسانی را می‌دیدند؛ اما یک عقیده‌ی کلی درباره‌ی آبی و سیاه بودنِ این پیراهن یا سفید و طلایی بودنِ آن وجود نداشت. نیمی از دنیا این پیراهن را به یک رنگ می‌دیدند و نیمی دیگر، به رنگ دیگر. این پیراهن در رنگ‌های مختلف ظاهر می‌شد و به بیننده بستگی داشت (ظاهراً به پیوندهای عصبی او مربوط می‌شد). بعداً خیاط پیراهن تأیید کرد که در واقع، این پیراهن، آبی و سیاه بود؛ علی‌رغم اصرارِ هزاران نفری که پیراهن سفید و طلایی را در این تصویر دیدند. در واقع، اگرچه من سرسختانه مدافع سفید و طلایی بودم، اما توانستم از این بحران هستی‌گرایانه‌ی هزاران ساله اجتناب کنم. (رنگ چیست؟ حقیقت چیست؟ آیا زندگی اهمیتی دارد، وقتی حتی نمی‌توانیم رنگ یک پیراهن را تشخیص دهیم؟!)

هر کس، نسبت به زمانی که به سراغ تصویر هیجانی و پُربیننده‌ی اینترنتی می‌رود، باید با هوشیاری بیشتر تصمیم بگیرد که با نگاه کردن به صلیب چه می‌بیند. کتاب مقدس، صلیب و مرگ عیسی را موضوع اصلی ایمان مسیحی نشان می‌دهد. این ایمانی که پیروزی و ظفر را اعلام می‌کند، قدرت نظامی یا ملت‌های فاتح را ستایش نمی‌کند؛ بلکه به مرگ دردناک و شرم‌آور شخصیت اصلی ما افتخار می‌کند. پیغام مسیحی، پیغام پادشاه خدمتگزار است. مرگ او نتایجی را به همراه داشت که شاید در ابتدا دور از عقل به نظر برسد. ما زیر شریعت نیستیم، چون عیسی از هر کلمه‌ی شریعت اطاعت کرد. آزادی ما به خاطر دستگیری او بود. او گناه ما را بر خود گرفت و آن را با عدالت کاملش معاوضه کرد.

کتاب مقدس بدون شرمساری تعلیم می‌دهد که اگرچه دنیا، صلیب را حماقت می‌داند؛ اما این در واقع، حکمت و قدرت بی‌پایان خدا را نشان می‌دهد (اول قرن‌تیاں ۱: ۲۳-۲۴). «پیام صلیب برای آنانی که در راه هلاکت هستند، پوچ و بی‌معنی است ولی برای ما که در راه نجات هستیم، قدرت خداست.» (اول قرن‌تیاں ۱: ۱۸) طرز نگرش شما به صلیب، به چیزی بیش از پیوندهای عصبی شما مربوط است. فقط زمانی می‌توانید قدرت صلیب را ببینید که چشم روحانی را برای دیدن حقیقت صلیب دریافت کرده باشید. مسیح با زندگی و مرگش بر روی صلیب، نجات را برای قومش به‌دست آورد؛ قومی که هرگز نمی‌توانستند به‌تنهایی آن را به‌دست آورند. ما عمل مصالحه‌ی خدا با انسان را کفاره می‌نامیم. کفاره، موضوع اصلی صلیب و ایمان مسیحی است.

احیای هماهنگی

اخیراً یکی از دوستان مسلمانم، بحثی را درباره‌ی انجیل، با من و یکی از دوستان عزیزم آغاز کرد. دوست مسلمان ما گفت مجذوبِ تعالیم عیسی شده است. او گفت که می‌خواهد از عیسی و تعالیمش پیروی کند؛ اما درباره‌ی صلیب و رستاخیز با ما مخالفت کرد. اگرچه ظاهراً عیسی را دوست داشت، اما کاملاً معتقد بود که در تعالیم اسلامی، عیسی فقط یک پیامبر بود و بر روی صلیب نمرُد. این مرد با مرگ عیسی مخالفت می‌کرد و گفت ترجیح می‌دهد صرفاً بر زندگی عیسی تمرکز کند. دوست من به‌درستی پاسخ داد که مصلوب شدن را نمی‌توان از تعلیم عیسی جدا کرد. تعالیم عیسی در مرگش به اوج رسید. عیسی مکرراً

به شاگردانش تعلیم داد که «می‌بایست به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ، سران کاهنان و علمای دین یهود رنج بسیار ببیند و کشته شود و روز سوم زنده گردد.» (متی ۱۶: ۲۱) عیسی به عنوان انسان به زمین نیامد که فقط تعلیم دهد. او آمد که بمیرد.

مسیح، مرکز مسیحیت است. نقطه‌ی اوج زندگی مسیح، مرگ او بر روی صلیب است. ما نمی‌خواهیم تعالیم و الگوی او را نادیده بگیریم؛ پس نباید مرگ کفاره‌ای او را نادیده بگیریم. هدف زندگی او در زمین، به عنوان یک انسان، این بود که به جای قومش بمیرد. مفهوم اولیه‌ی کلمه‌ی کفاره، به احیای هماهنگی بین طرفینی که از هم جدا شده‌اند، اشاره می‌کند. کفاره‌ی مسیح، احیای رابطه‌ی خدا و قومش بود. این عمل، راه را برای گناهکاران مهیا کرد که توسط خدای قدوس پذیرفته شوند. درک عمل کفاره‌ای مسیح، پایه‌ی ایمان به خبر خوشی است که به گناهکاران اعلام شده است. این یک مسئله‌ی ثانویه یا چیزی نیست که بتوانیم با آن مخالفت کنیم و همچنان به یک انجیل تکیه کنیم. صلیب، مرکز پیغام مسیحی است.

البته همه‌ی انسان‌ها با موضوع اساسی ایمان مسیحی موافق نیستند. دوست مسلمان من موافق نبود که برای پذیرش حیات ابدی عیسی باید مرگ کفاره‌ای او را بپذیرد. الهیدانان آزادی‌خواه هم غالباً درباره‌ی اولویت مصلوب شدن در ایمان مسیحی مخالفت می‌کنند. در عوض، آن‌ها هم بر تعالیم و الگوی عیسی تأکید می‌کنند. شاید تحت فشار هستند تا مسیحیتی را به دنیا نشان دهند که در مقایسه با مسیحیتی که بر محور صلیب خونین است، از خشونت یا شرم کمتری برخوردار است. یا شاید نمی‌خواهند به شنوندگان خود بگویند که آن‌ها گناهکارانی هستند که به نجات‌دهنده نیاز دارند. به جای اینکه درباره‌ی رنگ پیراهن بحث کنند، درباره‌ی سبک و اندازه و موقعیت‌های مناسب برای پوشیدن این پیراهن بحث می‌کنند. این‌ها مسائل ثانویه‌ی خوبی برای صحبت درباره‌ی پیراهن است، اما به سؤال اولیه‌ی رنگ لباس پاسخ نمی‌دهند. ایمان مسیحی هم که بر بردباری عیسی یا حکمت او یا توانایی رهبری قدرتمند او تأکید می‌کند، به سؤال چگونگی عادل شدن مردان و زنان گناهکار در نزد خدای قدوس پاسخ نمی‌دهد.

هماهنگی خدا و قومش به خاطر مرگ عیسی، پایه‌ی نجات ابدی ماست. مرگ عیسی، دلیل ما برای زندگی بدون محکومیت یا ترس است. این عدالت ما را فراهم می‌سازد و

بدین وسیله به حضور خدا می‌رویم. اسارت گناه ما را از بین برد. ما را با خدا آشتی داد و حیات ابدی را به ما می‌دهد. ما حقیقتاً تا ابد، عیسی را به خاطر این موضوع ستایش خواهیم کرد.

آن‌ها سرود نوی می‌سرائیدند: «تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری، و مهرهایش را باز کنی، زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر قبیله و زبان، از هر ملت و امت برای خدا خریدی.» (مکاشفه ۹:۵)

تصاویری برای یادآوری وعده

از آغاز آفرینش، خدا راهی را برای مصالحه‌ی خودش با انسان فراهم کرد. برای بخشش گناهکاران و صلح در این رابطه، قربانی خون لازم بود. «بدون ریختن خون، آمرزش گناهان امکان ندارد.» (عبرانیان ۹:۲۲) صلیب عیسی، عمل نهایی خونریزی برای بخشش گناهان قوم خدا بود. ما نباید شوکه شویم، چون این برای یهودیان قرن یکم هم شوکه‌کننده نبود. خدا پیشاپیش، تصاویری را برای کفاره‌ی گناه نشان داده بود؛ از زمان آدم و حوا که به نیاز خود برای مصالحه با خدا پی بردند. وقتی قوم خدا منتظر فرزند موعود بودند تا بیاید و دشمن‌شان را شکست دهد؛ باید قرن‌های بسیار با اطاعت و ایمان قربانی می‌دادند و از خدا طلب بخشش می‌کردند.

کودکان در جامعه‌ی عهد قدیم خدا، با این تصاویر زنده از ضرورت قربانی خون برای بخشش گناهان‌شان پرورش می‌یافتند. مرتباً می‌دیدند که بهترین بره‌ها پرورش می‌یافتند تا ذبح شوند. آن‌ها می‌دانستند که دست کاهنان در هنگام پاشیدن خون حیوان قربانی چه شکلی بود. با بوی هدایای سوختنی آشنا بودند و دودش را که از مذبح برمی‌خاست، دیده بودند؛ و با این ایمان بود که خشم خدا بر قومش ادامه نیابد.

در اردوگاه اسرائیل، کسی که خواهان بخشش خدا بود، باید یک بره‌ی مذکر بی‌عیب را به کاهن تقدیم می‌کرد تا او دستش را روی سر حیوان مُرده بگذارد و به خطاها اعتراف کند و گناه را از اسرائیلی‌ها به بره‌ی بی‌گناه منتقل کند. سپس، کاهن این بره را ذبح می‌کرد و آیین‌ها را انجام می‌داد تا مذبح را با خون بپوشاند. خون بره را بر دو طرف مذبح می‌پاشید، آن را در کفِ مذبح جمع می‌کرد و بر بالای مذبح، بر چهار «شاخ» می‌مالید.

سپس، کاهن، جسد بره را تکه تکه کرده و آن را بر روی چوبی که روی مذبح می‌سوخت، می‌گذاشت. وقتی بره به‌عنوان هدیه‌ی سوختنی می‌سوخت، «بوی مطبوعی» را برای خداوند تولید می‌کرد. اگر دستورالعمل‌های دقیق خدا برای مراسم و آیین‌ها، با ایمان انجام می‌شد، مردم را از گناهشان پاک می‌کرد و رابطه‌ی هماهنگ آن‌ها را با خدا احیا می‌کرد. کسانی که فریاد بره‌ی قربانی را می‌شنیدند، خونس را لمس می‌کردند، بوی دود هدیه‌ی سوختنی را استشمام می‌کردند و شعله‌هایی را می‌دیدند که این جسد را در برمی‌گرفت، قطعاً فکر نمی‌کردند که گناهشان در نظر خدا کوچک است.

خدا تصاویر سه‌بُعدی را با استفاده از حواس گوناگون فراهم کرد تا نشان دهد که نهایتاً چگونه با گناه برخورد می‌کند. این تصاویر می‌گفتند که چگونه یک روز، ذریت موعود حوا سرِ مار را می‌کوبد. خدا قربانی‌های روزانه‌ی گناهان، روزهای مقدس و خاص و مراسمی را برای این منظور فرمان داد. جشن فصح، جشن نان بدون خمیرمایه، روز نوبر محصول و عید برداشت محصول، بعضی از این روزهایی بود که خدا به‌وسیله‌ی آن درباره‌ی خودش و گناه آن‌ها به قوم تعلیم دهد. یک روز مقدس و خاص، از داوری خدا بر گناه و نقشه‌ی نجاتش برای گناهکاران، به‌طرز چشمگیری خبر می‌داد. روز کفاره، مقدس‌ترین روز سال بود؛ روزی که قوم خدا آشکارا روشهای رسیدگی خدا به قربانی گناه را می‌دیدند.

روز کفاره

خدا تصویر بسیار مهمی را درباره‌ی این عمل موعود به قومش داد؛ با استفاده از دو بز این کار را انجام داد. یک بز، نمادی از مجازات ازسوی خدا برای گناه بود و بز دیگر، نشان‌دهنده‌ی برداشتن گناه از قوم خدا بود. به اصطلاح الهیاتی، یکی نشان‌دهنده‌ی استمالت و دلجویی و دیگری کفاره بود. این دو نماد الهیاتی بزها، توصیفی از حمله‌ی مستقیم خدا به مشکل گناه نیز بود. روز کفاره^۲ منتظر روزی بود که خدا نهایتاً گناه را افشا و تا ابد نابود می‌کرد.

استمالت و دلجویی

ما در ریشه‌ی مجازات گناه توسط خدا، قلب اندوهگین او را می‌بینیم. وقتی خدا شرارت عظیم دنیا را در پیدایش ۶ بررسی کرد، «از اینکه انسان را آفریده و در روی زمین گذاشته بود، پشیمان و بسیار غمگین شد.» (پیدایش ۶:۶) دیدن سرکشی کسانی که حامل تصویر خدا بودند، او را دردناک و پشیمان کرد. از پیدایش می‌آموزیم که خشم خدا نسبت به گناه باعث شد که او کل دنیا را با سیل نابود کند و همه‌ی موجودات زنده‌ی روی زمین را که در رحمت و امنیت در کشتی نوح نبودند، نابود کند. وقتی آب‌های سیل خشک شد، شاید انتظار داشتیم که خشم خدا هم از بین برود. نوح به‌عنوان تنها نمونه‌ی حیات در زمین، از کشتی خارج شد و خلقت تازه و شروع تازه با خدا آغاز شد. اما فقط بعد از اینکه نوح برای خداوند یک مذبح ساخت و بعضی از حیوانات پاک را به‌عنوان هدیه‌ی سوختنی به او تقدیم کرد، خدا گفت دیگر هرگز زمین را به خاطر گناه انسان لعنت نخواهد کرد. نهایتاً این هدیه، خشم خدا نسبت به گناه را آرام کرد، نه آب‌های سیل (پیدایش ۸:۲۱). اولین عمل نوح در دنیای جدید، بعد از سیل، پرستش از طریق قربانی بود. این مفهوم دستیابی مجدد به لطف خدا با تقدیم قربانی خوشایند را الهیدانان «استمالت یا دلجویی» می‌نامند. استمالت یا دلجویی به‌معنای آرام ساختن خشم خداست و ما را به مشارکت با خدا بازمی‌گرداند. این درگرایش خدا یک تغییری ایجاد می‌کند تا به‌جای اینکه به ما به‌عنوان کسانی نگاه کند که مورد خشم هستیم، به‌عنوان کسانی نگاه می‌کند که مورد محبتش هستیم.

در نمونه‌ی دیگری از عهدعتیق، دوستان ایوب نیز خشم خدا را با هدیه‌ی سوختنی تسکین دادند. در دوران رنج‌های ایوب، دوستانش مشورت ارتدادآمیزی به او دادند که شخصیت خدا را بدنام می‌کرد. آن‌ها به خاطر کفرگویی درباره‌ی خدا، به بخشش نیاز داشتند. پس خدا این دوستان را هدایت کرد که هدایای سوختنی تقدیم کنند و ایوب برای آن‌ها دعا کند (ایوب ۷:۴۲-۹). باید پیش از دعای شفاعتی ایوب برای رحمت، خشم خدا نسبت به آن‌ها از بین می‌رفت.

قربانی‌هایی که در عهدعتیق توسط قوم خدا تقدیم شد، برای تحت تأثیر قرار دادن خدا بود. برای آرام کردن خشم عادلانه‌ی خدا نسبت به گناه بود. نظام قربانی و تقدیم خون

حیوانات، چیزی را در قوم خدا تغییر نداد، بلکه خشم خدا را از گناهکار بازگرداند و باعث شد که رابطه‌شان با خدا احیا شود (لاویان ۴: ۳۵؛ ۵: ۱۰؛ عبرانیان ۹: ۲۲).

مخصوصاً در روز کفاره، این مفهوم برای قوم خدا آشکار می‌شد. خدا این روز را برای پاک‌سازی قوم از گناهان سالانه‌شان طراحی کرده بود. این پُرشکوه‌ترین روز مقدس بود و تنها روزی از سال که کاهن اعظم می‌توانست به قدس‌الاقداس برود؛ به مکان جسمانی که حضور نادیدنی خدا در آن ساکن بود. در این مقدس‌ترین اتاق خیمه (و بعدها معبد)، صندوق عهد قرار داشت؛ یک صندوق طلایی که طراحی خاصی داشت و ده فرمان، عصای هارون و یک ظرف پُر از نان مَنّا در آن بود. در بالای این صندوق مقدس، ἱλασμός (هیلاسموس) بود (رومیان ۳: ۲۵؛ عبرانیان ۹: ۵). این کلمه‌ی یونانی به معنای «استمالت یا دلجویی» است؛ اما غالباً از سِپتواجِنْت^۳ به انگلیسی ترجمه شده؛ به عنوان «تخت رحمت» یا گاهی اوقات «پوشش کفاره» ترجمه شده است. ترجمه‌ی دقیق‌تر آن «جایگاه کفاره» است. با وجود این ترجمه، مفهومش آشکار است. وقتی در حضور خدا، کفاره‌ی گناهان انجام می‌شد، رحمت خدا را می‌بینیم. این «تخت»، رویه‌ی طلایی صندوق بود و روی آن دو کروی بود که روبه‌روی یکدیگر نشسته بودند و به طرف مرکز خم شده بودند. «تخت خدا»، جایی بود که خدا مستقیماً با موسی صحبت می‌کرد.

خدا از آن‌ها می‌خواست که در مقدس‌ترین روز، روزه بگیرند، غذا نخورند و کار نکنند. وقتی قوم از گناهان‌شان توبه می‌کردند، نمی‌خواست چیزی در آن‌ها اختلال ایجاد کند. این روز، تنها روز سال بود که کاهن اعظم اجازه داشت به قدس‌الاقداس برود. او لباسی از کتان ساده‌ی سفید می‌پوشید که ردای معمولی کهنات او نبود که معمولاً با طلا و جواهرات پوشیده شده بود. در این روز خاص، وقتی کاهن در حضور خدا می‌ایستاد، با سادگی و فروتنی این کار را انجام می‌داد و این مطابق توصیف مقدسین در آسمان است (مکاشفه ۹: ۷؛ ۴: ۴).

در آن روز، کاهن اعظم، سه بار به قدس‌الاقداس وارد می‌شد. بار اول، یک بخوردان پُر از زغال‌های داغی که از مذبح برداشته بود و ظرفی پُر از بخور را به همراه خود می‌برد. به محض ورود به اتاق، باید بخور را روی زغال‌ها پخش می‌کرد تا مکان مقدس درونی از بوی شیرین بخور پُر شود. این بخار غلیظ، پوششی را ایجاد می‌کرد که چشمان کاهن اعظم

را می‌پوشانید تا نتواند تخت رحمت را ببیند. این بخار از کاهن اعظم محافظت می‌کرد، چون حتی او هم نمی‌توانست جلال خدا را ببیند و زنده بماند.

بار دوم که به قدس‌الاقداس وارد می‌شد، خون گاو نر را با خود می‌برد که برای خودش و کاهنان دیگر قربانی شده بود. شخصاً باید گناهان او بخشیده می‌شد تا بتواند نماینده‌ی قوم باشد و برای گناهان آن‌ها در حضور خدا طلب بخشش کند. او خون گاو نر را برای خانواده‌ی کاهنان بر روی تخت رحمت و در مقابل آن می‌پاشید. فقط در این صورت، کاهن اعظم می‌توانست به مذبح بازگردد و بزی را برای گناهان قوم قربانی کند. بار سوم، کاهن اعظم به قدس‌الاقداس می‌رفت و خون این بز را که از ارزش روحانی برخوردار بود، با خود حمل می‌کرد. از جانب همه‌ی اسرائیلی‌ها، خون را بر روی تخت رحمت و در مقابل آن می‌پاشید. بعد از اینکه برای بار سوم قدس‌الاقداس را ترک می‌کرد (نمی‌توانست تا سال بعد به آنجا بازگردد). کاهن اعظم، خون را بر مذبح بیرونی و خیمه نیز می‌پاشید که نمادی از پاک‌سازی قوم اسرائیل و خانه‌ی خدا بود تا خدا به سکونت در میان قومش ادامه دهد. وقتی کاهن اعظم، خون را با ایمان در حضور خداوند می‌پاشید، خشم خدا نسبت به گناه قومش از بین می‌رفت.

روز کفاره، با تمام آیین‌ها و جلالش، به‌عنوان تصویر قربانی‌هایی بود که یک روز توسط عیسی، برای ما تقدیم می‌شد. نویسنده‌ی عبرانیان نشان می‌دهد که عیسی، کاهن اعظم کامل ماست که به قدس‌الاقداس وارد شد (حضور واقعی خدا، نه فقط یک خیمه) و با خون خودش وارد شد؛ نه با خون گاو نر. وقتی بر روی صلیب مُرد، خونش در حضور خدا و برای ما ریخته شد، رحمت و دلجویی برای ما انجام شد. خشم خدا تا ابد از ما دور شد و ما بخشش یافتیم. «وقتی مسیح به‌عنوان کاهن اعظم و آورنده‌ی برکات سماوی آینده ظهور کرد، به خیمه‌ای بزرگ‌تر و کامل‌تر که به دست‌های انسان ساخته نشده و به این دنیای مخلوق تعلق ندارد، وارد شد. وقتی عیسی یک‌بار و برای همیشه وارد قدس‌الاقداس شد، خون بزها و گوساله‌ها را با خود نبرد، بلکه با خون خود به آنجا رفت و نجات ابدی را برای ما فراهم ساخت.» (عبرانیان ۹: ۱۱-۱۲)

یوحنا به ما می‌گوید قربانی عیسی به خاطر محبت عظیم خدا برای قومش بود. «و محبت در همین است: نه آنکه ما به خدا محبت داشتیم بلکه اینکه او به ما محبت داشت و پسر

خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود.» (اول یوحنا ۴: ۱۰) عیسی قربانی نهایی بود، بهتر از گاو نر یا بز. قربانی او صرفاً نمادین نبود. مرگش حقیقتاً خشم عادلانه‌ی خدا را نسبت به گناه فرو نشانده و بنابراین، در را برای قوم خدا باز کرد تا با او مشارکت داشته باشند. مرگ او، «بوی خوشایند» نهایی بود و قربانی ابدی برای دور کردن خشم خدا از قومش.

باید به یاد داشته باشیم که خدا به خاطر گناه آزرده شده است. او توسط آدم و حوا که اقتدار نیکویش را رد کردند، مورد بی احترامی قرار گرفت. ما او را رد می‌کنیم، کفر می‌گوییم و ناطاعتی می‌کنیم؛ و او تعیین می‌کند که قرض گناه چگونه پرداخت شود. خوشبختانه، خدا با محبتش، پیش قدم شد تا جریمه‌ی گناهان ما را بپردازد. استمالت و دلجویی، حالت خدا را نسبت به انسان گناهکار عوض می‌کند. عیسی «کفاره گناهان ماست» (اول یوحنا ۲: ۲). قربانی او، راه را برای ما باز می‌کند تا در حضور خدا عادل شویم.

تقاص دادن

مهربانی و دلجویی، به عنوان بخشی از مفهوم کفاره است؛ به یاد داشته باشید که در روز کفاره، دو بز داشتند. آموزه‌ای که با استمالت و دلجویی همراه می‌شود، تقاص دادن است که به برداشتن احساس گناه به وسیله‌ی پرداخت یا تقدیم قربانی کفاره‌کننده اشاره می‌کند. در روز کفاره، بعد از اینکه خون یک بز از جانب قوم پاشیده می‌شد، کاهن اعظم دشتش را روی سر بز دوم می‌گذاشت و به گناهان قوم اعتراف می‌کرد. این «بز فراری» به شرق و خارج از اردوگاه هدایت می‌شد و به بیابان دورافتاده‌ای می‌رفت. با رفتن بز، گناهان قوم هم به طور نمادین، «به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است» (مزمور ۱۰۳: ۱۲) برداشته می‌شد. این بز در خارج از اردوگاه، محکوم به مرگ در بیابان بود. گناهان قوم خدا مجازات می‌شد و تقصیراتشان کاملاً برداشته می‌شد. تقاص دادن، شامل برداشتن گناهان ماست؛ همان طور که بز فراری که قصورات قوم را بر خود گرفته، به بیابان هدایت می‌شد (لاویان ۱۶: ۲۱-۲۲).

بز اول، درباره‌ی خونی که عیسی ریخت، اطلاع می‌داد؛ چون خشم خدا را نسبت به گناه برداشت؛ اما عیسی هم بز فراری ما بود. او گناهان قوم را بر خود گرفت و به خارج از دروازه‌ی شهر رفت (عبرانیان ۱۳: ۱۲) که بمیرد و از جانب خدا ترک شود. چون عیسی لکه‌ی گناه را از قومش برداشت، آن‌ها بخشیده شدند. ما به خاطر صلیب، با گناه دیده نمی‌شویم و به خاطر خطاهای مان مجازات نمی‌شویم. مسیح، گناهان ما را برداشت.

وقتی خدا تقصیر گناه را از ما برداشت، مشکل گناه به‌طور کامل و جامع رفع شد و تا ابد کنار گذاشته شد. خدا این فصل از گناه قومش را بست و آن را دوباره نخواهد گشود. او تصاویر متعددی به ما داد تا در درک این مفهوم به ما کمک کند: او لکه‌ی قرمز گناه را می‌شوید و آن را مانند برف، سفید می‌سازد (اشعیا ۱: ۱۸؛ اول یوحنا ۱: ۹)، از همه‌ی گناهان ما چشم‌پوشی می‌کند (اشعیا ۳۸: ۱۷) و آن‌ها را محو و فراموش می‌کند (اشعیا ۴۳: ۲۵؛ اشعیا ۴۴: ۲۲؛ ارمیا ۳۴: ۳۱؛ عبرانیان ۸: ۱۲؛ عبرانیان ۱۰: ۱۷). خدا گناه ما را نمی‌بیند، چون آن‌ها را به اعماق دریا می‌اندازد (میکاه ۷: ۱۹). کسانی که در مسیح هستند، نشان گناهان را بر خود ندارند. فکر نمی‌کنم خبری بهتر از این بتواند جانم را دلگرم کند: به خاطر صلیب عیسی، گناهان ما بخشیده و فراموش شد. به خاطر صلیب، قدرت گناه از بین رفت. تصویر خدا در ما احیا شد و می‌توانیم در آزادی زندگی کنیم، آن آزادی که خدا را جلال می‌دهد.

اگر در مسیح هستید، اما باور نمی‌کنید که خدا همه‌ی گناهان‌تان را بخشیده، بر این حقیقت تعمق کنید که عیسی کل خشم خدا نسبت به گناه‌تان را بر خود گرفت و آن را از شما بسیار دور کرد. مهم نیست که به نظر خودتان، گناه‌تان چقدر شرم‌آور یا غیرقابل بخشش است، رحمتی که خدا در عیسی نسبت به شما دارد، بزرگ‌تر است. خدا نسبت به شما احساس کلافگی یا ناکامی نمی‌کند. از شما شرمسار نیست. او دانشجوهای ممتاز ندارد که به آن‌ها افتخار کند و دانشجوهای مردود که آن‌ها را در جایی مخفی کند. اگر در مسیح هستید، مورد محبت هستید و کاملاً توسط خدا پذیرفته شده‌اید؛ علی‌رغم گناه‌تان. اگر احساس گناهی با خودتان حمل می‌کنید، مانع از این می‌شود که با خدا رابطه‌ی نزدیک داشته باشید، اجازه بدهید کفاره‌ی مسیح، شما را از نو پاک کند. بهای گناهان

شما کاملاً پرداخت شده و اکنون برای کسانی که با خون بره پاک شده‌اند، هیچ محکومیتی نیست.

گناه من؛ آه، شادی حاصل از این فکر پُر جلال که گناه من، نه به‌طور نسبی، بلکه به‌طور کامل،

بر روی صلیب می‌خکوب شد و دیگر آن را حمل نمی‌کنم؛ شکر بر خداوند، شکر بر خداوند، ای جان من!^۴

پیروزی نمایان شد

وقتی عیسی روی صلیب مُرد، گناه شکست خورد. عیسی را بعد از مرگش، از صلیب پایین آوردند و دفن کردند. یک سنگ در مقابل قبرش غلطانیدند تا مانع از ورود دیگران به قبرش شوند و سربازان از آن محافظت کردند تا پیروان غیورش نتوانند جسدش را بدزدند (متی ۲۶: ۶۲-۶۶). اما داستان عیسی تمام نشده بود. او در نمایش زیبایی از احترام بسیار به خانم‌ها، به مریم مجدلیه که توسط او از دیوزدگی شفا یافته و کاملاً نسبت به خداوندش متعهد بود، مأموریت داد تا اولین قاصدی باشد که بزرگ‌ترین پیغام بشریت را اعلام کند: عیسی ناصری مُرد و در قبر خوابانیده شد و زنده بیرون آمد (یوحنا ۲۰: ۱۷-۱۸).

اگر گناه در صلیب شکست خورد، پس هدف رستاخیز مسیح از مردگان چه بود؟ آیا این فقط روش خوبی برای جمع‌بندی اناجیل بود؟ یا برای نجات ما ضروری بود؟ بر اساس کلام پولس، این بسیار حیاتی بود. پولس در نامه‌ی اولش به قرنتیان مینویسد، کسانی که به رستاخیز جسمانی عیسی شک داشتند، به‌وضوح می‌گویند، «اگر مسیح زنده نشده است، ایمان شما بیهوده است و شما هنوز در گناهان خود هستید.» (اول قرنتیان ۱۵: ۱۷)

اگر مسیح از مردگان برنمی‌خاست، چرا ایمان ما بیهوده می‌بود؟ پولس در آیه‌ی اول قرنتیان، مستقیماً رستاخیز نهایی ما را به رستاخیز مسیح از قبر مرتبط می‌کند. در اینجا عیسی «اولین کسی است [نوبر] که از میان مردگان برخاسته است.» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۰) او اولین نفر از بین افراد بسیار بود. اگر به خاطر رستاخیز او نبود، کسانی که از

او پیروی می‌کردند (همه‌ی کسانی که در مسیح هستند) نیز به‌عنوان مُرده در قبر می‌ماندند. اگر مسیح در قبر می‌ماند، آدم آخر هم به اندازه‌ی آدم اول، امیدی برای ما نداشت.

همچون روز کفاره که برخورد خدا با گناه را نشان می‌دهد؛ در اینجا پولس به نمادِ عید دیگری اشاره می‌کند که خدا فرمان داد تا قوم یهود برای قرن‌ها جشن بگیرند. شاید «نوبر»، اصطلاحی نیست که مرتباً به‌کار ببریم، اما این بخش‌آشنایی از زبان محلی زمان پولس بود. هر سال، قوم یهود عید نوبر محصولات را در بهار جشن می‌گرفتند؛ تقریباً زمانی بود که محصول جو برای برداشت آماده بود. این جشنی برای نوبر محصول بود؛ نشانه‌ی کل محصولی بود که باید در آن فصل برداشت می‌شد. این آیین، اولین آیین از سه عیدِ محصول بود که خدا فرمان داد تا از او برای تدارکاتش شکرگزاری کنند. این عید هم مانند کل عهدعتیق، نشانه‌ی کار مسیحا بود.

بر اساس شریعت لاویان، کاهن باید بره‌ی فصیح را در روز چهاردهم نisan قربانی می‌کرد. روز بعد، فصیح است عید نان بدون خمیرمایه آغاز می‌شد که به یادبود خروج فوری اسرائیلی‌ها از مصر بود؛ بدون اینکه حتی زمانی برای افزودن خمیرمایه به نان داشته باشند. در روز سوم، جشن نوبر محصول را آغاز می‌کردند. بر اساس شریعت خدا برای برگزاری جشن‌ها، وقتی نوبر محصول آماده می‌شد، مردم باید «یک خوشه از اولین میوه محصولات خود را که چیدند یا درو کردند، یک روز بعد از سبت برای کاهن بیاورند. و او آن خوشه را بحضور من [خداوند] تکان بدهد تا من آن را از شما بپذیرم.» (لاویان ۱۰:۲۳) یک خوشه، یک دسته از گیاهی است که بعد از برداشت به یکدیگر بسته شده‌اند. ارائه‌ی نوبر محصول در حضور خداوند، نمادی از پذیرش مردم در حضور خدا بود.

قوم خدا هر سال، در طول قرن‌های بسیار، این مراسم را در اطاعت از فرمان خدا انجام دادند و تصویری از این بود که نهایتاً توسط خدا پذیرفته می‌شوند. مصلوب شدن مسیح در چهاردهم نisan بود؛ همان روزی که بره‌ی فصیح قربانی شد. شانزدهم نisan؛ روز سوم؛ عید نوبر محصول بود؛ روزی که عیسی از مردگان برخاست. این تصویر را نادیده نگیرید. کاهنان و قوم، در وسط عیدی بودند که خدا به آن‌ها داده بود (در کنار این وعده که با برگزاری این عید، نزد خدا پذیرفته می‌شوند). تقریباً در سال ۳۰ میلادی، در زمان

برگزاری این آیین، عیسی آمد تا کاری را که به‌طور نمادین نشان داده شده بود، انجام داد. او نوبر کسانی است که از مُردگان برخاسته‌اند و به خاطر کار او، ما در نزد خداوند پذیرفته شده‌ایم. کسانی که در مسیح هستند، در میان محصولاتی هستند که یک روز در حضور خدا جمع می‌شوند و نوبر محصول ما (عیسی)، در حضور پدر تکان داده می‌شود تا پذیرش ما را نشان دهد.

رستاخیز مسیح به جهان نشان داد که نقشه‌ی نجات خدا عمل کرد و عادل‌شمردگی گناهکاران امکان‌پذیر شد، چون نجات به‌طور کامل انجام شد. به همین دلیل، پولس می‌نویسد عیسی «زنده شد تا ما در پیش خدا عادل شمرده شویم.» (رومیان ۴: ۲۵) خشم خدا برای گناه قومش، به‌طور کامل تمام شد؛ وقتی عیسی لحظاتی پیش از مرگش بر روی صلیب اعلام کرد، «تمام شد» (یوحنا ۱۹: ۳۰). در رستاخیز، همه دیدند که مرگ عیسی، قربانی قابل‌پذیرش و کافی بود.

جان پایپر توضیح می‌دهد که قیام، پیروزی عیسی را نشان داد. او گفت، «وقتی مسیح مُرد و خونش را برای قصورات ما ریخت، برای گناهایی که او را کُشت، کفاره داد. چون اکنون آن گناهان پوشانیده شد و بهای آن‌ها پرداخت شد، دلیلی ندارد که مسیح در مرگ بماند. مرگ او فقط برای پرداخت بهای گناهان ما بود. وقتی این بها به‌طور کامل پرداخت شد، دیگر دلیلی برای مرگ او باقی نماند. عادلانه نبود که او در قبر بماند.»^۵

خدا با برخیزانیدن عیسی از مردگان، قدرت پرشکوهش را بر مرگ، جریمه‌ی اجتناب‌ناپذیر گناه نشان داد. «زیرا می‌دانیم چون مسیح پس از مرگ زنده شده است او دیگر هرگز نخواهد مُرد. یعنی مرگ دیگر بر او تسلط نخواهد یافت.» (رومیان ۶: ۹) پیروزی خدا بر شیطان و ابلیس را نیز نشان داد. بر روی صلیب، تسلط شیطان بر زمین از بین رفت و وقتی عیسی بر بزرگ‌ترین سلاح شیطان، یعنی مرگ، غلبه کرد، خدا نشان داد که تا ابد پیروز است و از قبرش برخاست.

تاج‌گذاری شاهانه

عیسی تا چهل روز بعد از رستاخیز در زمین بود. با بدن جلال یافته‌اش که آثار زخم مرگ روی صلیب را بر خود داشت، بر بسیاری ظاهر شد. او تعلیم داد، غذا خورد و هرگاه اراده می‌کرد، در اتاق ظاهر یا ناپدید می‌شد. می‌توانست به این شکل از روی زمین ناپدید شود و به آسمان بازگردد، بدون اینکه سروصدای زیادی ایجاد کند؛ اما در عوض، شاگردان را در کنار هم جمع کرد تا برای آخرین بار در بالای کوه پرستش کنند. سپس، به‌طرز چشمگیری صعود کرد و شاگردان تماشا می‌کردند و فرشتگان روایت می‌کردند.

اعتقادنامه‌ی نیقیه درباره‌ی مسیح می‌گوید، «او به آسمان صعود کرده و بر دست راست خدا، پدر قادر مطلق نشسته و از آنجا برای داوری زندگان و مُردگان بازخواهد گشت.» کلیساهای ما این حقیقت را اعلام می‌کنند؛ اما آیا ما ارزش این صعود را درک می‌کنیم؟ به نظرم، عده‌ی زیادی فکر می‌کنند که بعداً برای این موضوع برنامه‌ریزی شده؛ اگرچه این با عمل «واقعی» نجات هماهنگ است. صعود، نشانه‌ی خوبی است و همچون اعلان آگاهی درباره‌ی «موقعیت فعلی» افراد معروف است.

شکوه و شرایط مربوط به عزیمت عیسی از زمین، همان دعوت او از شاگردانش بود تا تاج‌گذاری آسمانی او را به‌عنوان پادشاه تماشا کنند. تجسم پسر خدا، آسمان را ترک کرد تا یک نوزاد وابسته شود و از رَحِمِ مریم متولد شود. عیسی در هنگام صعودش، با مقامی متفاوت به آسمان بازگشت. این متفاوت از مقامش در هنگام ترک آسمان بود. او خدا-انسان بود و به‌زودی پادشاه تاج‌گذاری شده‌ی جهان می‌شد. به خاطر کاری که در زندگی زمینی‌اش انجام داد، از حق حکمرانی بر همه‌چیز برخوردار شد. در هنگام صعود، به شاگردانش فرمان داد: «آنگاه عیسی پیشتر آمده برای آن‌ها صحبت کرد و فرمود: «تمام قدرت در آسمان و بر روی زمین به من داده شده است. پس بروید و همهٔ ملت‌ها را شاگرد من سازید و آن‌ها را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آن‌ها تعلیم دهید که همهٔ چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند.» (متی ۲۸: ۱۸-۲۰)

او می‌خواست رسولانش که کلیسایش را بر روی آن‌ها بنا می‌کرد، او را به‌عنوان خدا-انسانی که به آسمان صعود می‌کند، ببینند؛ کسی که تا ابد به‌عنوان پادشاه سلطنت می‌کند. این به آن‌ها اقتدار و اطمینان داد که با جفای شدید و آزمایشاتی مواجه شوند که از مواجهه

با آن‌ها ناآگاه بودند. بعد از تجربه‌ی بالای کوه، «با خوشی عظیم» به اورشلیم بازگشتند. مطمئن بودند که کسی که به او خدمت می‌کردند، به کجا رفته: بر تخت آسمانی‌اش نشسته و حکمرانی می‌کند.

شاگردان باید مطمئن می‌شدند که اکنون عیسی در آسمان می‌تواند آخرین چیزهایی را که به آن‌ها گفته، انجام دهد: «و بدانید که من هر روزه تا آخر با شما هستم.» (متی ۲۸: ۲۰) وقتی عیسی در زمین بود، فقط می‌توانست در یک لحظه و زمان حاضر باشد. اکنون که در آسمان است، می‌تواند به وسیله‌ی روحش، هم‌زمان با همه‌ی شاگردان باشد؛ اگرچه آن‌ها در مکان‌های مختلف بودند و کارهای مختلفی انجام می‌دادند. روحی که به‌زودی فرستاده می‌شد تا با شاگردان باشد، مستقیماً به همه‌ی رسولان کمک می‌کرد. عیسی به آن‌ها وعده داد که «همه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد.» (یوحنا ۱۴: ۲۶) تصور کنید که شاگردان از این آگاهی که روح در همه‌جا با آن‌ها خواهد بود، چه تسلی‌ای یافتند. خدای ما، خدای شخصی و مهربان است؛ وعده می‌دهد که همیشه و در هر شرایطی با ما باشد. حتماً در سختی‌ها، این آگاهی، تسلی و امید زیادی به رسولان می‌داد؛ چنانکه باید به من و شما امید بخشد.

همچنین، عیسی وعده داد که روح با قدرت می‌آید و به شاگردان قدرت می‌بخشد. «اما وقتی روح‌القدس بر شما نازل شود قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دورافتاده‌ترین نقاط دنیا شاهدان من خواهید بود.» (اعمال ۱: ۸) البته روح‌القدس آمد (در عید هفته‌ها یا پنطیکاست آمد. این روز مهم دیگری در شریعت لاویان بود)؛ و به رسولان قدرت بخشید که خبر خوش را موعظه کنند، معجزه کنند و تا آخر عُمر پایداری کنند؛ حتی با وجود مخالفت و جفای شدید. وقتی عیسی از پدر خواست روح‌القدس را بفرستد، او می‌دانست که هدیه‌ی قدرتمند حضور خودش را به شاگردان می‌دهد.

مسیح در هنگام صعودش، کار پادشاه را برعهده گرفت؛ کسی که حکمرانی می‌کند و بر کل خلقتش سلطنت می‌کند. او کارنجات را برای قومش به انجام رسانید، اما از کار کردن برای آن‌ها دست نکشید.

کاری که ادامه می‌یابد

اکنون عیسی در آسمان است و برای ما شفاعت می‌کند، از ما طرفداری می‌کند، ناظر و حاکم بر زندگی ماست و برای ما دعا می‌کند که در امنیت، به خانه‌مان در نزد او، در آسمان برسیم.

او دربارهی عزیمتش از زمین گفت، «اما از این به بعد پسر انسان به دست راست خدای قادر خواهد نشست.» (لوقا ۲۲: ۶۹) نشستن بر دست راست خدا، به جایگاه احترام و قدرتی اشاره می‌کند که خداوند برای مسیح در مزمور ۱۱۰ نگه داشته بود. «خداوند به خداوند من گفت: «در دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.» (مزمور ۱: ۱۱۰) عیسی با اشاره به این مزمور، تعلیم داد که کارش در زمین، تقریباً تمام شد و به عنوان پادشاه بر کل جهان سلطنت می‌کند.

اما مدت کوتاهی بعد از صعود، وقتی استیفان خبر خوش عیسی را موعظه می‌کرد، از اورشلیم بیرون انداخته شد و توسط کسانی که با این پیغام مخالفت می‌کردند، طرد شد. استیفان، در حال شهادت، به آسمان نگاه کرد و عیسی را دید که بر دست راست خدا ایستاده است (اعمال ۷: ۵۵-۵۶). پس کدام درست است؟ عیسی در کنار پدرش ننشسته بود. او ایستاده بود؛ حالت دعا؛ برای برادر محبوبش، استیفان شفاعت می‌کرد. وقتی عیسی بر تخت جلال، به عنوان پادشاه جهان می‌نشیند، حتی هم‌اکنون فعالانه برای ما کار می‌کند، همان‌طور که برای استیفان کار می‌کرد.

شاید شفاعت آسمانی مسیح در زمان حال، جنبه‌ای از کار عیسی برای ما باشد که کمتر قدردانی شده و این به ضرر ماست. نجات‌دهنده‌ی ما زنده است و برای ما شفاعت می‌کند. باید با اطمینان دعا کنیم و با شجاعت و آگاهی از این حقیقت زندگی کنیم که عیسی کارهای لازم برای نجات را انجام داده و اکنون فعالانه کار می‌کند تا ما را حفظ کند و از ما محافظت کند، تا زمانی که ما را در امنیت به خانه ببرد.

سؤالات

وعده‌ها به تحقق رسید

البته که مرکز مسیحیت، مسیح است. نقطه‌ی اوج زندگی مسیح، مرگش بر روی صلیب بود. عمل مسیح در تضمین نجات قومش، کفاره نامیده می‌شود. آیین‌های عهدعتیق برای روز کفاره، پیش‌بینی برخورد خدا با گناه، به‌وسیله‌ی مهربانی و دلجویی و تقاص دادن است. عیسی برای ما استمالت و دلجویی می‌کند. تقاص گناه ما توسط مسیح بر روی صلیب پرداخت شد. همچنین، عمل او شامل رستاخیزش از مردگان، صعودش به آسمان و شفاعتش برای ماست که در زمان حال انجام می‌شود.

۱. چگونه درک کفاره می‌تواند تفکرتان را تغییر دهد و کمک کند که بخشش کامل خدا را برای همه‌ی گناهان خود بپذیرید؟

۲. چرا ایمانی که مرگ عیسی بر روی صلیب را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، برای نجات ما کافی نیست؟

۳. اصطلاحات الهیاتی مربوط به دو بز در روز کفاره چیست؟

۴. با کلمات خود بنویسید که برای این بزها چه اتفاقی افتاد. در هریک از آن‌ها چه چیزی از پیش اعلام می‌شد؟

۵. لاویان ۱۶ را بخوانید. چرا کاهن اعظم باید یک گاو نر را در روز کفاره تقدیم می‌کرد؟

۶. عبرانیان ۹ را بخوانید. عیسی چگونه مانند کاهن اعظم است؟ او چگونه کاهن اعظم بهتری است؟ چرا لازم بود که «نمونه‌هایی از حقایق آسمانی هستند، باید به این طرز پاک شوند» (آیه‌ی ۲۳)؟

۷. چرا ما دیگر قربانی خون گاوهای نر و بزها را تقدیم نمی‌کنیم؟

۸. رستاخیز عیسی نشان‌دهنده‌ی چیست؟ چرا این لازم بود؟

۹. «نوبر محصول» در اول قرن‌تین ۲۰:۱۵ به چه معناست؟ اگر او نوبر محصول است، میوه‌های دیگر چیست؟ محصول اولیه، چگونه محصول بعدی را نشان می‌دهد؟

۱۰. چرا بهتر است؛ حتی ضروری است که عیسی به آسمان صعود کند؟ ما از جایگاه عیسی بر روی تختش چه نفعی می‌بریم؟

۱۱. اگر مسیحی هستید، چگونه آگاهی از کفاره‌ی عیسی برای گناهان‌تان، برای دعا در نزد خدا به شما اطمینان می‌بخشد؟ وقتی با گناه در کشمکش هستید، این چه کمکی به شما می‌کند؟

-
۱. سرفصل خبرگزاری واشنگتن (۲۷ فوریه، ۲۰۱۵).
 ۲. برای توصیف کامل روز کفاره، به لاویان ۱۶ مراجعه کنید.
 ۳. سیتواجنت، اولین ترجمه‌ی یونانی به عبری عهدعتیق است و تاریخ آن به قرن سوم پیش از میلاد بازمی‌گردد.
 ۴. «جان من در آرامش است»، هوراتیو اسپافورد، ۱۸۷۳.
 ۵. موعظه‌ی کلیسای باپتیست بیت‌لحم درباره‌ی رومیان ۲۲:۴-۲۵، سوم اکتبر ۱۹۹۹.
- <https://www.desiringgod.org/messages/why-was-jesus-put-to-death-and-raised-again>

فصل ۸

به جای ما مجازات شد:

جانشین کیفری

اخیراً شارون خبر شوکه‌کننده‌ای را درباره‌ی تشخیص علائم بیماری‌اش شنید. او سرطان سینه‌ی درجه ۳ دارد و دکترها می‌خواهند بلافاصله درمانش را آغاز کنند. زندگی او که نسبتاً آرام و راحت بود، ناگهان زیرورو شد و احساس می‌کند که پایه‌های ایمانش در حال فروپاشی است. قبلاً برکات مالی و سلامتی‌اش را به‌عنوان برکات خدا در زندگی‌اش و گواهی از محبت خدا نسبت به خودش می‌دانست. اکنون نمی‌داند که آیا خدا به خاطر چیزی او را مجازات می‌کند. آیا این تفکر او درست است؟

شما چگونه موضوع اصلی داستان دیو و پری را توصیف می‌کنید؟ آیا موضوع این است که ظاهر می‌تواند فریب‌دهنده باشد؟ گاستون، شاهزاده‌ی خوش‌تیپ، فقط خودش را دوست دارد؛ ولی دیو زشت، قهرمان داستان است. قطعاً همه‌چیز آن‌طور که در ابتدا به نظر می‌رسند، نیست. آیا موضوع آن، قربانی است؟ بل زندگی‌اش را فدای پدرش می‌کند، ولی وقتی دیو، بل را از اسارت آزاد می‌کند، باید یاد بگیرد که تنها چیزی را که دوست دارد، رها کند. یا آیا موضوع اصلی، یافتن یک جامعه است؟ بل جایی در میان مردم شهر ندارد، اما به طرز عجیبی، قلعه‌ی مخروبه را خانه‌ی خود می‌داند؛ جایی که ساکنان غیرعادی آن، با او دوستی می‌کنند و او را می‌پذیرند. همه‌ی این داستان‌ها در این روایت است. بخشی از جذابیت دیو و پری، به خاطر این است که این موضوعات در داستان آمیخته شده و راه‌حل آن در پیروزی دیو بر گاستون است. اما در صحنه‌ی آخر که دیو در دفاع از بل می‌مرد، مطمئنیم که داستان دیو و پری، یک داستان عاشقانه است. این یک داستان بسیار قدیمی است. بل زیبا و باهوش؛ و دیو زشت و خشن، عاشق یکدیگر می‌شوند؛ اما وقتی به شکوفای شدن این عشق پی می‌بریم، دیو توسط گاستون کشته می‌شود. ظاهراً این داستان یک پایان بسیار غم‌انگیز دارد. ظاهراً آدم بد پیروز می‌شود و عشق حقیقی می‌میرد. اما فقط عشق، لعنتی را که دیو و کل قلعه را زندانی کرده، از بین می‌برد. عشق بل و دیو باعث می‌شود که دیو زنده شود و قلعه‌ی مخروبه را به خانه‌ای زیبا تبدیل کند.

مسیحیان، از قرن یکم متوجه شده‌اند که عیسی کار مهمی را با مصلوب شدن انجام داد؛ اما درباره‌ی اینکه این کار دقیقاً چه بود و چگونه انجام شد، با یکدیگر مناظره کرده‌اند. صلیب مسیح، کارهای زیادی انجام داد؛ اما یک موضوع دائماً در کل کتاب مقدس دیده می‌شود. به عبارت دیگر، داستان‌های متعددی وجود دارد؛ اما موضوع اصلی، ایده‌ای است که به کار اصلی عیسی در صلیب اشاره می‌کند.

باید از رئوس مطالب به یاد آوریم که کتاب مقدس به وضوح درباره‌ی صلیب و کارهایش صحبت می‌کند و پیروان عیسی از زمان صعودش، به وضوح درک کردند که او برای ما چه کار کرد. اما پیشنهادات معروف درباره‌ی موضوعات، همیشه درست نیستند؛ و این در

مورد کار عیسی هم صدق می‌کند. روح القدس، صبورانه کلیسا را در طول اعصار هدایت کرد تا به درک بیشتری دست یابند، نه تنها درباره‌ی هویت عیسی، بلکه درباره‌ی کار دقیق عیسی. به یاد داشته باشید که اگرچه کتاب مقدس به وضوح سخن می‌گوید، اما کلیسا بیش از صد سال در کشمکش بوده و شوراها و متعددی درباره‌ی بدعت‌های گوناگون تشکیل شده تا نهایتاً تعلیم کتاب مقدس را درباره‌ی ماهیت دوگانه‌ی عیسی به عنوان خدا و انسان مشخص کنند.

سفری به مرکز

کَلِمَت رومی در قرن یکم، به زیبایی درباره‌ی کار عیسی برای ما نوشت: «خداوند ما عیسی مسیح، به خاطر محبتش به ما، خورش را مطابق اراده‌ی خدا برای ما داد: جسمش برای جسم ما، جانش برای جان ما.» کَلِمَت و بسیاری از مسیحیان اولیه (از جمله نویسندگان عهد عتیق) متوجه شدند که عیسی بر روی صلیب، قربانی خون برای ما بود. اما همه‌ی این‌ها مانند کَلِمَت از صحت الهیاتی برخوردار نیستند. در طول قرون متعدد، نظریه‌ی فدیهِ درباره‌ی کفاره‌ی مسیح به طور گسترده برای توضیح عمل مسیح به کار می‌رفت. اوریجن در قرن سوم و پدران کاپادوکیه در قرن چهارم از این ایده دفاع کردند. آن‌ها استدلال کردند که نژاد بشر به خاطر گناه در اسارت ابلیس بود و خدا انسان را با پرداخت «فدیه» به ابلیس نجات داد. همچون آدم ربایی که خواهان بهای آزادی است؛ این نظریه استدلال می‌کند که مرگ عیسی، بهایی بود که به شیطان پرداخت شد تا قوم خدا را که به خاطر گناه‌شان تحت سلطه‌ی شیطان بودند، بازپس گیرد. بعضی از الهیدانان منحرف استدلال کرده‌اند که خدا ابلیس را فریب داد که این بها را بپذیرد و وقتی پذیرفته شد، خدا عیسی را از مردگان برخیزانید. نظریه‌ی فدیهِ به درستی مرگ عیسی را به عنوان پرداخت بها برای قوم خدا نشان می‌دهد، اما نمی‌گوید این بها به چه کسی پرداخت شد. در پاسخ به کسانی که استدلال می‌کنند خدا، شیطان را فریب داد؛ باید گفت که خدا حقیقت بی‌عیب و نقص است. حيله‌گری، نادیده گرفتن یا فریب دادن کسی، حتی دشمنان خدا، خلاف شخصیت اوست.

یکی از معروف‌ترین دیدگاه‌های امروزی، برگرفته از نظریه‌ی کفاره، به نام «مسیح پیروز» است؛ اولین بار توسط الهیدان لوتری، گوستاو آلن در ۱۹۳۱ مطرح شد. این دیدگاه استدلال می‌کند که مسیح «با نیروهای شریر دنیا می‌جنگد و پیروز می‌شود، «ستمگرانی» که انسان‌ها تحت سلطه‌ی آن‌ها، در اسارت و رنج هستند.»^۱ الهیدانانی که در مورد این نظریه استدلال می‌کنند، ادعا می‌کنند که مرگ مسیح اساساً مهم بود، چون نیروهای شریر را در این دنیا شکست داد. ابلیس، از زمان سقوط، دنیا را تحت سلطه‌ی تاریکی نگه داشته و «کار مسیح، اول از همه، پیروزی بر نیروهایی است که انسان را در اسارت نگه می‌دارند: گناه، مرگ و ابلیس.»^۲ قطعاً جلال خدا بر روی صلیب و با شکست ابلیس نمایان شد؛ اما این نظریه به‌طور جامع به همه‌ی کارهایی که روی صلیب انجام شد، اشاره نمی‌کند. این به‌طور برجسته به جنگ بزرگ بین خوب و بد اشاره می‌کند؛ اما به گناه شخصی، جدایی از خدا یا اینکه انسان نمی‌تواند برای گناهش کفاره کند، اشاره نمی‌کند. این بزرگ‌ترین مشکل انسان را در رابطه با خوب و بد در جهان نشان می‌دهد، نه به‌لحاظ گناه و سرکشی در قلب‌مان.

در قرن یازدهم، وقتی آنسلم از کانتربری، *Cur Deus Homo* («چرا خدا انسان شد») را نوشت، با نظریه‌ی فدیة به خاطر عدم کفایتش در توضیح کامل کفاره‌ی مسیح مقابله شد و این تفکر کلیسا را درباره‌ی مسیح به چالش کشید و تغییر اساسی در مسیر الهیاتی آن ایجاد کرد. آنسلم، ایده‌ی بدهکار بودن خدا به ابلیس را رد کرد و در عوض استدلال کرد که به خاطر گناه، این قرض انسان به خدا بود. این ایده، «نظریه‌ی رضایت» نامیده شد. آنسلم به‌درستی مشکل انسان را قرض به خدا دانست که انسان گناهکار نمی‌تواند آن را بپردازد. جان استات، عمل آنسلم را درباره‌ی ضرورت چنین تجسمی خلاصه کرد: «هیچ‌کس نباید رضایت را جلب کند، غیر از انسان (که در پرداخت آن قصور ورزیده) و هیچ‌کس نمی‌تواند این کار را انجام دهد، غیر از خدا.»^۳

آنسلم، با توضیح واضح ادراکش درباره‌ی درمان خدا برای مشکل گناه، نکته‌ی اصلی کفاره را نادیده گرفت. او استدلال کرد که گناه ما توهین به حرمت خدا بود. ما به خاطر ناطاعتی، جلالتی را که شایسته‌ی خداست به او ندادیم. او استدلال کرد که عیسی حرمت خدا را با زندگی بی‌گناه و اطاعت کاملش احیا کرد و آن را به‌عنوان جایگزین برای ما

انجام داد. خدا برای کسانی که اطاعت عیسی را برای خود نمی‌پذیرند، مجازات ابدی را اجرا می‌کند. «باید حُرمتی که گرفته شده، پس داده شود یا مجازات اجرا شود.»^۴ آنسِلِم به درستی درک کرد که عیسی جایگزینی برای ما بود و اطاعت کاملش، وجه ضروری کفاره بود؛ اما یک چیز مهم را نادیده گرفت. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که درمان خدا برای مشکل گناه، نه تنها اطاعت کامل است، بلکه عدالت خدا خواهان مجازات گناهان ماست. نظریه‌ی آنسِلِم، مرگ عیسی را به عنوان ارضای خشم خدا نادیده می‌گیرد. اگرچه شاید بین این اعتقاد که عیسی نجات را از طریق اطاعت انجام داد یا از طریق مجازات، تفاوت کمی باشد؛ اما مفاهیم الهیاتی آن مهم است و مستقیماً درباره‌ی موضوع اصلی صحبت می‌کند که روی صلیب اتفاق افتاد. آیا عیسی به عنوان قربانی محض به دست مأموران یهود کُشته شد یا محبتش آن قدر زیاد بود که می‌خواست برای همه‌ی گناهان ما مجازات شود؟ آیا این مجازات از جانب انسان‌ها بود یا خشم خدای قدوس بر پسرش نازل شد؟ به عبارت ساده‌تر، آیا مشکل گناه، فقط با اطاعت عیسی رفع شد یا مجازات او هم دخیل بود؟ به نظر آنسِلِم، فقط حُرمت خدا با اطاعت نیابتی احیا شد، نه عدالت او به وسیله‌ی مجازات نیابتی.

یک نظریه‌ی برجسته‌ی دیگر در تاریخ کلیسا، دیدگاه «الگوی اخلاقی» عمل مسیح است. این نظریه، برگرفته از توماس آکمپیس و کتابش در قرن پانزدهم بود، سرمشق‌گیری از مسیح؛ که عیسی را به عنوان الگوی عالی زندگی در دینداری نشان می‌دهد. این کتاب در زمان خودش بسیار معروف بود. آکمپیس در این کتاب استدلال می‌کند که انسان‌ها به دنبال قدوسیت شخصی باشند که برگرفته از محبت به مسیح و اشتیاق برای پیروی از معیار اخلاقی او برای زندگی است. او می‌نویسد، «محبت عالی عیسی به ما الهام می‌بخشد که کارهای عالی انجام دهیم و ما را برمی‌انگیزاند که مشتاقِ کمال باشیم.»^۵ تأثیر کمپیس بر الهیدانان امروزی را می‌توان به وضوح در کسانی دید که دیدگاه‌شان در مورد نجات بر شخصیت درونی انسان تمرکز می‌کند که می‌توانند بدون ایمان آوردن، «خوب» باشد. شاید این افراد معتقدند که یک جرقه یا نور الهی در هریک از ما هست که خدا برای محبت و خدمت به یکدیگر، آن را به ما عطا کرده است. آن‌ها معتقدند که انسان اساساً نیکوست و در خودش این توانایی را دارد که از مسیح سرمشق بگیرد. کسانی که این دیدگاه را تأیید

می‌کنند، غالباً از زندگی عیسی الهام می‌گیرند؛ اما ضرورت مرگ او به‌جای گناهکاران را بی‌اهمیت می‌دانند. مرگ او شرافتمندانه بود، اما پرداخت بها به خدا نبود. آن‌ها استدلال می‌کنند که مردم باید تلاش کنند که بیشتر مانند عیسی شوند، چون او الگوی عالی همه‌ی ماست. بنابراین، عیسی باید نشان‌دهنده‌ی نیکویی در جامعه باشد، چون مردان و زنان با پیروی از او می‌خواهند با محبت زندگی کنند.

بازماندگان این دیدگاه می‌توانند در میان کسانی باشند که یک انجیل اجتماعی را موعظه می‌کنند که بر انجام عمل نیکو برای دیگران تأکید می‌کنند و تعلیم کتاب مقدس را درباره‌ی اینکه مزد گناه مرگ است، نادیده می‌گیرند. آقای راجرز که سریال‌های تلویزیونی او معروف است، «محلّه‌ی آقای راجرز»، تعلیم داد که خدا بیش از همه از ما قدردانی می‌کند و محبتش بر بدی غالب می‌شود. او به‌عنوان شخص متفکر، به نجات گناهکاران اعتقاد نداشت؛ بلکه تعلیم می‌داد که همه‌ی مردان و زنان قادر به انجام اعمال نیکو هستند، اگر جرقه‌ی الهی را در خودشان برافروزند. اگرچه دیدگاه الگوی اخلاقی، ضرورتاً از زندگی عیسی الهام می‌گیرد، آکمپیس و افرادی مانند او، به‌طور جدی به ماهیت گناه در قلب ما و جدایی بزرگ خدا و انسان که نتیجه‌ی آن است، رسیدگی نمی‌کنند.

هریک از این دیدگاه‌ها جوانبی را دارند که مطابق کتاب مقدس است و صحت دارد. به‌عنوان مثال، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که عیسی بهای قرض را به خدا پرداخت، قرضی که به‌تنهایی نمی‌توانستیم بپردازیم (نظریه‌ی رضایت). کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که عیسی بر نیروهای شریر پیروز شد و آن‌ها را شرمسار کرد (کولسیان ۲: ۱۵)، قدرت مرگ (عبرانیان ۲: ۱۴) و اعمال ابلیس را نابود کرد (اول یوحنا ۳: ۸) (مسیح پیروز). او بدون شک، بزرگ‌ترین الگوی ما در زندگی است و باید سعی کنیم از او سرمشق بگیریم، مخصوصاً در برخورد با بی‌عدالتی (اول پطرس ۲: ۲۱-۲۴؛ افسسیان ۱: ۵-۲) (دیدگاه الگوی اخلاقی). اما یک توضیح، به‌درستی به اصل انجیل اشاره می‌کند... توضیحی که به هدف اصلی اشاره می‌کند... توضیحی که به‌وضوح و به‌طور جامع اتفاق روی صلیب را توضیح می‌دهد.

موضوع اصلی صلیب

جامع‌ترین و مقدس‌ترین دیدگاه درباره‌ی کفاره‌ی مسیح، کیفر نیابتی نامیده می‌شود. گاهی اوقات کفاره‌ی ثانوی نامیده می‌شود و این ایده را بیان می‌کند که عیسی به‌جای گناهکاران مجازات شد، عدالت و خشم خدا را ارضا کرد تا او بتواند گناه را ببخشد. یک نویسنده آن را این‌گونه تعریف کرد: «آموزه‌ی کیفر نیابتی اظهار می‌کند که خدا خودش را در شخصِ پسرش تقدیم کرد تا به‌جای ما بمیرد، مجازات و لعنت شود؛ و این مجازات گناه بشر سقوط کرده بود.»^۶

کیفر نیابتی را می‌توان در دو بخش مجزا و گریزناپذیر خلاصه کرد: او برای گناه مجازات شد (کیفر)؛ و جایگزین شخص گناهکار شد. خدا بر روی صلیب این کار را انجام داد، «مسیح کاملاً بی‌گناه بود، ولی خدا به خاطر ما او را گناه ساخت.» (دوم قرن‌تیاں ۵: ۲۱) وقتی عیسی گناه ما را بر خود گرفت و آن را از جانب ما متحمل شد؛ عدالت کامل خدا و خشمش نسبت به گناه ارضا شد. به یاد داشته باشید که عدالت کامل خدا اجازه نمی‌داد گناهان را ببخشد، مگر اینکه یک مجازات عادلانه برای گناه اجرا می‌شد. او نمی‌توانست گناه را نادیده بگیرد و خدای عادل و مقدس بماند. صلیب، این مجازات بود. به همین دلیل، خدا توانست ببخشد. علاوه بر این درخواست مقدس برای عدالت، خدا خشم عادلانه‌ی نسبت به گناه داشت. گناه انسان، خشم عادلانه‌ی خدا را از زمان سقوط برافروخت؛ اگرچه خون قربانی‌های عهدعتیق، خشم خدا را فرومی‌نشاند؛ اما خشم پارسایانه‌ی او را نسبت به سرکشی ما ارضا نمی‌کرد. آن‌ها صرفاً جایگزین بودند تا زمانی که جام خشم خدا (ارمیا ۲۵: ۱۵-۲۹) به‌طور کامل بر عیسی نازل شود؛ کسی که جایگزین کامل ما بود و تنها کسی که توانست کل خشم خدا را متحمل شود.

اصلاحات پروتستان در اروپای قرن شانزدهم کمک کرد که این آموزه «از نو بررسی شود» و کلیسا را به‌سوی درک بیشتر و پذیرش این ایده هدایت کرد که مرگ عیسی روی صلیب شامل مجازات و جایگزینی بود. مارتین لوتر که تحت تأثیر آنسِلْم و نظریه‌ی رضایت او قرار گرفته بود، شایستگی کتاب مقدس را در ترکیب مفهوم رضایت عیسی با این ادراک دید که او به‌جای ما و برای گناه ما مجازات شد. لوتر گفت، «... اگر خشم خدا باید از روی من برداشته شود و من باید فیض و بخشش را بیابم؛ پس یک نفر باید شایستگی آن

را داشته باشد؛ چون خدا نمی‌تواند دوستِ گناه باشد و نسبت به آن فیض داشته باشد؛ همچنین او نمی‌تواند مجازات و خشم را بردارد، مگر اینکه بها پرداخت شود و رضایت حاصل شود.»^۷ او در ادامه استدلال کرد که هیچ‌کس نمی‌تواند به‌طور کامل مجازات گناه را بپردازد، «غیر از شخص جاودانی، که پسر خداست؛ و فقط او توانست این کار را انجام دهد؛ با قرار گرفتن در جای ما، بر خود گرفتن گناهان ما و پاسخ‌گو بودن برای آن‌ها، چنانکه گویی او مجرم به این گناهان بود.»^۸

جان کلونین به ادراک کلیسا درباره‌ی این آموزه‌ی بسیار مهم کمک کرد؛ شاید بیش از نویسندگان دیگری که از نویسندگان الهام یافته‌ی کتاب مقدس نبودند. او علاوه بر بسیاری از مسائل مفید نوشت، «ما مطمئن نمی‌شدیم که مسیح، نجات، فدیهِ و کفاره‌ی ماست، مگر اینکه قربانی می‌شد. هر جا که کتاب مقدس درباره‌ی حالت نجات و رستگاری صحبت می‌کند، خون ذکر شده است. اما خونی که مسیح ریخت، نه تنها برای رضایت، بلکه او ظرفِ شستشوی فساد ما بود.»^۹

وقتی داستان کتاب مقدس در گزارشات تاریخی و گونه‌های ادبی گوناگون، از پیدایش تا مکاشفه آشکار می‌شود، موضوع اصلی مجازات و جایگزینی را از اول تا آخر می‌بینیم. این در عهدعتیق به تصویر کشیده شد و از پیش خبر داد و کاملاً در عهدجدید آشکار شد و توضیح داده شد. این پایه‌ای است که با اطمینان می‌توانیم در نزد خدا بایستیم.

گناه من، او را در آنجا نگه داشت

تا اینکه کار انجام شد

نَفَسِ درحالِ مرگ او، به من حیات بخشید

من می‌دانم که تمام شد

چرا باید از پاداش او چیزی به من برسد؟

من پاسخی ندارم

اما این را با تمامی قلبم می‌دانم

زخم‌های او، فدیهِ مرا پرداخت.^{۱۰}

متأسفانه، آموزه‌ی کیفر نیابتی، مجدداً دچار مشکل شده است. بعضی از الهیدانان آزادی‌خواه و پُرهیا‌هو، حتی در سنت پروتستان استدلال کرده‌اند که خدا به قربانی خون نیاز نداشت تا گناهان انسان را ببخشد. آن‌ها استدلال کردند که کیفر نیابتی باعث می‌شود که خدا، بهتر از خدایان بُت‌پرستان دوران باستان نباشد؛ خدایانی که خواهان قربانی کودکان بودند. آیا بزرگ‌ترین فرمان، محبت کردن نیست؟ پس چرا مرگ یک بی‌گناه، عملی محبت‌آمیز است؟ آیا خدای قادر مطلق و عالم مطلق، نمی‌تواند بدون قربانی خون ببخشد؟ حتی این ایده را مطرح کرده‌اند که مجازات عیسی، پسر خدا، به جای ما، یک «کودک آزاری بزرگ» بود.

آیا استدلال آن‌ها درست است که کیفر نیابتی برخلاف شخصیت خداست؟ یا این آموزه می‌گوید خدا یک ستمگر و تشنه‌ی خون است؟ برای پاسخ به این سؤالات، باید در نظر بگیریم که کیفر نیابتی، از داستان‌های کوچک در کتاب مقدس است یا موضوع اصلی آن. بیایید به موضوع کیفر نیابتی بپردازیم و اینکه این چگونه در کل داستان کتاب مقدس جریان دارد.

کوبیده شدن توسط خدا

چنانکه قبلاً مطرح شد، بعد از گناه اول، یک حیوان کُشته شد تا برهنگی آدم و حوا را بپوشاند. گناه آن‌ها باعث شد که اولین خونریزی در دنیا اتفاق افتد و اولین تصویر را درباره‌ی مفهوم کفاره به ما داد؛ پوششی برای برهنگی و شرم ما. در پیدایش ۴ می‌بینیم که حیوانات برای خدا قربانی شدند. هابیل، نخست‌زاده‌ی گله‌اش را برای خدا آورد، ولی قائن میوه‌ی زمینش را تقدیم کرد. قربانی هابیل با ایمان انجام شد، ولی قربانی قائن با ایمان نبود. پس خدا قربانی هابیل را پذیرفت، اما به قربانی قائن توجه نکرد. اگرچه جزئیات این قسمت از داستان به ما داده نشده، اما می‌بینیم که قربانی خون توسط خدا پذیرفته شد.

چند باب جلوتر، به محض اینکه نوح از کشتی به دنیای جدید وارد شد، یک حیوان قربانی کرد. این حیوانات که قطعاً از گونه‌های در حال انقراض بودند، ذبح شدند و برای خدا قربانی شدند. به یاد داشته باشید که خدا فرامین خاصی را درباره‌ی تعداد حیوانات

داخل کشتی به نوح داده بود. باید استدلال کنیم که آن‌ها در کشتی بودند تا نوح بتواند بعد از فروکش کردن آب‌های سیل، آن‌ها را برای خدا قربانی کند. اگرچه خدا خلقت را به طرز وحشتناکی نابود کرد، اما همچنان قربانی خون برای گناهکاران لازم بود تا به این خلقت جدید وارد شوند. این قربانی برای خدا «خوشایند» بود و وعده داد که دیگر هرگز کل زمین را این‌گونه نابود نکند.

بعدها در پیدایش، تصاویر واضح‌تر می‌شوند. خدا به ابراهیم وعده داد که پدر ملت‌های بسیار خواهد شد؛ اما همسرش، سارا تا چندین دهه نازا بود. او تقریباً ۹۰ ساله بود که بالاخره پسر موعود، اسحاق را به دنیا آورد. خدا ایمان ابراهیم را آزمایش کرد و به او گفت فرزندش را قربانی کند؛ اما به محض اینکه ابراهیم ایمانش را به خدا اثبات کرد، خدا اسحاق را نجات داد و یک قوچ را جایگزین قربانی او کرد. پیدایش ۲۲ در این مورد گزارش می‌دهد: «ابراهیم به طرف صدا نگاه کرد. قوچی را دید که شاخ‌هایش به درختی گیر کرده است. رفت و آن را گرفت و به عنوان قربانی سوختنی به جای پسر خود قربانی کرد. ابراهیم آنجا را «خداوند آماده می‌کند» نامید و حتی امروز هم مردم می‌گویند: «بر سرکوه‌ها خداوند آماده می‌کند.»» (پیدایش ۲۲: ۱۳-۱۴) اتفاقاً، کوهی که در اینجا به آن اشاره شده، کوه موریاء بود که بعداً شهر اورشلیم بر روی آن بنا شد. اورشلیم، محل قرارگیری معبد بود؛ محل سکونت حضور خدا در میان قومش. مصلوب شدن عیسی در خارج از دروازه‌های اورشلیم اتفاق افتاد؛ جایی که اکنون به وضوح می‌بینیم که خداوند به فراوانی مهیا کرد. قوچی که خدا به عنوان جایگزین برای مرگ پسر محبوب ابراهیم فراهم کرد، به مرگ نیابتی اشاره می‌کند که عیسی به جای فرزندان محبوب خدا می‌میرد. خدا، قربانی قوچ را جایگزین پسر ابراهیم کرد؛ او قربانی جایگزین را فراهم کرد و پسرش را به جای ما قربانی کرد.

داستان فصیح از خروج ۱۲ نیز به کیفر نیابتی اشاره می‌کند. خدا به عنوان بخشی از نقشه‌ی نجات برای قومش، به کسانی که در مصر اسیر بودند، گفت یک گوسفند یا بز نر بی‌عیب را قربانی کنند و خون حیوان را بر سردروازه خانه‌شان بپاشند. وقتی فرشته‌ی مرگ، خون را می‌دید، از آن خانه گذر می‌کرد و زندگی نخست‌زادگان را حفظ می‌کرد. اگر خون بره بر در پاشیده نمی‌شد، پسر نخست‌زاده‌ی آن خانه می‌مُرد. حیوان بی‌عیب، جایگزین پسر

نخست‌زاده در این خانه‌ها بود. خدا آن شب با خون بره‌ی قربانی، قومش را از بردگی مصر نجات داد. با انجام این کار، یک تصویر چندبُعدی از قربانی‌ای فراهم کرد که به‌عنوان جایگزین عمل می‌کرد و راه نجات را برای کسانی فراهم می‌کرد که اسیر گناه بودند.

اسرائیلی‌ها تا چندین قرن، گاو نر، بز و بره را به‌عنوان قربانی تقدیم می‌کردند تا برای گناهان‌شان کفاره کنند. این قربانی‌ها با هدایت خاص خدا انجام می‌شد. از نظر خدا، خون بره پوشش و نمایی از بخشش گناه قومش بود. روز کفاره را از فصل ۸ به یاد دارید؟ کاهن اعظم یک بز را قربانی می‌کرد و به‌طور آیینی، دستش را روی سر بز دیگر می‌گذاشت و به گناهان قومش اعتراف می‌کرد. این بزها، جایگزین بودند و به‌جای قوم خدا مجازات می‌شدند.

یکی از محبوب‌ترین آیات کتاب مقدس، در باب ۵۳ از کتاب اشعیاست. غالباً «سرود خادم» نامیده می‌شود و در مورد مسیح‌ای آینده پیش‌گویی می‌کند که برای قومش رنج خواهد کشید. به کلماتی که مجازات و جایگزینی را در این آیات نشان می‌دهند، توجه کنید:

او غم‌های ما را به جان خود گرفت و دردهای ما را بر دوش خود حمل کرد. ولی ما فکر می‌کردیم درد و رنج او جزائی است که از جانب خدا بر او نازل شده است. او در حقیقت بخاطر گناه و خطای ما زده و زخمی شد. او جزا دید تا ما سلامتی داشته باشیم و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. ما همه مثل گوسفندان سرگردان، گمراه شده و به راه خود روان بودیم، اما خداوند گناه همه ما را بگردن او نهاد.» (اشعیا ۵۳: ۴-۶)

این آیات صدها سال پیش از تولد عیسی نوشته شدند و تعلیم می‌دهند که خادم آینده به خاطر گناهان قومش مضروب می‌شود و مجازات او منجر به آرامش و شفای کسانی می‌شود که او به خاطر آن‌ها آزار دید. این باب نشان می‌دهد که این خادم توسط خدا مضروب، کوبیده و رنجور شد، خدایی که قصورات همه‌ی ما را بر او گذاشت. این آیه را دوباره بخوانید و به ضمائر توجه کنید. او غم‌های ما را به جان خود گرفت و دردهای ما را بر دوش خود حمل کرد. او به خاطر گناه و خطای ما زده و زخمی شد. از زخم‌های او ما شفا یافتیم. آشکارا، او به دست خدا، برای ما رنج کشید.

از ابتدا، عهدعتیق مملو از رویدادها و نبوت‌های تاریخی است که مسیری را برای کار عظیم عیسی برای کیفر نیابتی فراهم می‌کند. (مثال‌های مطرح شده، صرفاً مثال‌هایی هستند که در عهدعتیق یافت می‌شوند.) درک این مثال‌ها در زمینه‌ی صلیب، به ما کمک می‌کند که بدانیم عهدعتیق درباره‌ی چیزهایی که برای مسیح اتفاق خواهد افتاد، پیش‌گویی می‌کند. عهدجدید، توضیح می‌دهد که مرگ او چگونه به‌عنوان مجازات از جانب خدا و برای گناهان قوم اوست.

بره‌ی خدا

در کتاب مرقس، نویسنده کلمه‌ی کوچکی را ثبت کرده که بینش عظیمی را در مورد نقش عیسی بر روی صلیب فراهم می‌کند. پسران زبدی، یعقوب و یوحنا، هر دو شاگردان عیسی بودند و از او خواستند این افتخار را نصیب‌شان کند که بر دست راست و چپ او در جلال ساکن شوند. عیسی پاسخ داد، «شما نمی‌فهمید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از پیاله‌ای که من می‌نوشم، بنوشید و یا تعمیدی را که من می‌گیرم، بگیرید؟» (مرقس ۱۰: ۳۵-۳۸) چند باب جلوتر، در باغ جتسیمانی، عیسی دعا می‌کند، «ای پدر، همه‌چیز برای تو ممکن است، این پیاله را از من دور ساز، اما نه به خواست من بلکه به اراده‌ی تو.» (مرقس ۱۴: ۳۶) این «پیاله» که عیسی به آن اشاره می‌کند، چیست؟ همان پیاله‌ای است که می‌داند یعقوب و یوحنا نمی‌خواهند آن را بنوشند و او هم نمی‌خواهد آن را بنوشد. این پیاله‌ی خشم خداست.

عهدعتیق شامل توصیف‌های متعددی از خشم خداست که در یک پیاله جمع شده است. مزمو ۷۵، به طرز ناخوشایندی اعلام می‌کند که در زمان مقرر، خدا زمین را داوری خواهد کرد و غضبش را نازل خواهد کرد. «در دست خداوند کاسه‌ای است که مملو از شراب تلخ آمیخته با خشم او است. او آن را می‌ریزد و همه‌ی شریران جهان باید تا آخرین قطره از آن بنوشند.» (مزمو ۷۵: ۸) ارمیا هم به پیاله‌ی خشم خداوند اشاره می‌کند که برای «شریران زمین» است. نبی باستانی گفت، «خداوند، خدای اسرائیل به من چنین فرمود: «این جام را که از شراب غضب من پُر است، بگیر و به تمام اقوامی که من ترا پیش آن‌ها می‌فرستم بده که از آن بنوشند تا همه گیج شوند. سپس همگی‌شان در اثر جنگی که من علیه آن‌ها

برپا می‌کنم دیوانه می‌گردند.»» (ارمیا ۲۵: ۱۵-۱۷) نه آیه‌ی بعدی بیان می‌کند که دقیقاً چه کسانی از شراب این پیاله خواهند نوشید. این فهرست با اورشلیم نامطیع و شهرهای یهودیه آغاز می‌شود و با فهرست جامع ملت‌هایی که با یهوه دشمنی می‌کنند، ادامه می‌یابد. پس از ذکر اکثر قسمت‌های دنیای شناخته شده، در پایان، «همه‌ی پادشاهان شمال، دور و نزدیک، یکی بعد از دیگری، همه‌ی پادشاهی‌های دنیا که بر روز زمین هستند»، مطرح شده است. خدا از طریق ارمیا وعده می‌دهد که خشمش نازل خواهد شد و افراد شریر و ملت‌های روی زمین به خاطر گناهانشان مجازات خواهند شد.

مراجع دیگر عهدعتیق به پیاله‌ی خشم خدا اشاره می‌کنند، اما آنچه در عهدعتیق می‌بینیم، این است که این پیاله، پُر است و منتظر زمان مقرر که برای مجازات گناه ریخته شود. ولی ظاهراً عیسی برای نوشیدن آن آماده و کاملاً آگاه است که این نوشیدنی بسیار دردناک است. آیات بالا به پیاله‌ای اشاره می‌کنند که پُر از شراب خشم است. شب قبل از مصلوب شدن عیسی، وقتی پشت میز با شاگردانش نشسته بود، به آن‌ها گفت، «این پیاله عهد و پیمان نو است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.» (لوقا ۲۲: ۲۰) کلماتی که در اینجا «برای شما» ترجمه شده، می‌تواند «از جانب شما» یا «به‌جای شما» ترجمه شود. وقتی خدا شراب خشمش را روی صلیب بر عیسی نازل کرد، عیسی خونس را برای قومش ریخت. شراب خشم پیاله‌ی خدا، جایگزین خون عیسی شد و نماد زیبایی است که در عشای ربانی برای ما به‌جا گذاشت تا بنوشیم و به یاد آوریم.

بعد از گفتگوی عیسی با یعقوب و یوحنا که درباره‌ی پیاله بود، شاگردان دیگر آن را شنیدند و از این برادران عصبانی شدند. عیسی همه‌ی آن‌ها را فراخواند و گفت، «...هرکه می‌خواهد در میان شما بزرگ شود، باید خادم شما باشد و هرکه می‌خواهد اول شود، باید غلام همه باشد. چون پسر انسان نیامده است تا خدمت شود، بلکه تا به دیگران خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»» (مرقس ۱۰: ۴۳-۴۵) عیسی با کلمات خودش می‌گوید جانش را برای کسانی فدا خواهد کرد که برای خدمت به آن‌ها آمده است. او نقش خود را می‌داند که باید به‌جای دیگران، برای گناه مجازات شود. عجیب است که خدای ما خود را به انسان ظاهر نکرد تا توسط مخلوقاتش خدمت شود، بلکه به زمین آمد تا به‌طور کامل به مخلوقاتش خدمت کند.

مسیح به جای ما متحمل مجازات شد و این در سراسر عهدجدید طنین افکن می‌شود. در غلاطیان، «وقتی مسیح به خاطر ما ملعون شد، ما را از لعنت شریعت آزاد کرد.» (غلاطیان ۳: ۱۳) در دوم قرنتیان، «خدا به خاطر ما او را گناه ساخت تا ما در پیوستگی با او عدالت خدا شویم.» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱) پولس بر اهمیت درک این حقیقت الهیاتی مهم تأکید می‌کند. «آنچه را که به من رسیده بود، یعنی مهم‌ترین حقایق انجیل را به شما سپردم و آن اینست که... مسیح برای گناهان ما مُرد.» (اول قرنتیان ۱۵: ۳)

پطرس هم درباره‌ی مجازات و جایگزینی نوشت: «مسیح شخصاً بارگناهان ما را بر دوش گرفته آن‌ها را بر صلیب بُرد تا ما هم نسبت به گناه بمیریم و برای عدالت زیست کنیم، زیرا به سبب زخم‌های اوست که ما شفا یافته‌ایم.» (اول پطرس ۲: ۲۴) او این موضوع را تکرار کرده و اظهار می‌کند، «مثلاً خود مسیح یک‌بار برای همیشه به خاطر گناه شما مُرد، یعنی یک شخص بی‌گناه در راه گناه‌کاران مُرد تا ما را به حضور خدا بیاورد.» (اول پطرس ۳: ۱۸)

در کتاب مکاشفه برای تشویق کلیساها نوشته شده که تا به آخر پایداری کنند. به ما نشان می‌دهد که پاداش آسمانی ما این است که عیسی را به خاطر کفاره‌اش برای ما، ستایش خواهیم کرد. این کتاب، بیست‌وهفت مرتبه، به عیسی به‌عنوان «بره‌ی خدا» اشاره می‌کند و به‌وضوح بیان می‌کند که مسیح جزای گناهان ما را پرداخت. ما او را تا ابد به خاطر قربانی‌اش بر روی صلیب پرستش خواهیم کرد.

یوحنا رویای پایان جهان را در آسمان دریافت کرد؛ زمانی که طومار با هفت مُهر، آماده‌ی گشوده شدن بود. این طومار نشان‌دهنده‌ی اهداف خدا برای تاریخ است. وقتی زمان گشایش آن رسید، هیچ‌کس در آسمان یا زمین، لایق گشایش طومار نبود. در این هنگام، یوحنا با صدای بلند گریست. او گریست، چون در ابتدا هیچ‌کس نبود که لایق انجام اهداف خدا برای تاریخ باشد. تصور کنید که این موضوع چقدر او را مأیوس کرد؛ تا اینکه به‌طرز چشمگیری شنید «شیر سبط یهودا، ریشه‌ی داود» توانست آن را بگشاید؛ اما وقتی نگاه کرد، یک شیر ندید، بلکه «بره‌ی ذبح شده» دید! بره‌ای که ذبح شد، همان شیر سبط یهوداست! فقط او (عیسی) لایق گشودن طومار نقشه‌ی ابدی خداست، چون او برای

تحقق آن مُرد. این صرفاً به خاطر قدرت عیسی نیست، بلکه قربانی او ستایش ابدی ما را برمی‌انگیزد.

«تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری، و مُهرهایش را باز کنی، زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر قبیله و زبان، از هر ملت و امت برای خدا خریدی.» (مکاشفه ۹:۵)

ما در صلیب می‌بینیم که خدا فعالانه ما را نزد خودش می‌برد. او پسر خودش را جایگزین کرد. عیسی گفت، «من چوپان نیکو هستم، چوپان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می‌سازد.» (یوحنا ۱۰:۱۱) من از کلمات عیسی برای پاسخ به این الهیدان آزادی خواه استفاده می‌کنم؛ الهیدانی که گفت مرگ عیسی بر صلیب، آزاردهنده بود، نه محبت‌کننده. «محبتی بزرگ‌تر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند.» (یوحنا ۱۵:۱۳) عیسی با محبت، مشتاقانه برهی قربانی خدا شد و برای نجات قوم از گناهان‌شان آمد.

مرتفع، عریض، بلند و عمیق

در دنیای امروز؛ حداقل در دنیای غرب؛ شاید مفهوم خشم خدا مورد مباحثه قرار گیرد؛ اما ایده‌ی مهربانی او، با آمادگی پذیرفته می‌شود. یک حسِ مبهم و نامشخص می‌گوید اگر خدایی هست، او خدای مهربان است. ولی محبت خدا با کتاب مقدس تعریف نشده، بلکه با تجربه‌ی درونی تعریف شده است. این نوع محبت، یک پایه‌ی کاذب ایجاد می‌کند. تا زمانی که زندگی به‌خوبی پیش می‌رود، همه‌ی ما به‌راحتی می‌توانیم درباره‌ی نیکویی خدا توافق کنیم؛ اما می‌دانیم که زندگی همیشه این‌گونه نیست. گفتگوی هفته‌ی گذشته‌ی من با خانم‌ها، خانه‌های آشفته و کودکان خودسر، بیماری و مرگ، نومی‌دی و ضرور و زیان‌ها را به من یادآوری می‌کنند. در برخورد با درد شخصی، چگونه می‌توانیم محکم و استوار بر پایه‌ی محبت خدا بایستیم؟

درک سست و ناپایدار ما از محبت خدا به پایه‌ی محکم‌تری نیاز دارد. پولس برای کلیسای افسسیان دعا کرد که قدرت درک این موضوع را داشته باشند که «پنهان و درازا و بلندی و عمق محبت مسیح را بفهمید و آن محبت را دریابید (اگرچه مافوق فهم بشر

است)» (افسیان ۱۷:۳-۱۹). اگر درک ما از محبت خدا، مبهم و ناآگاهانه باشد، این دعای قابل درکی نیست. چرا به قدرت درک محبت نیاز داریم؟ آیا سِلن دیون به ما یاد نداد که «آماده باشیم که قدرت عشق و محبت را بیاموزیم»؟ اگر او توضیحی برای درک عمیق ما از مفهوم عشق و محبت دارد، پس ما چیزهایی را که ارزش بی‌پایانی دارند، نادیده گرفته‌ایم و آن را با چیزهای کوچک‌تر معاوضه کرده‌ایم. خوشبختانه، کتاب مقدس ما را با تعریف حقیقی محبت آشنا می‌کند. ما چگونه می‌دانیم که محبت خدا چیست؟ یوحنا می‌گوید، «ما معنی محبت را درک کرده‌ایم، زیرا مسیح جان خود را در راه ما فدا کرد.» (اول یوحنا ۳:۱۶) بعداً دوباره آن را به شکل دیگری بیان می‌کند، «محبت خدا از این بر ما آشکار گردید که او پسر یگانه خود را به دنیا فرستاد تا ما به وسیله او زندگی داشته باشیم.» (اول یوحنا ۴:۹)

اگر می‌خواهید به شناخت بیشتری از محبت خدا دست یابید؛ اگر می‌خواهید درک کنید که بلندا، پهنا، طول و عمق آن چقدر است؛ به صلیب نگاه کنید. به عیسی خیره شوید که جلال و دولت آسمان را رها کرد تا به عنوان انسان فرومایه به زمین آید و به جای ما بمیرد. به رنج او نگاه کنید. وبه اعماق گناه شخصی خود توجه کنید و آن را با قدوسیت خدا مقایسه کنید. از این حقیقت شگفت زده شوید که این خدا، انسان شد، خشم و شرم صلیب را متحمل شد. او همه‌ی گناهان من و شما را متحمل شد، ولی تنها کسی بود که لایق هیچ‌یک از این‌ها نبود. عیسی به زمین نیامد که توسط مخلوقاتش برافراشته شود، اگرچه لایق آن است. او به خط دشمن وارد شد تا خودش را برای کسانی قربانی کند که از او متنفر بودند. جانش را فدای کسانی کرد که نسبت به او سرکشی می‌کردند. پولس از این موضوع عجیب آگاه بود. او گفت، «خدا محبت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است. زیرا در آن هنگام که ما هنوز گنهکار بودیم، مسیح به خاطر ما مُرد.» (رومان ۵:۸) عیسی، نور خالص، و تشعشع جلال خداوند، جسم گناه‌آلود پوشید و به خاطر ما زخمی شد. ما باید مورد غضب خدا قرار می‌گرفتیم، اما در عوض، او ما را مورد رحمت قرار داد. چگونه می‌توانیم در برخورد با حوادث غم‌انگیز و سختی‌های زندگی، با محبت خدا نسبت به خود سازش کنیم؟ زمورنویس این سرود را سرایید، «تا وجود شکسته‌ام دوباره به وجد آید.» (زمور ۸:۵۱) چگونه می‌توانیم بر این پایه‌ی محکم که خدا محبت است،

بایستیم؟ فقط با درک عمیق و مستحکمِ محبتِ خاصِ خدا نسبت به ما که عیسی را فرستاد تا برای ما رنج بکشد، می‌توانیم این حقیقت را ببینیم. اگر باید با حوادث غم‌انگیز شخصی مواجه شویم و همچنان سرود جلال خدا را بسراییم، باید از محبت او نسبت به ما که عیسی را فرستاد تا روی صلیب بمیرد، آگاه باشیم.

چنانکه موضوع دیو و پری، نهایتاً در مورد یافتن جامعه یا فدا شدن برای دیگران نیست؛ انجیل هم اساساً درباره‌ی مسائل ثانوی نیست. صلیب فقط درباره‌ی رفع احتیاجات من یا شفای دل‌شکستگی من نیست؛ اگرچه این از مزایای زندگی در مسیح است. صلیب، فقط برای ترمیم روابط شکسته‌ام یا کمک به یافتن هدف زندگی‌ام نیست؛ اگرچه این‌ها قطعاً نتایج ایمان است. صلیب درباره‌ی عیسی، محبت کامل است که به‌عنوان انسان به زمین آمد و برای گناه ما مجازات شد تا متحمل مرگی شود که ما لایقش بودم.

چرا پولس برای افسسیان دعا می‌کند که قدرت درکِ این محبت را داشته باشند؟ چون این محبت شدید، غنی، عمیق و زیباست و یک قدرتی در درک محبت خاص خدا نسبت به ما هست که در مرگ نیابتی عیسی نمایان شد. در اینجا باید حیات را یافت، آزادی از ترس، پیروزی بر شرایط ظاهراً تاریک ما. «آیا خدایی که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه‌ی ما تسلیم کرد، با بخشیدن او همه‌چیز را با سخاوت‌مندی به ما نمی‌بخشد؟» (رومان ۸: ۳۲)

شرم و تمسخر بی‌ادبانه را متحمل شد،

به‌جای من محکوم شد،

بخشش مرا با خونس مهر کرد:

هللویا! چه نجات‌دهنده‌ای!

ما گناه‌کار، فرومایه و درمانده بودیم؛

او بره‌ی بی‌عیب خدا بود؛

کفاره‌ی کامل! چطور ممکن است؟

هللویا! چه نجات‌دهنده‌ای! ۱۱

سؤالات

به جای ما مجازات شد

اگرچه کارهای زیادی بر صلیب، از طریق مرگ عیسی، کیفر نیابتی، انجام شد؛ عیسی برای گناهان ما و به جای ما مجازات شد؛ اما صلیب به موضوع اصلی کار عیسی برای گناهکاران اشاره می‌کند. این آموزه در عهدعتیق پیش‌گویی و در عهدجدید توضیح داده شد.

۱. چگونه درک واضح کیفر نیابتی می‌تواند به شارون نشان دهد که محبت خدا پایدارتر از شرایط متغیر اوست؟

۲. آیا این نظریه‌ها صحیح هستند؟ چرا آن‌ها برای توضیح کیفر نیابتی کافی نیستند؟
نظریه‌ی فدیة

نظریه‌ی رضایت

مسیح پیروز

الگو

۳. کیفر نیابتی، به خاطر خشم خدا نسبت به گناه و عدالت کامل خدا ضروری بود. هریک از آن‌ها را توضیح دهید.

۴. چگونه عهدعتیق نیاز به کیفر نیابتی را از پیش خبر می‌دهد؟

۵. ارمیا ۱۵: ۱۷-۲۵ و مزمور ۶: ۷۵-۸ را بخوانید. چه چیزی در پیاله‌ی خدا جمع شده است؟ چه کسی باید آن را بنوشد؟ اکنون مرقس ۱۰: ۳۵-۳۸؛ مرقس ۳۶-۱۴: ۳۵ و یوحنا ۱۸: ۱۰-۱۲ را بخوانید. چه کسی از این پیاله نوشید؟ برای چه کسی؟

۶. کیفر نیابتی را توضیح دهید و چرا برای درک صلیب بسیار مهم است.
۷. شما به منتقد کیفر نیابتی که می‌گوید این عمل محبت‌آمیزی نبود، بلکه خدا بی‌رحم بود که خواهان مرگ عیسای بی‌گناه به جای ما بود؛ چه می‌گویید؟

-
۱. گوستاو آلن، مسیح پیروز: یک درس تاریخی از سه ایده‌ی اصلی کفاره (نیویورک سیتی، نیویورک: مک‌میلان، ۱۹۵۸)، صفحه‌ی ۴.
۲. مرجع بالا، صفحه‌ی ۲۰.
۳. جان آر. دلیو. استات، صلیب مسیح (لندن: IVP، ۱۹۸۶)، صفحه‌ی ۹۰.
۴. قدیس، آنسلم، *cur Deus Homo* (فورت وُرت، تگزاس: انتشارات RDMc، ۱۹۰۳)، کتاب اول، فصل ۱۳.
۵. توماس آکمپیس، سرمشق‌گیری از مسیح (لندن: کولینز، ۱۹۵۷)، صفحه‌ی ۵.
۶. جفری، اوی و سچ، به خاطر قصورات ما زخمی شد: بررسی مجدد جلال کیفر نیابتی (ویتون، ایلینویز: راه صلیب، ۲۰۰۷).
۷. موعظات مارتین لوتر، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۴.
۸. مرجع بالا.
۹. جان کلونین، مؤسسات مذهب مسیحی، II.xvi.6.
۱۰. «محبت عمیق پدر نسبت به ما»، استوارت تانسند، ۱۹۹۰.
۱۱. «مرد غم‌ها! چه نام عظیمی!»، فیلیپ پی. بلیس.

فصل ۹

اهداف به انجام رسید:

نمایش جلال خدا

ازدواج تاملًا در حال فروپاشی است. او به همسرش نگاه کرده و تصور می‌کند که اگر او و شوهرش رابطه‌ی سالم و محبت‌آمیزی داشتند، چه زندگی‌ای می‌توانست داشته باشد. او یک زندگی دوگانه دارد. کسانی که در محل کار و کلیسایش هستند، فکر می‌کنند که او زندگی خوشایندی دارد، اما در خانه، خشن و نامهربان است. سال‌های زیادی مشغول هرزه‌نگاری است و علاقه‌ای ندارد که از این کار دست بکشد. رابطه‌ی کمی بین این دو نفر باقی مانده است. اکنون، مدت‌هاست که سختی‌های خانه بر سلامت روانی و روحانی او سنگینی می‌کند. گاهی اوقات، ظاهر مثبتی به زندگی می‌بخشد، اما چند روز بیشتر باقی نمی‌ماند. به‌طور کلی، نمی‌تواند هدف رنج‌هایش را درک کند. این ازدواج بد، به نظرش غیرمنصفانه است. در ملاقاتی که به‌تازگی با او داشتید، به شما گفته که نمی‌داند تا به کی می‌تواند به این زندگی ادامه دهد.

وقتی به موعدِ مقررِ این کتاب نزدیک می‌شدم، شوهر متفکرم، جاش، به دنبال راه‌هایی بود که وقت آزاد برای من پیدا کند که بتوانم بنویسم. در هفته‌های گذشته، بعضی شب‌ها فرزندان‌مان را برای شام بیرون برد تا در خانه تنها باشم و بدون اختلال کار کنم. هدفش از بیرون بردن آن‌ها این بود که من بتوانم بدون اختلالات پنج کودک پُرانرژی و کنجکاو کار کنم. شاید کودکان ما این موضوع را به نفع خود می‌دیدند (مک‌دونالد در وسط هفته؟ بله!)، اما جاش صرفاً آن‌ها را به خاطر خودشان برای شام به رستوران نمی‌برد. او با رفع نیازهای آن‌ها، به من خدمت می‌کرد. دلیل این کار و مزیت آن، دو چیز متفاوت بود؛ اگرچه این عمل برای هر دو طرف، یکی بود؛ اما دلیل انجام این کار، من بودم. مزیتش برای آن‌ها بود.

غالباً وقتی به کفاره فکر می‌کنیم، فوراً تأکید می‌کنیم که خدا توسط آن، نجات را برای گناهکاران مهیا کرد. چون انسان‌ها از این خبر بسیار خوش بهره‌مند می‌شوند؛ معمولاً فکر می‌کنیم که صلیب عمدتاً به خاطر کاری بود که برای ما انجام داد؛ اما وقتی به صلیب نگاه می‌کنیم، اگر فقط خودمان را ببینیم، تصویر کامل کتاب مقدس را درک نمی‌کنیم. ما به اشتباه فکر می‌کنیم که ما دلیل صلیب هستیم و ما از صلیب بهره‌مند می‌شویم. عجیب نیست که در دنیای امروز که محبت به خود، زمانی برای من و تصاویر شخصی رایج است، معمولاً فکر می‌کنیم که صلیب فقط در مورد من است.

ما بهره‌ی زیادی از صلیب می‌بریم (با ملایمت بگویم)، اما دلیل اساسی کتاب مقدس برای صلیب چیست؟ انگیزه‌ی خدا در همه‌چیز یکسان است: خودش را جلال دهد. نمایش جلال خودش، آزمون نمایانگر او در همه‌ی کارهایی است که با قدرت در جهان انجام می‌دهد، به آرامی در زندگی شخصی ما انجام می‌شود. جلال او، تعریف‌کننده‌ی اوست و ما را با شناختی که مایه‌ی رضایت جان ما از اوست (و بنابراین پرستش)، مسحور می‌کند؛ شناختی که چیز دیگری نمی‌تواند فراهم کند. خدا مشتاق است که سنگینی جلالش توسط مخلوقاتش شناخته شود؛ نه به خاطر خودشیفتگی، بلکه او می‌داند که هیچ چیز زیباتر و رضایت‌بخش‌تر از او نیست. او بهترین چیزها را برای عزیزانش می‌خواهد. وقتی او را با وابستگی و خوشی می‌شناسیم، او جلال می‌یابد و به عالی‌ترین شکل در جهان شناخته می‌شود.

جلال خدا به عنوان مجموع همه‌ی صفاتش توصیف شده؛ یعنی سنگینی شکوه وجود او. جلال او، حضور او با حقیقت کامل است و اعماق زیبایی بی‌پایان او را در کنار مکاشفه‌ی شخصیت او برای مخلوقاتش در برمی‌گیرد. جلال خدا بسیار عظیم است و انسان فانی و گناهکار نمی‌تواند سنگینی کامل آن را تحمل کند. به یاد داشته باشید که موسی از خدا خواست که جلالش را به او نشان دهد، اما خدا به او هشدار داد که «من نمی‌گذارم که روی مرا ببینی، کسی نمی‌تواند روی مرا ببیند و زنده بماند.» (خروج ۳۳: ۲۰) از فصل قبلی به یاد دارید که در روز کفاره، کاهن اعظم، به محض ورود به قدس الاقداس، بخوری را که از مذبح سوختنی برداشته بود، پخش می‌کرد تا حضور خدا را بر روی تخت رحمت نبیند. پولس نگفت، «همه گناه کرده‌اند و از شریعت خدا کم آمده‌اند.» خیر، پولس گفت ما در گناهمان «از جلال خدا کم آمده‌ایم.» (رومان ۳: ۲۳) جلال خدا، هدف ماست؛ برای ما و برای خدا. این انگیزه‌ی اصلی او برای همه‌ی کارهایش است. او جهان را برای جلال خودش آفرید و این هدف انسان است؛ دلیل او برای نجات انسان‌ها، پایه‌ی عهدجدید و علاوه بر چیزهای دیگر، این هدف شریعت است (کولسیان ۱: ۱۶؛ مزمور ۱۱۹: ۴-۷؛ اشعیا ۴۳: ۷؛ حزقیال ۴۴: ۲۰؛ خروج ۱۶: ۹؛ مزمور ۱۰۶: ۸؛ اشعیا ۶۳: ۱۲-۱۴؛ حزقیال ۳۶: ۲۲-۳۲؛ اشعیا ۴۲: ۲۱). جلال دادن خدا، کاری است که ما باید انجام دهیم، «هرچه می‌کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و یا هر کار دیگری که می‌کنید» (اول قرنثیان ۱۰: ۳۱) عیسی، فروغ جلال خدا نامیده شد (عبرانیان ۱: ۳)؛ حتی پیش از صلیب دعا کرد که پدر «پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.» (یوحنا ۱۷: ۱) جلال خدا، هدف غایی همه‌چیز است و حتی هدف وجود جهان است.

خدا به عنوان والاترین و برترین وجود در جهان، همیشه برای جلال خودش عمل می‌کند. خدای پُر جلال شایسته‌ی ستایش بی‌پایان ماست و برای جستجوی آن خجالت نمی‌کشد. بعضی افراد به اشتباه فرض می‌کنند که ضعف شخصیتی خدا باعث می‌شود که برای خودش کار کند و جلالش را نشان دهد و از دیگران بخواهد که به خاطر این موضوع او را ستایش کنند. اما خلاف این درست است. شخصیت بی‌عیب و نقص خدا باعث می‌شود که او به خاطر نام خودش عمل کند. برترین وجود در جهان باید بهترین عمل را ترویج دهد، نه

چیزی که از ارزش کمتری برخوردار است. پس می‌توانیم مطمئن باشیم که جلال خدا در همه‌چیز به او انگیزه می‌دهد و بنابراین، دلیل اصلی مرگ عیسی بر روی صلیب است.

با درک اولویت جلال خدا، متوجه می‌شویم که کفاره، اساساً عملی برای خدا بود؛ بر اساس اراده‌ی او و برای نشان دادن جلالش. خدای پدر برای جلال خودش، نهایتاً عیسی را روی صلیب گذاشت (اعمال ۲: ۲۳). ما از صلیب بهره‌مند شدیم، اما دلیل آن برای خدا و جلال او بود.

پس سؤال آشکاری که می‌خواهیم به آن پاسخ دهیم، این است که خدا چگونه از طریق مرگ پسرش جلال یافت؟ دوباره با این تضاد مواجه می‌شویم که می‌خواهیم بدانیم مرگ عیسی چگونه می‌تواند کسی را جلال دهد، تا چه رسد به خدای قادر مطلق و حاکم. بر روی صلیب، جلال خدا با نشان دادن شخصیت کاملش به دنیا نمایان شد؛ او قومش را رهایی داد تا کاملاً او را بشناسند و از او بهره‌مند شوند؛ و او گناه و ابلیس را شکست داد.

مکاشفه‌ی شخصیت خدا

شخصیت تغییرناپذیر خدا بدین معناست که هرگز تغییر نمی‌کند. همیشه همان بوده و خواهد بود، همان‌طور که هم‌اکنون هست؛ اما بعضی از جوانب شخصیت خدا در طول دوران عهدعتیق، به اندازه‌ی بقیه‌ی جوانب، قابل رؤیت نبودند. به‌نوعی، آن‌ها پیش از صلیب، تا حدودی پوشیده بودند. همیشه وجود داشتند، اما به‌وضوح قابل مشاهده نبودند. جلال خدا بر صلیب نمایان شد، چون هویت خدا را طوری نشان داد که قومش بتوانند از آن به بعد، بدون شک او را درک کنند.

وقتی من خردسال بودم و برادر بزرگم، مت، کلاس اول بود، او هر روز صبح با بس مکتب به مکتب می‌رفت. بس به‌راحتی روبروی خانه‌مان می‌ایستاد؛ و مادرم مراقب برادرم بود که این فاصله‌ی کوتاه را طی کند و سوار بس شود. اما مت به‌عنوان دانش‌آموز کلاس اول، عادت داشت که به‌جای برنامه‌ریزی، بازی کند و غالباً دیر به بس مکتب می‌رسید. برای این کودک شش ساله، سوپرمن مهم‌تر از این بود که خواندن و نوشتن را یاد بگیرد. تأخیر همیشگی او، آقای انسان را که راننده‌ی بس بود، واقعاً کلافه می‌کرد. او مسئول بود که کودکان را به‌موقع به مکتب برساند. در یک صبح بهاری و به‌یاد ماندنی، اتوبوسی که پُر از

بچه‌ها بود، به توقفگاه همیشگی خود رسید؛ درحالی‌که مادرم هنوز به برادرم اصرار می‌کرد که بتمن را رها کند و به ایستگاه بس برود. وقتی برادرم به بس رسید، دران بسته شد و بچه‌های محل روی صندلی خود می‌نشستند. هنوز مطمئن نیستم که آقای انسان برادرم را ندید یا می‌خواست وقت‌شناسی را به او بیاموزد؛ او به طرف ایستگاه بعدی رفت و برادرم سعی می‌کرد درها را باز کند و موفق به انجام این کار نشد. مادرم که این صحنه را پیش در خانه تماشا می‌کرد، متوجه شد که اعتماد به نفس قهرمانانه‌ی برادرم بر او غلبه کرده و تصمیم گرفته به بس مکتب برسد که چرخ‌هایش بلندتر از اوست.

مادرم که ترسیده بود، با صدای بلند فریاد زد که بایستد. پدرم که مرد مصممی بود، فریاد نزد. او این هیاهو را شنید و به‌موقع از اتاقش خارج شد و مت را دید که نفسش بند آمده و به‌طرز خطرناکی در وسط خیابان شلوغ به طرف بس مکتب که در حال حرکت است، می‌دود و سعی می‌کند آن را متوقف کند. این برای هر پدر مهربانی یک معضل بود. متأسفانه برای همه‌ی کسانی که در این ماجرا بودند، این یک مشکل پیچیده بود، چون پدرم در حال لباس پوشیدن بود.

در عرض چند ثانیه، پدرم تصمیم گرفت در شهر کوچک‌مان یک فرد عامی شود. بی‌درنگ، بدون اینکه شلوارش را بپوشد، از در خارج شد و به دنبال برادرم دوید. وقتی به مت رسید، همسایه‌ها از خانه‌هایشان بیرون آمدند و با فریادهای وحشتناک مادرم، از این ماجرا باخبر شدند و مرد بالغ و نیمه‌برهنه‌ای را دیدند که در خیابان می‌دوید. خوشبختانه، قبل از اینکه برادرم به بس مکتب برسد، پدرم او را گرفت؛ و این جایگاه پدرم را به‌عنوان بزرگ‌ترین قهرمان جاودانی مستحکم کرد. پدرم، برادرم را در آغوش گرفت و به سلامت به خانه آورد. همسایه‌هایی که پدرم را تماشا می‌کردند، چیزی برای گفتن نداشتند و بیشتر نگران پسر او بودند تا ظاهر او که با لباس زیر در ملأعام ظاهر شده بود.

پیش از این صحنه، پدرم به برادرم، خواهر بزرگم و من گفته بود که «من برای همه‌ی شما هرکاری خواهم کرد.» ما حرفش را شنیدیم، اما نمی‌دانستیم که چقدر برای ما قدم برمی‌دارد. بعد از این صحنه که با لباس زیر در خیابان دوید، متوجه شدیم که پدرمان می‌خواست خیریت خودش (و غرورش) را فدا کند تا از ما محافظت کند. این عمل او در آن صبح بهاری، نشانه‌ی واضحی از این جنبه از شخصیتش بود. او ما را دوست داشت و

شدیداً می‌خواست از ما محافظت کند؛ حتی به بهای جان خودش. بچه‌هایی که داخل بس بودند و این صحنه را از پشت پنجره تماشا می‌کردند، احتمالاً می‌خواستند برادرم (و پدرم) را مسخره کنند، اما آن‌ها هم دیدند که پدر ما می‌خواست از پسرش محافظت کند و تصمیم گرفتند که ساکت بمانند. علاوه بر لباس زیر پدرم، همه‌ی ما شخصیت او را به‌طرز چشمگیری دیدیم.^۱

خدا در طول قرن‌ها، درباره‌ی جوانب شخصیتش با قومش صحبت کرد؛ اما آن‌ها نمایش کامل آن را ندیدند. اما روی صلیب، شخصیت خدا به‌طرز چشمگیر و واضحی نمایان شد. تمامی خلقت، قدوسیت، عدالت و پارسایی خدا و فیض و محبتش را دیدند که با وضوح و قدرتمندی بر روی صلیب مسیح عیسی نمایان شد.

قدوسیت خدا

شاید قدوسیت خدا، مشخص‌ترین ویژگی اوست و خدا تضمین کرد که قومش، در عهد عتیق از قدوسیتش آگاه هستند (خروج ۱:۳-۴، ۱۷؛ خروج ۱۹:۱۶-۲۴؛ دوم سموئیل ۱۱-۱۶)، صلیب، به‌طرز مهمی، تصویر واضح‌تری از آن ارائه می‌کند. قدوسیت خدا، پاکی اخلاقی او را در برمی‌گیرد؛ اگرچه این کلمه در کتاب مقدس، کاربرد دیگری هم دارد که باید آن را در نظر بگیریم. قدوسیت می‌تواند به معنای جدا شدن یا عمداً برای کار خدا کنار گذاشته شدن باشد. خدا در بوته‌ی مشتعل با موسی ملاقات کرد و حتی زمین اطراف بوته، مقدس محسوب شد. به همین دلیل خدا به موسی گفت کفشش را از پایش خارج کند. او روی زمینی ایستاده بود که خدا برای ارتباط با خادمش استفاده می‌کرد (خروج ۱:۳-۶). هارون به‌عنوان اولین کاهن اعظم «کنار گذاشته شد» تا هدایا را به خدا تقدیم کند و برکات خدا را اعلام کند (اول تواریخ ۲۳:۱۳). نسل او، نسل کهنانت شد و از بقیه‌ی قبایل اسرائیل جدا شد تا مطابق فرمان خدا، پرستش کنند. مرکز خیمه به‌عنوان قدس‌الاقداس جدا شد (لاویان ۱۶)، چون این محل سکونت حضور خداست. هیچ‌کس نمی‌توانست با بی‌اعتنایی به آن اتاق وارد شود و زنده بماند. نباید با حضور خدا و چیزهایی که برای پرستش او جدا شده بود، به‌طور سطحی برخورد می‌کردند. آن‌ها مقدس بودند.

افراد نامقدس نمی‌توانند با خدای قدوس مشارکت داشته باشند. آن‌ها برای کار خدا کنار گذاشته نشدند و به حضور او که به لحاظ اخلاقی پاک است، دسترسی ندارند. به هر حال، خدا «در نوری ساکن می‌باشد که ناممکن است کسی به آن نزدیک گردد.» (اول تیموتائوس ۶: ۱۶) گناه ما باعث جدایی ما می‌شود. تنها راه برای نزدیک شدن خدای قدوس و انسان نامقدس به یکدیگر، این است که یکی مانند دیگری شود. ما می‌دانیم که خدا هرگز قدوسیتش را به خطر نمی‌اندازد. او نمی‌تواند این کار را انجام دهد؛ این بی‌حرمتی به شخصیت اوست. پس صلیب، پاسخ این سؤال است که چگونه یک خدای قدوس می‌تواند با انسان نامقدس مصالحه کند. بهای گناه ما از طریق واسطه‌ی کاملاً مقدس پرداخت شد و ما می‌توانیم عادل شویم. می‌توانیم جدا شویم تا در حضور خدا باشیم. خدا نمی‌تواند گناه را نادیده بگیرد و وانمود کند که مهم نیست. او نمی‌تواند بهای ناکافی برای گناه را بپذیرد. تنها بهای قابل پذیرش برای خیانت به خدای قدوس، یک جایگزین کاملاً مقدس برای ماست. گناه ما در عیسی مجازات شد و او عدالتش را به ما منتقل کرد تا بتوانیم با خدای قدوس مشارکت کنیم. به وسیله‌ی مبادله‌ی گناهمان با عدالت خدا؛ او با مجازات گناه و اعلام قدوسیت قومش در مسیح، شخصیت قدوسش را برافراشت. این قدوسیت و عدالت خدا را به خطر نمی‌اندازد. بلکه کفش‌های ناپاک ما را در می‌آورد و کفش استعاری جدید به ما می‌دهد تا بتوانیم در زمین مقدس او بایستیم.

این مبادله‌ی عظیم؛ گناه ما با عدالت او؛ چیزی است که پولس در قرن‌تین به آن فخر می‌کند و می‌نویسد، «مسیح کاملاً بی‌گناه بود، ولی خدا به خاطر ما او را گناه ساخت تا ما در پیوستگی با او عدالت خدا شویم.» (دوم قرن‌تین ۵: ۲۱) اگر در مسیح هستید، اکنون عدالت او از آن شماست. در اصطلاح الهیاتی، این به شما نسبت داده شد. نرخ این مبادله، شکست‌ناپذیر است. ما گناهمان را می‌دهیم و در عوض، عدالت کامل خداوند عیسی را می‌گیریم. با ردای عدالت مسیح می‌توانیم به راحتی به قدس‌الاقداس داخل شویم. در هنگام مرگ عیسی، پرده‌ی معبد که صحن خارجی را از قدس‌الاقداس جدا می‌کرد، از بالا تا پایین پاره شد و نشان داد که دیگر گناه، قوم خدا را از او جدا نمی‌کند. کسانی که از طریق مسیح وارد می‌شوند، به حضور خدا می‌روند (متی ۲۷: ۵۱؛ مرقس

۱۵:۳۸؛ لوقا ۲۳:۴۵). کاهن اعظم کامل ما، کفاره‌ی ابدی را برای ما داد و گناه ما دیگر مانع از دسترسی ما به خدای قدوس نمی‌شود.

پولس در رومیان به ما می‌گوید ایمان ابراهیم برای او عدالت محسوب شد. در اینجا ایمان، توصیف شخصیت ابراهیم نیست، بلکه وسیله‌ای که ابراهیم با آن، عدالتی را که از مسیح می‌آمد، به دست آورد. ایمان ابراهیم، برای دستیابی به عدالت «کافی نبود»؛ مثلاً اگر من ۲۰ دلار به شما بدهکار بودم، اما فقط ۱۸ دلار داشتم، شما به من می‌گویید نگران بقیه‌ی آن نباش. ما نمی‌توانیم بگوییم ابراهیم یک مرد وفادار بود؛ پس خدا با عدالت کامل به او احترام گذاشت. ابراهیم یک گناهکار بود، اما خدا عدالتی را به او داد که متعلق به عیسی بود، چون او به وعده‌ی خدا ایمان داشت. برای کسانی که به مسیح ایمان دارند، آنچه در مورد ابراهیم صدق کرد، در مورد ما هم صدق می‌کند. به هر حال، پولس بعدها نوشت، «اما مردی که کار نمی‌کند بلکه به خدا... ایمان می‌آورد، ایمان او عدالت شمرده می‌شود.» (رومیان ۵:۴) خدا را ستایش می‌کنیم! «... بسیاری هم در نتیجه‌ی اطاعت یک نفر، عادل شمرده می‌شوند.» (رومیان ۱۹:۵) به خاطر عدالتی که به ما نسبت داده شد، می‌توانیم با خدای قدوس مشارکت داشته باشیم.

اینکه خدا یگانه پسرش را فرستاد تا گناه شود و عدالتش را به ما منتقل کند که ما بتوانیم با او رابطه داشته باشیم، عظمت قدوسیت خدا را به ما نشان می‌دهد. خدا می‌خواست رنج بکشد و درحالی‌که ما را نجات می‌دهد، شخصیتش را حفظ کند.

عدالت و پارسایی خدا

خدا به خاطر قدوسیتش، خواستار مجازات گناه است. این وجه دیگر از شخصیت خدا، به وضوح در صلیب نمایان شد. کتاب مقدس، فرمان او برای کمال اخلاقی را به عنوان عدالت و پارسایی او می‌داند. این کلمات انگلیسی نشان می‌دهند که چگونه به طور کلی، این مفهوم را ترجمه می‌کنیم که خدا به صلاحیت معیار رفتاری یا اخلاقی دیگری پاسخ نمی‌دهد. او به معیار دیگری پاسخ نمی‌دهد، چون او تعریف راستین عدالت است. هیچ کس و هیچ چیز، به لحاظ اخلاقی، پاک‌تر از او نیست.

پولس به رومیان توضیح داد که، «با این کار [مرگ عیسی]، خدا عدالت خود را ثابت نمود، زیرا در گذشته به سبب بردباری خود گناهان آدمیان را نادیده گرفت.» (رومیان ۳: ۲۵) گناهان سابق، چگونه پیش از صلیب نادیده گرفته شد؟ خدا در عهدعتیق، صبر خیلی زیادی نسبت به قوم گناهکارش داشت. خدا در صحنه‌های متعدد عهدعتیق، برخورد شایسته‌ای با گناه نداشت. قوم او، به طور گروهی و فردی از خدا ناطاعتی کردند، ولی خدا آن‌ها را حفظ کرد. گاهی اوقات، خشم او افروخته می‌شد و یک بلا، قحطی یا ارتش همسایه را می‌فرستاد تا قومش را به خاطر شرارت‌شان مجازات کند؛ اما به طور موجه و کامل به مشکل گناه رسیدگی نمی‌شد. غالباً (اما نه همیشه) گناهان آن‌ها مجازات می‌شد؛ اما گناه اصلی‌شان مجازات نمی‌شد. «خدا بر دوران جهالت چشم پوشیده است»، پولس این‌گونه صبر خدا را در برخورد با گناه توضیح می‌دهد (اعمال ۱۷: ۳۰). خدا با رحمتش به قوم گناهکارش اجازه داد که زندگی کنند. حتی میکاه نبی برای شرارت قوم سوگواری کرد و یک سؤال مشروع پرسید، «کیست خداوندا مانند تو که گناه را ببخشد... تو تقصیرات بازماندگان قوم برگزیده‌ات را می‌بخشی...؟» (میکاه ۷: ۱۸) مزورنویس با ستایش، این حقیقت را درباره‌ی خدا تکرار می‌کند، «با ما موافق گناهان ما عمل ننموده و ما را مطابق خطاهای ما جزا نداده است.» (مزور ۱۰: ۱۰۳) این سؤالات، رحمت خدا را به طور برجسته نشان می‌دهند؛ اما خدایی که گناه را مجازات نمی‌کند، چگونه می‌تواند عادل باشد؟

بعد از عمل و گناه داود با بتشبع و شرارتش نسبت به اورییای حتی، شوهر او؛ ناتان نبی، داود پادشاه را توبیخ کرد. او متقابلاً در نزد خدا به گنااهش اعتراف کرد. سپس به طرز عجیبی، ناتان پاسخ داد، «خداوند گناهت را بخشید و بخاطر گناهی که کردی نمی‌میری.» (دوم سموئیل ۱۲: ۹-۱۳) کسی که برای اولین بار این آیه را می‌خواند، این طور درک می‌کند که داود همسر شخص دیگری را گرفت و سپس آن مرد را در جنگ کُشت و خداوند گناه او را «کنار گذاشت»؟ چگونه عدالت برای اوریا اجرا می‌شود یا حتی برای بتشبع؟ چرا خدای نیکو، شرارت را مجازات نمی‌کند؟ شاید شخص وسوسه شود که فکر کند هر زمانی که خدا می‌خواست، می‌توانست از گناه چشم‌پوشی کند و توجه نکند و آن را نامربوط یا بی‌اهمیت بداند؛ بدین معنا که او ناعادل است و به شایستگی با گناه برخورد

نمی‌کند. قطعاً شخص گناهکار از چنین رحمتی قدردانی می‌کند، اما قربانی چطور؟ چگونه عدالت برای شخص بی‌گناه اجرا می‌شود؟

خدا نمی‌توانست صرفاً گناه را «کنار بگذارد» و همزمان عدالتش را حفظ کند. بدون رسیدگی کامل به مشکل گناه نمی‌توانست خدای عدالت باشد. صبر او نسبت به گناهکاران نباید به اشتباه به عنوان بی‌تفاوتی به گناه در نظر گرفته شود. به آنچه پولس به رومیان نوشت، بازگردیم: «با این کار [مرگ عیسی]، خدا عدالت خود را ثابت نمود، زیرا در گذشته به سبب بردباری خود گناهان آدمیان را نادیده گرفت.» مرگ عیسی بر صلیب، عدالت و پارسایی کامل خدا را نمایان کرد. گناه، مانند گناه داود که قرن‌ها نادیده گرفته شد، نهایتاً به طور شایسته مجازات شد. کل گناهان همه‌ی فرزندان خدا در تمام دوران‌ها، در زمان مرگ عیسی، بر روی او قرار گرفت و کل دنیا توانست جلال شخصیت عادل خدا را ببیند که خشمش بر گناه نازل شد.

طریق دیگری که عدالت و پارسایی خدا به وضوح در صلیب دیده می‌شود، با مشاهده‌ی بلندای مسیری است که خدا طی کرد تا این بخش از شخصیتش را حفظ کند. پدر می‌خواست یگانه پسرش را به دنیا بفرستد تا با مرگ تحقیرآمیز بمیرد و گناه را مطابق عدالتش مجازات کند. برای اینکه خدا عادل و پارسا باشد، گناه نمی‌توانست نادیده گرفته شود. باید با آن برخورد و مجازات می‌شد. عیسی می‌خواست رنج بکشد و بمیرد؛ حتی مجازات را بر خود بگیرد؛ تا طوری به گناه رسیدگی کند که شخصیت خدا را برافرازد.

آساف در بیان وفاداری خدا به نسل‌ها، درباره‌ی خدا گفت، «بارها از غضب خود برگشته و تمامی خشم خود را ظاهر نکرد.» (مزمور ۷۸: ۳۸) این یک اسطوره است که خدای عهدعتیق، خشمناک و عصبانی است، اما خدای عهدجدید این‌طور نیست. چنانکه این یک اسطوره است که خدای عهدجدید، محبت است، اما خدای عهدعتیق این‌طور نیست. خدا در صحنه‌های متعدد، صبر و رحمت فوق‌العاده‌اش را نسبت به گناهکاران نسل‌های مختلف نشان می‌دهد. خدا صبر کرد تا به شایستگی با گناه برخورد کند. ما در صلیب، عدالت پُر جلال خدا را می‌بینیم که نسبت به گناه وضع شد؛ وقتی خدا-انسان، عیسی، برای گناهان قومش مجازات شد.

وقتی به زندگی خود نگاه می‌کنید، عدالت خدا را مورد توجه قرار می‌دهید؟ آیا آزمایشات و سختی‌های شما «غیرمنصفانه» به نظر می‌رسند؟ ما می‌توانیم مطمئن باشیم که خدایی که تا این اندازه از عدالتش محافظت می‌کند، خدایی است که همیشه با عدالت و پارسایی عمل می‌کند. او چیزی را به شکل آزمایش برای ما نمی‌فرستد که ناعادلانه باشد. وقتی به صلیب نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم شکایت کنیم که شرایط ما غیرمنصفانه است. عیسی تنها انسان در تاریخ است که به ناشایستگی مجازات شد. آیا می‌توانید اتهامی را که در مورد غیرمنصفانه بودن سختی و آزمایش زندگی‌تان به خدا نسبت می‌دهید، دوباره مورد توجه قرار دهید؟ سختی‌ها و آزمایشات کنونی، توسط خدای عادل طراحی شده تا ما را در عدالت رشد دهد؛ ما را بیشتر مانند مسیح سازد.

محبت خدا

خدا هرگز غیرمنصفانه عمل نمی‌کند. بلکه با خشنودی، محبت پایدارش را به قومش نشان می‌دهد. محبت خدا در پیدایش، به عنوان محبت پایدار نسبت به یوسف توصیف شده است (پیدایش ۲۱:۳۹). او در خروج، خودش را با محبتش به موسی معرفی کرد (خروج ۶:۳۴). انبیا از بیزاری خدا نسبت به گناه آگاه بودند؛ پس به خاطر محبت پایدار و غافلگیرکننده‌ی خدا نسبت به قوم گناهکارش، او را ستایش کردند (مراثی ارمیا ۲۲:۳-۲۳). مزمورنویس، با حیرت و پرستش خدا به خاطر این موضوع، دائماً با ستایش و شکرگزاری درباره‌ی محبت خدا نوشت. محبت پایدار خدا ابدی است (مزمو ۱۱۸، مزمو ۱۳۶).

صلیب، پاسخی به این مسئله است که چگونه خدای قدوس می‌تواند عدالتش را حفظ کند، درحالی‌که نسبت به قومش محبت و بخشش نشان می‌دهد. شاید شخص وسوسه شود که فکر کند این دو جنبه از شخصیت خدا؛ عدالت و محبت کاملش؛ موازی یکدیگر هستند. اما در صلیب، عدالت و محبت پدر به طرز پُر جلالی با یکدیگر ملاقات کردند. اگر ماهیت خدا فقط قدوسیت، عدالت و پارسایی بود؛ یک صلیب لازم بود، اما اشتیاقی برای تحمل آن نبود. اما خدا با محبت پایدار و عظیم برای قومش، مشتاق بود که برای آن‌ها رنج بکشد. ما می‌بینیم که مزمورنویس پیشگویی کرد، «رحمت و راستی باهم ملاقات می‌کنند. عدالت و سلامتی یکدیگر را می‌بوسند.» (مزمو ۸۵:۱۰)

نشانه‌ی محبت خدا به گناهکاران را می‌توانیم به‌طور خاص در عدم شایستگی‌مان در دریافت این هدیه‌ی فداکارانه ببینیم. پولس در رومیان نوشت، «کمتر می‌توان کسی را یافت که حاضر باشد حتی برای یک شخص عادل از جان خود بگذرد، اگرچه ممکن است گاهی کسی به خاطر یک شخص خیرخواه جرأت قبول مرگ را داشته باشد.» (رومیان ۵: ۷) وقتی خدا نقشه‌ی نجاتش را برای گناهکاران وضع کرد، ما عادل یا نیکو نبودیم. وقتی خدا عیسی را به جهان فرستاد که برای ما بمیرد، ما کاملاً نسبت به خدا سرکشی می‌کردیم. «خدا محبت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است. زیرا در آن هنگام که ما هنوز گنهکار بودیم، مسیح به خاطر ما مُرد.» (رومیان ۵: ۸) آیا می‌بینید که خدا چگونه محبتش را به ما نشان می‌دهد؟ عدم شایستگی ما در دریافت هدیه‌ی مرگ مسیح، عظمت محبت خدا را نسبت به ما نشان می‌دهد.

من عاشق برنامه‌های بازسازی خانه هستم. از توانایی طراحان در تبدیل خانه‌ی عادی به خانه‌ی زیبایی که می‌توان در مجله‌ها یافت، قدردانی می‌کنم (و گاهی اوقات طمع می‌ورزم). اما به همان اندازه از داستان کسی که خانه‌اش بازسازی شده، لذت می‌برم. دامپزشک جنگ که به خاطر فداکاری نسبت به کشورش نمی‌تواند نیازهای خانواده‌اش را فراهم کند. مادری که کودکان معلولی را به فرزندخواندگی پذیرفته و در خانه به آن‌ها درس می‌دهد و بسیار خسته است. ما این افراد را لایق این هدیه‌ای می‌دانیم که دریافت می‌کنند. با انجام این کار، دریافت‌کننده‌ی هدیه را بزرگ می‌کنیم. اگر بخواهیم هدیه‌دهنده را بزرگ کنیم، باید به دنبال داستانی باشیم که این هدیه به کسی تقدیم شده که لایقش نیست.

خبرهای جدید، تصویر تأثیرگذار دادگاهی را نشان داد که در دالاس، تگزاس، برگزار شد. یک مرد بی‌گناه توسط یک خانم پلیسی کُشته شد که به اشتباه فکر می‌کرد که این مرد در آپارتمانش بود. برادر قربانی که به خاطر مرگ غیرضروری و دردناک عزیزش سوگوار بود، در ملاعام، متهم را کاملاً بخشید و حتی به طرز چشمگیری از قاضی اجازه گرفت که متهم را در آغوش بگیرد. من ویدئوی این آغوش تأثیرگذار را چندین مرتبه تماشا کردم و هر بار اشک ریختم. در این صحنه، توجه ما از پلیس نالایقی که بخشیده شد، به عمل برجسته‌ی کسی جلب می‌شود که او را بخشید. شخصیت او (و اعتقادش به اینکه عیسی از ما

می‌خواهد دیگران را ببخشیم، همان‌طور که ما بخشیده شده‌ایم)، توجه‌ام را جلب کرد؛ چون این پلیس لایق هدیه‌ی بخشش او نبود.

داستان هوشع و جویر، نمونه‌ی جذاب دیگری از عدم لیاقت شخص در دریافت هدیه است. هوشع یکی از انبیای بسیار محترم خدا بود. جویر، فاحشهی شهر بود؛ ولی خدا به هوشع فرمان داد که با او به‌عنوان عروزش ازدواج کند. هوشع از خدا اطاعت کرد، اما جویر به‌جای وفاداری به محبت او، به پرسه زدن مشغول شد. هوشع دوباره او را از آغوش یک معشوقه‌ی دیگر بیرون آورد و برای وفاداری به‌سوی خودش بازگرداند. جویر لایق محبتش نبود، ولی هوشع وفادارانه او را محبت می‌کرد. ما در مورد مردی همچون هوشع چه دیدگاهی داریم؟ آیا او در کتاب مقدس یک شخص غیرعادی است؟ یا یکی از نمونه‌هایی که این الگوی محبت ناشایست را نشان می‌دهد؟ ابراهیم که به خاطر ترسش دروغ گفت، لایق برکت خدا نبود. یعقوب حيله‌گر، لایق نبود که پدر اسرائیل شود. برادران شیریر یوسف، لایق بخشش و تدارک او نبودند. موسای قاتل، لایق این جایگاه بسیار محترم در نزد خدا نبود. قوم اسرائیل که غرغر می‌کردند و ترجیح می‌دادند به بردگی بازگردند، لایق نان من نبودند که خدا هر روز فراهم می‌کرد. من می‌توانم ادامه دهم. صفحات متعدد کتاب مقدس، روابط نامتناسب را نشان می‌دهند؛ یک هدیه‌ی سخاوتمندانه به یک گیرنده‌ی ناشایست تقدیم می‌شود.

در میان همه‌ی این تصاویری که یک نفر هدیه‌ای را دریافت می‌کند که لیاقتش را ندارد، هیچ‌یک این نکته را واضح‌تر از صلیب که عیسی برای گناهکاران مُرد، نشان نمی‌دهند. او برای افراد دوست‌داشتنی مُرد. برای کسانی نیامد که علاقه‌اش را جلب کردند. او برای نجات فرومایه‌ترین گناهکاران آمد. او آمد تا با محبت به دنبال کسانی برود که علیه او عمل می‌کردند. او شاهزاده‌ی خوش‌تیپی است که مشتاق ازدواج با فاحشهی زشت است. ما در صلیب، محبت عظیم خدا را نسبت به قومش می‌بینیم، چون او برای کسانی مُرد که لیاقت نداشتند.

آیا یکی از بزرگ‌ترین اشتیاق‌های زندگی ما این نیست که کاملاً شناخته شویم و در عین حال، کاملاً محبت شویم؟ خدا کاملاً از هویت ما در گناه آگاه است، ولی محبت فداکارانه، بی‌پایان و بی‌قید و شرط خود را به ما تقدیم می‌کند. به‌عنوان خالق ما، کاملاً ما

را می‌شناسد. چیزهایی را درباره‌ی ما می‌داند که ما هنوز آن‌ها را در مورد خودمان نمی‌دانیم. ولی محبت او نسبت به ما، محدود به زمان نیست؛ بلکه محبت بی‌پایان است. هیچ چیز باعث نمی‌شود که محبتش تضعیف یا فرسوده شود یا تحلیل رود. «چه کسی می‌تواند ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا پریشانی یا زجر یا گرسنگی یا تهیدستی یا خطر و یا شمشیر قادر است ما را از مسیح جدا سازد؟» (رومان ۸: ۳۵) پولس این سؤال را می‌پرسد و سپس پاسخ می‌دهد، «زیرا یقین دارم که نه موت و نه زندگی، نه فرشتگان و نه نیروها و قدرت‌های فوق‌بشری، نه پیشامدهای امروز و نه وقایع فردا، نه قدرت‌های آسمانی و نه بلندی و نه پستی و خلاصه هیچ چیز در تمام آفرینش نمی‌تواند ما را از محبتی که خدا در خداوند ما عیسی مسیح آشکار نموده جدا سازد.» (رومان ۸: ۳۸-۳۹) ما به خاطر صلیب مسیح می‌توانیم به وضوح، محبت وسیع و بی‌پایان خدا را نسبت به قومش ببینیم.

فیض خدا

پولس در رومیان، خدا را این‌گونه خطاب می‌کند، «خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد عادل می‌شمارد.» (رومان ۳: ۲۶) او آزرده شد، ولی به طرز چشمگیری، او همان کسی است که جزای این خطا را پرداخت. خدا در قیاسی که غالباً به‌طور مشروع به کار رفته، آن قاضی است که علیه شخص گناهکار حکم می‌دهد و فرمان مجازاتش را صادر می‌کند، اما بعد خودش در جایگاه شخص محکوم قرار می‌گیرد و به جای او مجازات می‌شود.

گناه نسبت به خدا بود. عدالت خدا خواهان کیفر گناه بود. خدا مجازات را برای گناه شخص وضع کرد و خودش هم آن را دریافت کرد. خدا اعلام کرد که انسان‌ها با عمل پسرش عادل شمرده شدند. همه‌ی این کارها از خدا آغاز می‌شود و به او ختم می‌شود. چون او نویسنده و مجری این عمل است، جایی برای فخر انسان‌ها نیست. پای صلیب، جایی برای غرور نیست؛ فقط باید با فروتنی تصدیق کنیم که ما کاری نکردیم. کل نجات، توسط خدا طراحی شد و از طریق عیسی حاصل شد. صلیب، ۱۰۰٪ فیض است. پولس می‌نویسد، «زیرا به سبب فیض خداست که شما از راه ایمان نجات یافته‌اید و این کار شما

نیست بلکه بخشش خداست. این نجات نتیجه اعمال شما نیست، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به خود فخر کند.» (افسیان ۲: ۸-۹) ما لایق نجات نیستیم و کارهای لازم برای دستیابی به آن را انجام نداده‌ایم. تمامی جلال از آن خداست؛ چون صلیب تماماً به وسیله فیض اوست.

صلیب، به زیبایی، به طرز ناملایم و دردناکی، شخصیت عظیم خدا را طوری نشان داد که قبل از صلیب، با این وضوح نشان داده نشده بود. او قدوس است. عادل و پارساست. پُر از محبت پایدار و فیض است.

احیای رابطه

صلیب مسیح، به شکل دیگری خدا را جلال می‌دهد. شاید غافلگیر شوید که این برای خوشی ماست. ما می‌دانیم که خدا از طریق اطاعت مسیح از پدر و بر روی صلیب، راهی برای ما مهیا کرد که با خالق مان که حامل تصویرش هستیم، مصالحه کنیم. «...[مسیح] مُرد تا ما را به حضور خدا بیاورد.» (اول پطرس ۳: ۱۸) مصالحه‌ی مردان و زنان با خدا، بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که می‌توانیم دریافت کنیم.

چگونه تعیین می‌کنید که چه چیزی خبر خوش انجیل را یک خبر خوش می‌سازد؟ آیا اساساً خبر خوش برای شما این است که از مجازات ابدی نجات یابید؟ همه‌ی انسان‌ها می‌خواهند از درد اجتناب کنند؛ این قطعاً نیاز قلبی نیست که به‌طور مافوق‌طبیعی تبدیل شده باشد تا خواهان دوری از مصیبت باشد. آیا خبر خوش انجیل این است که خدا را درک می‌کنید؟ آیا قلب شما مشتاق خوشی عمیق، پایدار و شکست‌ناپذیر حاصل از شناخت کسی است که حامل تصویرش هستید؟ کسانی که در مسیح هستند، فقط از جهنم اجتناب نمی‌کنند؛ بلکه عمیق‌ترین، رضایت‌بخش‌ترین و پایدارترین خوشی مافوق‌طبیعی را که انسان می‌تواند تجربه کند، دریافت می‌کنند. آن‌ها خدا را دریافت می‌کنند. فقط از طریق عیسی می‌توانیم خدا را بشناسیم و در حضور خدا، چنان خوشی‌ای هست که هیچ چیز نمی‌تواند بر آن پیشی گیرد. مزمورنویس نوشت، «در حضور تو کمال خوشی است و در دست راست تو سرور ابدی.» (مزمور ۱۶: ۱۱)

تجربه‌ی رضایت حاصل از شناخت خدا، برای ما خوب است؛ اما خوشی ما چگونه خدا را جلال می‌دهد؟ آیا عیسی واقعاً رنج کشید و برای خوشی ما مُرد؟ پاسخ این است که ما برای لذت بردن از او آفریده شدیم و با تحقق هدفی که به خاطر آن آفریده شده‌ایم، او را جلال می‌دهیم. هدف ما شناخت خدا و لذت ابدی از اوست. دیدن و چشیدن جلال خدا، لذت عمیق و رضایت‌بخشی به ما می‌دهد که تا ابد پایدار است. درحالی‌که گناه ما مانع از این می‌شود که اکنون جلال او را به‌طور کامل ببینیم؛ اما یک روز او را روبرو و زنده خواهیم دید.

جان پایپر نوشت، «... ما آفریده شدیم تا شادی کامل و پایدار را با دیدن و چشیدن جلال خدا تجربه کنیم. اگر با چیزی کمتر از این خوشحال می‌شویم؛ بُت‌پرست هستیم و به خدا بی‌حُرمتی می‌کنیم. او ما را طوری آفریده که جلالش از طریق خوشی ما در او نمایان می‌شود. انجیل مسیح، خبر خوشی است که خدا به بهای جانِ پسرش، کارهای لازم را برای ما انجام داد تا ما را شیفته‌ی چیزی کند که تا ابد و به‌طرز فزاینده ما را خوشحال می‌کند؛ یعنی ما را شیفته‌ی خودش می‌کند.»^۲ خدا در خوشی کامل و ابدی ما در او، جلال می‌یابد. او ما را آفریده که نه فقط او را بشناسیم، بلکه از او لذت ببریم.

شما به این ایده که دریافت خدا و جلال کامل و بی‌واسطه‌اش، بزرگ‌ترین پاداش و خوشی کامل شما خواهد بود، چه پاسخی می‌دهید؟ آیا این شناخت، امروز بر زندگی‌تان در زمین تأثیر می‌گذارد؟ آیا هر روز از خدا لذت می‌برید؟ آیا طوری زندگی می‌کنید که گویی این زندگی همه‌چیز است و زمان و منابع زیادی را صرف می‌کنید تا زندگی‌تان را در اینجا تا حد ممکن راحت و شاد بسازید؟ یک لحظه فکر کنید که اهداف زندگی‌تان چیست؛ آیا تماماً مربوط به امور مالی است؟ مربوط به مقام و جایگاه؟ آیا فکر کرده‌اید که چگونه به‌طور راهبردی، وقت خود را در دهه‌هایی که در زمین به شما عطا شده، سپری کنید؟ آیا دیگران را به‌سوی خوشی رضایت‌بخش ابدی که از جانب خداست، هدایت می‌کنید؟ خبر خوش انجیل این است که کسانی که در مسیح هستند، خدا را دریافت می‌کنند و هیچ خوشی‌ای، عمیق‌تر از این نیست. این خبر خوش باید اعلام شود. پذیرفته شود. برای جلال خدا، باید در خوشی ابدی ما در او نمایان شود.

شکستِ ابلیس

نهایتاً، صلیب به طرز شگفت‌انگیزی، جلال خدا را با شکستِ گناه و ابلیس توسط عیسی آشکار کرد. به یاد داشته باشید که در باغ عدن، چه زمانی گناه برای اولین بار به دنیای نیکوی خدا وارد شد؟ آدم و حوا تصمیم گرفتند از میوه‌ی ممنوعه، درخت دانش نیک و بد بخورند و ابلیس را در دنیا به حرکت درآوردند. صلیب، تأثیرات ابلیس را از پیدایش ۳ که در خلقت نفوذ کرده بود، باطل کرد.

آدم از درخت ممنوعه خورد و مرگ را وارد دنیا کرد. عیسی روی درخت آویزان شد و با این کار، حیات را به ایمانداران بخشید. گناه آدم در پای درخت، منجر به شرم شد. خدا در پای درخت عیسی، گناه و شرم ما را برداشت. خدا به آدم رحم کرد و برهنگی او را پوشانید. عیسی، درحالی‌که رحمت را بر روی صلیب نشان می‌داد، عریان شد. آدم در پای درخت از خدا ناطاعتی کرد. عیسی کاملاً از پدر اطاعت کرد؛ حتی تا به مرگ بر روی درخت. آنچه که آدم به دنیا آورد، عیسی روی صلیب از بین برد.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، خدا نمی‌توانست صرفاً نافرمانی انسان از اقتدارش و عدم پذیرشِ شکوه و عظمتش را نادیده بگیرد؛ گناه، حمله‌ی مستقیم به جلال خداست. خدا از گناه و همه‌ی شریران متنفر است (مزمور ۵: ۴-۶). «او با خشم و غضب انتقام می‌گیرد و دشمنان خود را مجازات می‌کند.» (ناحوم ۱: ۲) مجازات موعود برای گناه، از اولین باری که با آدم صحبت کرد، مشخص و واضح بود و برای ناطاعتی، وعده‌ی مرگ می‌دهد. آدم می‌دانست که خطایش باعث می‌شود که «بمیرد» (پیدایش ۲: ۱۷). خدا این مجازات را برای حزقیال تکرار کرد: «همان کسی که گناه می‌کند، می‌میرد.» (حزقیال ۴: ۱۸) خشم او نسبت به گناهکاران، هم‌سرایی تکراری عهدعتیق و عهدجدید است (خروج ۱۱: ۳۲؛ دوم پادشاهان ۱۷: ۲۲؛ دوم تواریخ ۲۵: ۳۴، ۱۶: ۳۶؛ عزرا ۱۴: ۱۰؛ مزمور ۵۹: ۷۸؛ ارمیا ۲۰: ۷، ۱۸: ۴۲؛ حزقیال ۳۱: ۲۲؛ رومیان ۱۸: ۱، ۹: ۵، ۴: ۱۳؛ افسسیان ۳: ۲، ۶: ۵؛ کولسیان ۳: ۶). حتی اگر انسان گناه را اشتباه بداند، این به‌وضوح برای خدا جدی است. برخورد پیوسته‌ی خدا با گناه، در صفحات مختلف کتاب مقدس نمایان می‌شود. صلیب، حمله‌ی آشکار خدا به گناه و ابلیس بود.

اما قطعاً وقتی عیسی روی صلیب در حال مرگ بود، ظاهراً ابلیس یک چیز نیکو را شکست داد. برای مدتی، به نظر می‌رسید که خالق جهان در برابر صلیب چوبی و توطئه‌ی ابلیس علیه او تسلیم شد. اما واقعیت، چیزهای قابل رؤیت نبود. جان استات نوشت، «با قدرت بی‌رحمانه‌ی روم کوبیده شد، اما خودش سرِ مار را می‌کوبید. (پیدایش ۳: ۱۵) قربانی، پیروز بود؛ و صلیب، آن تختی است که از آنجا بر دنیا حکمرانی می‌کند.»^۳

جنگ او با گناه، چیزی بیش از نبردهای فردی در زندگی قومش بود. او در سطح کیهانی، ابلیس را روی صلیب شکست داد. «عیسی که جان خود را برای گناهان ما داد تا... ما را از این زمانه‌ی شریر برهاند.» (غلاطیان ۴: ۱) به نوعی، شیطان در بعضی از بخش‌های دنیای امروز به‌طور مبهم، یک وجود واقعی است و بر شرارت روحانی تاریک حکمرانی می‌کند. او در این دنیا، قدرت واقعی داشت و برای اثبات آن نیازی نیست که به چیزی غیر از زندگی خودتان نگاه کنید: «در راه‌های کج این دنیا قدم می‌گذاشتید و از سردار قدرت‌های هوا، یعنی همان روحی که اکنون در اشخاص نافرمان و سرکش عمل می‌کند، پیروی می‌کردید.» (افسیان ۲: ۲)

مرگ عیسی روی صلیب، اسارت گناه را شکست تا کسانی که در مسیح هستند، با آزادی حقیقی آشنا شوند. این مفهوم رهایی از «این زمانه‌ی شریر» است. کسانی که در مسیح هستند، دیگر از یک ارباب شکست‌خورده پیروی نمی‌کنند، بلکه از پادشاه قیام کرده، فاتح و کوبنده‌ی مار پیروی می‌کنند.

کسانی که از این پادشاه پیروی می‌کنند، به‌سوی حیات او را پیروی می‌کنند. عیسی، اولین کسی است که از مُردگان قیام کرد. اما همه‌ی کسانی که در مسیح هستند، یک روز از قبرشان بیرون آمده و در خلقت تازه از او پیروی خواهند کرد. پولس توضیح داد که این زمانی اتفاق خواهد افتاد که «زمان به پایان رسد» و عیسی، دشمن آخر، یعنی مرگ را شکست دهد (اول قرن‌تیا ۲۴-۲۶). مرگ، همیشه نتیجه‌ی گناه انسان بود. هیچ درمانی برای آن نیست و هیچ واکسنی برای جلوگیری از آن نیست. اما عیسی در صلیب، قدرت مرگ را واژگون کرد و وقتی دوباره می‌آید، مرگ تا ابد بلعیده خواهد شد. «زمانی که فنا با بقاء و مرگ با زندگی پوشیده شود، آنچه نوشته شده است تمام خواهد شد که: «مرگ نابود گشته و پیروزی، کامل گردیده است.»» (اول قرن‌تیا ۱۵: ۵۴) ما با توجه به این حقیقت،

دیگر ترسی از مرگ نداریم. در عوض می‌توانیم با اطمینان با هوشع بسراییم، «ای مرگ، پیروزی تو کجاست و ای موت نیش تو کجا؟» (اول قرن‌تیا ۱۵:۵۵؛ هوشع ۱۴:۱۳).

بدون قرض و پیروز

عیسی بر روی صلیب، به دو طریق مهم، گناه را شکست داد و بر بدی غالب شد. یکی اینکه گناه ما به‌عنوان بی‌حرمتی به شریعت خدا، ما را نسبت به خدا مقروض ساخت. خدا بر روی صلیب، ما را از قرض‌مان آزاد کرد و همه‌ی گزارشات آن را نابود کرد. بزرگ‌ترین سلاح شیطان در برابر ما، اتهامش در نزد خداست که قومش را گناهکار اعلام می‌کند. عیسی با پرداخت قرض ما، ما را از این احساس گناه و تقصیر آزاد کرد؛ بنابراین از قدرت شیطان آزاد کرد. قرض ما به خدا، به خاطر گناه مان بود و بر روی صلیب می‌خکوب شد. «خدا شما را که به علت خطایای خود مُرده و در جسم خود سنت نشده بودید با مسیح زنده کرد و همه‌ی گناهان ما را بخشیده است. او سند محکومیت ما را همراه با تمام مقرراتی که برضد ما بود محو کرد و آن را به صلیب خود می‌خکوب نموده از بین برد.» (کولسیان ۲:۱۳-۱۴)

طریق دیگری که عیسی ابلیس را بر روی صلیب شکست داد، به‌وسیله‌ی مقاومت با وسوسه‌های ابلیس بود که می‌خواست او را به گناه بکشانند. به یاد داشته باشید که حتی یک گناه «کوچک» عیسی، نقشه‌ی نجات خدا را برای گناهکاران خراب می‌کرد. عیسی با رد همه‌ی وسوسه‌ها در ناطاعتی از اراده‌ی پدر، این تلاش‌های شیطان را باطل کرد. با پیروزی بر فرمانروایان و مأموران، آن‌ها را خلع سلاح کرد و آشکارا شرم‌نده کرد (کولسیان ۲:۱۵). وقتی شیطان با تمامی قدرتش سعی کرد مأموریت خدا را منحرف کند، چقدر احمق به نظر رسید و به‌طرز وحشتناکی شکست خورد. عیسی در ملأعام، صحنه‌ی مضحکی از شیطان و تلاش‌های وسیع ارتش او برای ممانعت از مأموریت الهی‌اش را نمایان کرد و بر آن‌ها پیروز شد؛ حتی وقتی روی صلیب آویزان شد. چیزی که ضعف به نظر می‌رسید، در واقع، نقشه‌ی الهی خدا برای واژگون کردن شیطان بود.

عیسی در مأموریت بزرگ، به‌وضوح نشان داد که اکنون تمامی اقتدار را در اختیار دارد. شیطان بر کسانی که در مسیح هستند، هیچ اقتداری ندارد. در نتیجه، اکنون می‌توانید «طوری که شایسته‌ی خداوند است زندگی کنید، کاملاً او را خشنود سازید، در تمام کارهای نیک، زندگی پُرثمری داشته باشید و در معرفت خدا رشد و نمو کنید. و همچنین دعا می‌کنم که خدا

مطابق قدرت پُرشکوهش و با تمام نیروی خود شما را تقویت کند تا با خوشی و صبر هر چیز را تحمل کنید. پیوسته خدای پدر را شکر کنید که شما را لایق آن گردانیده است تا در سرنوشتی که در عالم نورانی در انتظار مقدسین است حصه داشته باشید. او ما را از چنگ نیرومند ظلمت رهانیده و به پادشاهی پسر عزیز خود آورده است.» (کولسیان ۱۰:۱-۱۴)

خدای پیروزی که قادر بود همه‌ی نیروهای ابلیس را شکست دهد، خدایی است که خودش را به‌رایگان به شما تقدیم می‌کند. بنابراین، سرود ما در زندگی باید این باشد، «اگر خدا پشتیبان ماست، کیست که بر ضد ما باشد؟» (رومیان ۸:۳۱) هیچ شخص، قدرت، فرمانروا و اقتداری، قوی‌تر از خدای ما نیست. خدای ما زیر بال‌های محافظت‌کننده‌اش به شما امنیت می‌بخشد. ما به خاطر این حقیقت می‌توانیم در پیروزی و بدون ترس، برای جلال او زندگی کنیم. ما نباید از بدی بترسیم. نباید از شیطان یا زیردستانش بترسیم. ما طرفدار پادشاه پیروز هستیم، کسی که قدرت شیطان را با عملش باطل کرد.

ولی گاهی اوقات با حملات واقعی در این دنیا مواجه می‌شویم. حوادث غم‌انگیز برای ما و خانواده‌مان اتفاق می‌افتند و گاهی احساس می‌کنید که تاریکی پیروز می‌شود. شاید ظاهراً در این دنیا تسلیم ابلیس می‌شویم. شاید احساس کنیم که در عواقب گناه غرق می‌شویم؛ گناه خودمان یا دیگران. این خدایی که از وسعت شرارت آگاه است، وعده می‌دهد که در وقت احتیاج، مددکار ما باشد (مزمور ۱:۴۶). مزامیر مملو از وعده‌های محافظت خداست. در مزمور ۹۱، خودش را پناهگاه ما خطاب می‌کند. قلعه‌ی ماست. این‌ها تصاویر قدرتمندی از محافظت در برابر دشمنی است که حمله می‌کند. در این مزمور وعده می‌دهد که «در زیر بال‌های او پناه خواهی گرفت.» در کنار او و در آغوشش؛ او امنیت و محافظتش را به ما عطا می‌کند. ما را به خودش نزدیک می‌کند.

این کلمات حیات‌بخش مزمور ۹۱، از جانب خدا به نیازمندان است:

چون‌که به من محبت دارد، او را خواهم رهانید و چون‌که اسم مرا می‌شناسد، او را سرافراز خواهم ساخت. وقتی بحضور من دعا کند او را اجابت خواهم کرد. من در زمان سختی با او خواهم بود و او را نجات داده، با عزت خواهم ساخت. او را با عمر طولانی سیر ساخته و نجات خویش را به او نشان خواهم داد. (مزمور ۹۱:۱۴-۱۶)

خدای ما، بدی و موانعی را که در برابر رابطه با او می‌ایستد، شکست داده است. آن را به خاطر نام خودش انجام داده است. برای جلالش، با محبت به او تکیه کنید.

جلال بر روی صلیب

جلال خدا در شخص و عمل مسیح متمرکز شد. توجه کنید که چند بار جلال خدا در ارتباط مستقیم با مسیح است؛ حتی از آغاز زندگی‌اش. سرود نیایشی و زیبای مریم در ستایش خدا، به خاطر این افتخار که مادر مسیحا شده، این‌طور آغاز می‌شود، «جان من خداوند را می‌ستاید و روح من در نجات‌دهنده من، خدا، خوشی می‌کند.» (لوقا ۱: ۴۶-۴۷) وقتی فرشتگان، تولد عیسی را به شبانانی که از گله‌شان مراقبت می‌کردند، اعلام کردند، آن‌ها بانگ زدند، «خدا را در برترین آسمان‌ها جلال!» (لوقا ۲: ۱۴) چند ساعت پیش از مصلوب شدن، دعای عیسی در نزد پدر این بود که پدر از این کار جلال یابد (یوحنا ۱۷: ۱). وقتی رسولان متفرق شدند تا درباره‌ی خداوند عیسای مصلوب و قیام کرده موعظه کنند، «به خاطر نام او» این کار را کردند (رومان ۱: ۵؛ سوم یوحنا ۷). جلال خدا در زندگی و مرگ پسرش نمایان شد. نه تنها، شخص عیسی «فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست» (عبرانیان ۱: ۳)، بلکه عمل او؛ مخصوصاً مرگ وفدیه‌ی او؛ نمایش پُرشکوه شخصیت خداست، اشتیاق او برای قومش که او را بشناسند و از او لذت ببرند؛ و پیروزی او بر ابلیس و گناه.

بین، از سر، دست و پای او

اندوه و محبت درهم آمیخته

آیا هرگز چنین محبت و اندوهی با هم ملاقات کرده‌اند

یا خارها، یک تاج دولتمند را تشکیل داده‌اند.

اگر کل عالم طبیعت از آن من بود

این هدیه‌ی بسیار کوچکی می‌بود.

محبت بسیار شگفت‌انگیز، بسیار الهی

خواهان جان، حیات و کل وجود من است.^۴

سؤالات

اهداف به انجام رسید

اراده‌ی خدا برای عیسی این بود که رنج بکشد و بر روی صلیب بمیرد. این کفاره، جلال خدا را نشان می‌دهد. چون خدا با آن، شخصیتش را آشکار کرد و قومش را نجات داد که او را بشناسند و از او لذت ببرند؛ و گناه و ابلیس را شکست داد.

۱. چگونه خیره شدن بر صلیب می‌تواند نگاه تامل را نسبت به زندگی عوض کند؟
۲. وقتی به کفاره فکر می‌کنیم، گاهی اوقات فوراً آن را با توجه به مزیت خودمان توصیف می‌کنیم: اینکه خدا نجات را برای گناهکاران مهیا می‌کند. چرا نادیده گرفتن نمایش جلال خدا، دیدگاه ما را نسبت به صلیب منحرف می‌کند؟
۳. جلال خدا چیست؟ چگونه گناه ما به جلال او حمله می‌کند؟
۴. مزبور ۸۵ که صدها سال پیش از صلیب نوشته شد، اعلام می‌کند، «رحمت و راستی با هم ملاقات می‌کنند. عدالت و سلامتی یکدیگر را می‌بوسند.» چگونه مزبور نویسنده توانست با اطمینان درباره‌ی خدایی بنویسد که مهربان و عادل بود؟ چگونه صلیب به‌طور کامل شخصیت خدا را نشان داد؟
۵. رومیان ۲۵:۳ را بخوانید. از چه لحاظ خدا از گناهان چشم‌پوشی کرد؟
۶. جنبه‌ی دیگری از شخصیت خدا که به‌وضوح در صلیب دیده شد، فیض او بود. رومیان ۲۶:۳-۲۷ را بخوانید. چرا این حقیقت که خدا، عادل و عادل‌کننده است، نشان‌دهنده‌ی این فیض است؟

۷. وجه دیگری از شخصیت خدا که نمایان شد، در آیه‌ی آشنای یوحنا ۱۶:۳ است.
چگونه محبت خدا، عمیقاً در صلیب نمایان شد؟
۸. چگونه خوشی ما در خدا، او را جلال می‌دهد و صلیب چه ارتباطی با آن دارد؟
۹. چگونه پیروزی صلیب، خدا را جلال می‌دهد؟

-
۱. برای احترام به مادرم، باید اضافه کنم که مادرم تا امروز اصرار دارد که پدرم، آن روز صبح، پیژامه پوشیده بود.
۲. جان پایپر، پنجاه دلیل برای اینکه عیسی آمد که بمیرد (ویتون، ایلینویز: راه صلیب، ۲۰۰۶)، صفحه‌ی ۶۳.
۳. ایستات، صلیب مسیح، صفحه‌ی ۲۲۸.
۴. «وقتی صلیب شگفت‌انگیز را بررسی می‌کنم»، اسحاق واتز، (ریگر).

فصل ۱۰

پایان کامل:

اتحاد با مسیح

همه‌ی دوستان نزدیک اِسْتَفانی ازدواج کرده‌اند و صاحب فرزند شده‌اند. او می‌خواهد برای آن‌ها خوشحال باشد، اما خودش هم می‌خوا بداند که چه زمانی ازدواج می‌کند و بچه‌دار می‌شود. در کلیسا، به خاطر اینکه تنها می‌نشیند، احساس عدم امنیت زیادی می‌کند و وقتی دوستانش درباره‌ی بارداری و فرزندان‌شان صحبت می‌کنند، احساس ناخوشایندی دارد. او شنیده که کشیش می‌گوید هویت او باید در مسیح باشد، نه در مسائل دنیوی، اما نمی‌داند که این موضوع برای او چه مفهومی دارد.

از بین تمام حقایقی که درباره‌ی مسیح مطالعه کرده‌ایم، یک حقیقت، بسیار زیباست و کاربرد زیادی دارد که باید هر روز درباره‌ی آن صحبت کنیم. باید در سرودهای پرستشی خود آن را بسراییم؛ در مکالمات مان به یکدیگر یادآوری کنیم و از منبر موعظه، با قدرت موعظه کنیم. اما متأسفانه، این غالباً حذف می‌شود. در بهترین حالت، آن را یک پیش‌فرض می‌دانیم. در بدترین حالت، آن را نادیده می‌گیریم. این آموزه برای مدت زیادی نادیده گرفته شده و در انبار الهیات گذاشته شده است. این به‌طور آشکار در کتاب مقدس است و یکی از مهم‌ترین آموزه‌های کاربردی مسیحیانی است که با چالش‌های عادی زندگی مواجه می‌شوند؛ اما با شور و حرارت در کلیسای امروزی نفوذ نکرده است.

ای. دبلیو. پینک نوشته، «موضوع اتحاد روحانی، مهم‌ترین و عمیق‌ترین و مبارک‌ترین موضوع مطرح شده در کتاب مقدس است. اما متأسفانه باید بگویم، اکنون این موضوع کاملاً نادیده گرفته شده است.»^۱ او این کلمات را در سال ۱۹۷۱ نوشت و تقریباً پنجاه سال بعد، اکثر مسیحیان امروزی نتوانستند مفهوم اتحاد با مسیح و ارتباط آن با زندگی‌شان را به‌وضوح بیان کنند. مارتین لوید جونز، آن را «بزرگ‌ترین و شگفت‌انگیزترین آموزه‌ی مسیحی، یکی از پُر جلال‌ترین آموزه‌هایی که مورد سؤال قرار نمی‌گیرد» نامید. چارلز اسپر جان گفت، «هیچ خوشی‌ای در این دنیا، همچون اتحاد با مسیح نیست. هرچه بیشتر آن را احساس کنیم، شادمان‌تر هستیم.»

این الهیدانان و بسیاری از الهیدانان عالی دیگر استدلال کرده‌اند که مسیحیان در مورد این موضوع بسیار مهم که (به‌طرز عجیبی) عهدجدید را اشباع کرده، دچار سوءتغذیه شده‌اند. منصفانه بگویم که در سال‌های اخیر، کتاب‌های زیادی درباره‌ی این موضوع نوشته شده، اما ظاهراً حقیقت این آموزه هنوز به مکالمات اصلی مسیحی در زمان حال راه نیافته است. برای اثبات این موضوع، به این فکر کنید که نوایمانان را چگونه مورد خطاب قرار می‌دهید. شاید بگویید یک نفر از عیسی پیروی می‌کند، ایماندار است یا تولد تازه یافته است. احتمالاً از اصطلاح مسیحی هم استفاده می‌کنید. همگی توصیفات خوبی هستند، اما این تفکر اساسی مسیحیان اولیه نسبت به خودشان نبود. پولس تقریباً ۱۶۵ مرتبه، از عبارت «در مسیح» (یا «در او») در نامه‌اش استفاده می‌کند. ولی «مسیحی» فقط سه مرتبه دیده می‌شود و ظاهراً این اصطلاح اساساً نشانه‌ی استهزا بود، نه ابراز علاقه.

اصطلاح «در مسیح» نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی نزدیک ایماندار و خدا، از طریق مسیح است؛ ولی وقتی می‌گوییم یک نفر ایمان دارد یا ایمان آورد، آن را نادیده می‌گیریم.

اساس اصطلاح «در مسیح»، در کاری است که مسیح انجام داد تا این رابطه‌ی شخصی و مزایای آن را برای ایماندار تضمین کند. آموزه‌ی اتحاد با مسیح، به ما می‌آموزد که محکم به عیسی وصل شده‌ایم؛ هرآنچه در مورد او صدق می‌کند، اکنون در مورد ما هم صدق می‌کند. ما در او هستیم و او در ماست. در هنگام ایمان آوردن، فقط از جهنم نجات نمی‌یابیم یا حتی صرفاً نزد خدا عادل نمی‌شویم، بلکه به‌طرز جدایی‌ناپذیری با نجات‌دهنده‌مان متحد می‌شویم. روح‌القدس ما را با عیسی متحد می‌کند تا زندگی زمینی‌مان، با زندگی آسمانی او با خدا یکی شود. محصول این اتحاد، این است که هویت ما به هویت او وصل می‌شود. به خاطر این رابطه‌ی نوظهور، استحقاق می‌یابیم که همه‌ی موفقیت‌های مسیح را شخصاً تجربه کنیم. پذیرشی را که خدا در هنگام تعمید عیسی و تبدیل هیأت به او نشان داد. دستاوردهای مسیح بر روی صلیب. خوشی و جلال کنونی او با حکمرانی بر کیهان و نشستن بر دست راست پدرش. وقتی در هنگام ایمان آوردن به مسیح وصل می‌شویم، تمامی پُری و منابعی که در مسیح یافت می‌شود، از آن ما می‌شود.

این آموزه‌ای اساسی برای نجات و تقدیس ماست و برای خوشی زیاد ما در زندگی کنونی و آینده، ضروری است. جان پایپر گفت، «وقتی این موضوع کاملاً درک شود، هیچ تجربه و الهیاتی، بزرگ‌تر از این نیست. شما نمی‌توانید چیزی بیشتر از پُری اتحاد با مسیح را تجربه کنید.»^۲ در مسیح بودن، نکته‌ی کلی انجیل است. در واقع، اتحاد با مسیح، پیغام امیدی است که به دنیا اعلام می‌کنیم. ما در مسیح، خوشی زیاد و بیشترین رضایت ممکن برای انسان را دریافت می‌کنیم. پس نباید تعجب کنیم که جان کلوین، اتحاد با مسیح را «مهم‌ترین موضوع» دانست.^۳

هرجایی که او برود، من هم می‌روم

در آوریل ۱۹۷۰، مردم در سراسر جهان، مسحور داستان مأموریت آپولو ۱۳ ناسا شدند که بر روی ماه فرود آمد. دو روز بعد از پرواز و تقریباً ۲۰۵۰۰۰ مایل دورتر از زمین، مخزن اکسیژن در بررسی روزانه‌ی سیستم‌ها منفجر شد و به فرماندهی کارکنان به سفینه‌ی

فضایی، شدیداً آسیب زد. در طول چهار روز، تعداد زیادی از مهندسان، دانشمندان، ستاره‌شناسان و ریاضی‌دانان با دقت محاسبه کردند که چگونه این سفینه‌ی فضایی معیوب را با اکسیژن کم و انرژی باتری، به سلامت به زمین بازگردانند. خانواده و دوستان سه فضانوردی که در سفینه بودند، شدیداً به خاطر کسانی که در این سفینه بودند، به سرنوشت این سفینه‌ی فضایی اهمیت می‌دادند. سرنوشت عزیزان‌شان به سرنوشت این شاتل متصل بود. هرجایی که این شاتل می‌رفت، افراد داخل آن هم می‌رفتند.

اتحاد با مسیح، این مفهوم را می‌رساند. ما در او هستیم و زندگی ما به او وابسته است؛ همان‌طور که فضانوردان به سرنوشت شاتل وابسته بودند. پولس از اصطلاح «در مسیح» (یا «دراو»، «در آن کسی که» و غیره) استفاده می‌کند تا اتحاد ما با مسیح را در هر قدم از زندگی و عمل مسیح نشان دهد. چند نمونه‌ی مهم: ما با مسیح مصلوب شدیم (رومیان ۶:۶)، با او قیام کردیم (رومیان ۵:۶)، با او جلال یافتیم (رومیان ۸:۱۷)، می‌توانیم با او سلطنت کنیم (دوم تیموتائوس ۲:۱۲)، در او زنده شدیم (کولسیان ۲:۱۳)، با او مخفی شدیم (کولسیان ۳:۳)، با او یک تن شدیم (افسیسیان ۵:۳۱-۳۲)، عضوی از بدن او (اول قرنطیان ۱۲:۲۷) و هم‌ارث با او (رومیان ۸:۱۷). وقتی پولس درباره‌ی رنج ما با مسیح و برتری ما با او صحبت می‌کند، یک چیزی به ما می‌گوید. او می‌گوید سرنوشت ما در رابطه‌ای که هرگز شکسته یا فرسوده نمی‌شود، به مسیح متصل است. رابطه‌ی مسیح و ایماندار، آن قدر به یکدیگر وصل است که او نه تنها می‌گوید ما در مسیح هستیم، بلکه او هم در ماست. کسی که در مسیح است، در آنجا می‌ماند.

دختر محبوب

عیسی به شاگردانش توضیح داد که رابطه‌شان با مسیح، در رابطه‌ی او با خدای پدر ریشه دوانیده است. او پسر خداست و اکنون ما در او هستیم؛ ما فرزندان خدا شده‌ایم. فرزندان از حقوق و امتیازاتی برخوردارند که برای افراد خارج از خانواده نیست. پولس در رومیان نوشت، «اگر فرزندان او هستیم، در آن صورت، وارث - یعنی وارث خدا و هم‌وارث با مسیح - نیز هستیم و اگر ما در رنج مسیح شریک هستیم، در جلال او نیز شریک می‌شویم.» (رومیان ۸:۱۷) به خاطر اتحادمان با مسیح، هرآنچه به او تعلق دارد، به ما نیز

تعلق دارد. رنج او از آن ماست. پیروزی او از آن ماست. جلال او از آن ماست. فقط به خاطر اینکه او پسر بودن خود را با ما قسمت می‌کند. او به عنوان برادر رنجوری که با بی میلی مجبور شده میراثی را قسمت کند، این کار را انجام نمی‌دهد. هرآنچه را که دارد، به فراوانی با ما قسمت می‌کند.

او با در نظر داشتن این اتحاد، چند ساعت پیش از مصلوب شدن، نزد پدر دعا کرد. برای اتحاد شاگردان دعا کرد که نتیجه‌ی اتحاد او با پدر باشد: «من در آن‌ها و تو در من - تا آن‌ها به طور کامل یکی باشند و تا دنیا بداند که تو مرا فرستادی و آن‌ها را مثل خود من دوست داری.» (یوحنا ۱۷: ۲۳) این آیه، یک ضیافت الهیاتی است؛ اما قطعاً موضوع اصلی این است که پدر، آنانی را که در مسیح هستند، با همان محبتی دوست دارد که پسر را دوست داشت. بگذارید این آیه در وجودتان نفوذ کند: عیسی می‌گوید، «آن‌ها را مثل خود من دوست داری.» مشارکت نزدیک ما با مسیح، ما را وارد مشارکت نزدیک با پدر می‌کند. به یاد دارید که در تعمید عیسی، پدر از آسمان گفت، «این است پسر عزیز من که از او خوش هستم.» (متی ۳: ۱۷) مثل قنطارها، به طور مشابه یک پدر خشنود را پیش‌گویی می‌کند که غلامانش را به «خوشی ارباب» دعوت می‌کند و می‌گوید، «آفرین، ای غلام خوب و امین!» (متی ۲۵: ۲۳) چون شما در مسیح پیوند یافته‌اید، اکنون خدای پدر، همان‌طور شما را دوست دارد که عیسی را دوست داشت. این محبت بی‌پایان است. از ازل بوده و تا ابد ادامه خواهد یافت. این محبت، صبور و مهربان است؛ همیشه به دنبال بهترین چیزهاست و هرگز ضعیف یا محو نمی‌شود. این تنها چیزی است که ما نیاز داریم. اگر در مسیح هستید، یک روز خواهید شنید، «این دختر محبوب من است که از او خشنودم.»

نه فقط یک طرفدار

من بعضی از موسیقی‌دانان را تحسین می‌کنم، اما خدا توانایی موسیقایی به من نداده؛ پس قطعاً عضو هیچ گروهی نیستم. (خانواده‌ام حتی اجازه نمی‌دهند در ماشین سرود بخوانم.) من طرفدار بعضی از تیم‌های ورزشی هستم، اما خدا توانایی ورزشی هم به من نداده؛ پس قطعاً نمی‌خواهید که من در تیم شما باشم. مشخصاً طرفداری، متفاوت از «عضویت» است. تماشای یک بازی به عنوان تماشاچی، متفاوت از تماشای آن به عنوان یک رقیب

است. شرکت کردن، مهم‌تر از تحسین کردن است. ما غالباً خودمان را پیرو مسیح می‌دانیم، به‌جای اینکه بدانیم از این امتیاز برخورداریم که در مسیح باشیم. رابطه‌ی ما با او، عمیق‌تر از متعهدترین طرفداران است.

آیا معنای آن صرفاً مشابه تفاوتِ بین رفتن به تعطیلات یا سپری کردن یک روز تعطیل است؟ هر طور که آن را توصیف کنید، به یک مفهوم می‌رسید. عدم درک این تعلیم کتاب مقدس باعث می‌شود که شخص مسیح را کوچک بشماریم و بیش از حد بر انسان تأکید کنیم. باید مراقب باشیم که عمداً مسیح را در مرکز رابطه‌مان قرار دهیم، نه صرفاً وسیله‌ای برای پایان کار. سینکلر فرگاسون نوشت، «اگر [در مسیح بودن] شدیداً بر طرز فکری که درباره‌ی خودمان داریم، تسلط نیافته، پس با ذهن تازه به انجیل فکر نمی‌کنیم. علاوه بر این، بدون این دیدگاه، به احتمال زیاد می‌خواهیم مسیح را از مزایایش جدا کنیم و این مزایا را از او برداریم... گویی ما این چیزها را در خودمان داریم.»^۴

موضوع خطرناک، این نیست که ما در مسیح هستیم؛ بلکه ممکن است هویت عیسی را از کاری که برای ما انجام داده، جدا کنیم. این خطر برای ما هست که خواهان چیزی هستیم که برای ما جذاب‌تر است؛ گویی در صف غذا می‌ایستیم. ما فقط بخش‌های آسان نجات و مزایای حاصل از آن را انتخاب نمی‌کنیم. ما در هنگام ایمان آوردن، کل مسیح را دریافت می‌کنیم، نه بخشی از او. نه فقط مزایایی را که او اعطا می‌کند. ما او را دریافت می‌کنیم؛ رابطه با او و پدر! همه‌ی مزایا مطیع این رابطه هستند و از آن جاری می‌شوند.

«در مسیح» بودن، مهم‌تر از این است که صرفاً طرفدار یا حتی شاگرد او باشیم. چگونه می‌توانیم با سرسپردگی از او پیروی کنیم؟ چگونه می‌توانیم حقیقتاً از او اطاعت کنیم؟ چگونه می‌توانیم به‌درستی او را تحسین کنیم؟ یک پیرو می‌تواند از پیروی بازایستد. یک طرفدار می‌تواند بیعتش را تغییر دهد. فقط در اتحاد با مسیح می‌توانیم زندگی مسیحی داشته باشیم. او باید در مرکز زندگی مان باشد.

آیا شما «در» او هستید؟

کلمه‌ی «در»، ضرورتاً یک ایده‌ی احساساتی یا قیاس هوشمندانه‌ای مانند کلام سطحی ما در مورد کسی نیست که «در» عشق گرفتار شده است. بلکه کتاب مقدس از این اصطلاح برای بیان یک موضوع واقعی در رابطه‌مان با عیسی استفاده می‌کند. اگر عده‌ای در مسیح هستند، عده‌ی زیادی «خارج» از مسیح هستند. مرزها تعیین شده و ما در یکی از دو طرف قرار گرفته‌ایم.

در مسیح بودن، یعنی من دیگر در آدم نیستم. زنده بودن در مسیح فقط زمانی اتفاق می‌افتد که از گناهان خود توبه کنیم و به عیسی ایمان آوریم. این انتقال به وسیله‌ی قدرت روح القدس، بدین معناست که خدا وارد می‌شود و دروازه خانه‌تان را در محلات فقیرنشین می‌بندد و کلیدهای قصر روحانی را در ملکوت جدید به شما می‌دهد؛ ملکوتی که مسیح در آن سلطنت می‌کند. وقتی ایمان می‌آورید، آدرس‌تان تغییر می‌کند و خانه‌ای به شما داده می‌شود که هرگز نمی‌توانستید آن را بخرید؛ اما قیمت آن به‌طور کامل پرداخت شده است. اکنون در جامعه‌ی محافظت‌شده در بالای تپه زندگی می‌کنید، چون بعد از ایمان آوردن، یک شخص متفاوت در خانواده‌ی متفاوتی هستید. گویی دی‌ان‌ای شما تغییر کرده است. در هنگام ایمان آوردن، شما در پسر و محبوب پدر هستید.

عیسی قیاس دیگری به ما داد تا اهمیت انتقال برای در مسیح بودن را به ما نشان دهد. وقتی خدا حیات روحانی را در هنگام ایمان آوردن بر یک شخص می‌دمد، روح القدس به‌طور استعاری، یک عمل جراحی قلب انجام می‌دهد و قلب تازه‌ای به آن شخص می‌دهد که محبت و علاقه از نو در آن طراحی شده است. خدا یک ماهیت تولد تازه یافته به آن شخص می‌دهد که بسیار متفاوت از انسانیت کهنه است و آن شخص را خلقت تازه می‌نامد. «کسی که در مسیح است، خلقت نو است، هر آنچه کهنه بود درگذشت و اینک همه‌چیز نو شده است.» (دوم قرن‌تیاں ۵: ۱۷) با این ادراک، کلمه‌ای که عیسی برای نیکودیموس در مورد «از نو متولد شدن» به کار برد (یوحنا ۳: ۳)، منطقی به نظر می‌رسد. ما به عنوان خلقت تازه، به یک تولد تازه نیاز داریم. این پیشرفت در زندگی کنونی ما نیست، بلکه زندگی کاملاً جدیدی است که فقط در مسیح یافت می‌شود.

تصاویری از اتحاد با مسیح

الهی‌دانان غالباً اتحاد ما با مسیح را «مرموز» می‌نامند، این در پیروی از کلمه‌ی پولس است که آن را یک راز عمیق خواند (افسیان ۵: ۳۲). اما خدا با حکمتش، تصاویر متعددی به ما داد تا به ما کمک کند که درک بیشتری از اتحادمان با مسیح داشته باشیم. در واقع، کتاب مقدس، تصاویر عادی به ما می‌دهد تا به ما کمک کند که این اتحاد پُر جلال و عظیم را درک کنیم: تاک و شاخه‌هایش، بدنی که اعضای بسیار دارد، ازدواج مرد و زن. خدا که خالق همه چیز است، این تصاویر را ساخت تا ما درک بیشتری از حقایق انجیل داشته باشیم.

تاکستانی که انگورهای بسیار دارد

عیسی، تاک است؛ وما شاخه‌ها. عیسی گفت، «در من بمانید و من در شما. همان‌طور که هیچ شاخه‌ای نمی‌تواند بخودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نیز نمی‌توانید ثمر بیاورید مگر آنکه در من بمانید. من تاک هستم و شما شاخه‌های آن هستید. هر که در من بماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد چون شما نمی‌توانید جدا از من کاری انجام دهید.» (یوحنا ۱۵: ۴-۵) عیسی این کلمات را در زمانی که هنوز در زمین بود، گفت و به اتحاد آینده با کسانی اشاره می‌کرد که با خورش خریداری می‌کرد. شاخه‌ها از تاک زنده تغذیه و تقویت می‌شوند و در نتیجه، میوه می‌دهند. (میوه، دانه دارد تا بتواند میوه‌ی بیشتر تولید کند.) شاخه‌ای که از تاک جدا شده، چیزی بیش از یک تکه چوب بی‌استفاده نیست که میوه نمی‌دهد. چوب خشک را جمع می‌کنند و در آتش می‌اندازند که بسوزد (یوحنا ۱۵: ۶). تا زمانی که شاخه به تاک وصل است، نگهداری می‌شود؛ و زنده و پُر ثمر می‌ماند. این ارتباط حیات‌بخش، مفهوم اتحاد با مسیح است. عیسی، تاک است؛ ما شاخه‌ها. ما از مسیح تغذیه می‌شوم که ما را تقویت می‌کند و توانایی انجام کارهای نیکویی را که برای ما در نظر گرفته، به ما می‌دهد.

در واقع، میوه‌ای که در زندگی ما متولد می‌شود، اثبات می‌کند که ما در مسیح هستیم؛ و خدا را جلال می‌دهد. «جلال پدر من در این است که شما میوه فراوان بیاورید و به این طریق شاگردان من خواهید بود.» (یوحنا ۱۵: ۸) چوب خشک میوه نمی‌دهد؛ میوه فقط

از شاخه‌هایی به بار می‌آید که به تاک وصل است. در اینجا یک آزمون مفید هست که ببینید آیا در مسیح هستید. آیا میوه می‌دهید؟

عیسی به طرز مفیدی یک حقیقت عمیق را در قیاس شاخه‌های تاک توضیح می‌دهد. او به ما تعلیم می‌دهد که پدر، پسر را دوست دارد و به همین ترتیب، پسر، کسانی را دوست دارد که در او هستند. وقتی در این مکانِ محبت بسیار عمیق (همان محبتی که خدا نسبت به پسرش دارد) می‌مانیم یا ساکن می‌شویم، واکنش ما اطاعت از اوست. «همان‌طور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشته‌ام. در محبت من بمانید. اگر مطابق احکام من عمل کنید در محبت من خواهید ماند، همان‌طور که من احکام پدر را اطاعت نموده‌ام و در محبت او ساکن هستم.» (یوحنا ۱۵: ۹-۱۰) اطاعت ما، پیش‌شرطی برای دریافت محبت عیسی نیست؛ بلکه واکنش ما به این محبت است. این میوه است. اگر شما ساکن هستید، پس در محبت او هستید. عیسی از پدرش اطاعت کرد و در محبت کامل پدرش ماند. پس ما باید همین کار را انجام دهیم. محبت او به ما، منجر به اطاعت در ما می‌شود.

ما به طرز چشمگیری متوجه می‌شویم که این ترتیبِ محبت و اطاعت، برای خوشی ماست. «این چیزها را به شما گفته‌ام تا خوشی من در شما باشد و خوشی شما کامل گردد.» (یوحنا ۱۵: ۱۱) خدا خوشی کامل را در اتحادمان با مسیح به ما می‌دهد. آیا خوشی‌ای بیشتر یا ماندگارتر از خوشی کامل مسیح هست؟ نه یک خوشی نسبی، موقت یا کمتر از معیار واقعی؛ بلکه خوشی کامل و ابدی که توسط نویسنده‌ی آن ارائه شده است. وقتی در محبت او ساکن می‌شویم، در واکنش به آن، میوه‌ی اطاعت حاصل می‌شود. تاکستانی را تصور کنید که پُر از انگور است. خوشی کامل مسیح، حاصلِ اتحاد ما با اوست.

تناسب جسمانی

عیسی، سر بدن مسیح است (رومیان ۵: ۱۲؛ اول قرن‌تیا ۱۲: ۱۲-۳۱؛ افسسیان ۳: ۶؛ افسسیان ۵: ۲۳؛ کولسیان ۱: ۱۸؛ کولسیان ۱: ۲۴). ارتباط داخلی بدن با سرش به ما کمک می‌کند که اتحاد مرموز مسیح و قومش را درک کنیم. انگشتان دست، بی‌ارتباط با بازو، بینی یا پا نیستند. هیچ‌یک از اعضا، جدا از سر عمل نمی‌کنند. یک اتحادی بین

اعضای بدن وجود دارد. وقتی یک عضو درد می‌کشد یا می‌شکند، اعضای دیگر کمک می‌کنند. وقتی همه چیز سالم است، اعضای بدن با یکدیگر کار می‌کنند تا تکلیفی را که سر به آن‌ها می‌دهد، انجام دهند. حتی در حال تایپ این خطوط، چشمان من کار می‌کنند تا کلمات را بخوانند، انگشتانم برای تایپ کردن همکاری می‌کنند، ریه‌هایم اکسیژن را تنفس می‌کنند و قلبم، خون را به اندام‌هایم پمپاژ می‌کند. این اعضا با یکدیگر در ارتباط هستند؛ مغزم فرمان می‌دهد که بخوانم، تایپ کنم، نفس بکشم و پمپاژ کنم. سرم، دستورالعمل می‌دهد و اعضای بدنم بر اساس هدایتی که دریافت کرده‌اند، عمل می‌کنند.

وقتی شاول در جاده‌ی دمشق سفر می‌کرد تا به مسیحیان جفا برساند، ناگهان توسط یک نور تابان نابینا شد و صدای عیسی از شاول پرسید، «چرا بر من جفا می‌کنی؟» (اعمال ۹: ۴) چون عیسی خودش را با کلیسایش یکی می‌داند، شاول را متهم کرد که با جفا رساندن به آن‌ها، به او جفا می‌رساند. آسیب زدن به اعضای بدن مسیح، آسیب زدن به خود مسیح است.

کلیسا، بدن مسیح است. قیاس بدن به ما نشان می‌دهد که از طریق مسیح، نه تنها به‌طور عمودی با سرمان متحد شده‌ایم، بلکه به‌طور افقی، با یکدیگر نیز متحد شده‌ایم. «به‌وسیله یک روح در یک بدن تعمید یافته‌ایم.» (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳) در باغ جتسیمانی، شبی که به عیسی خیانت شد، او نزد پدر برای قومش دعا کرد که از اتحاد با یکدیگر آگاه شوند. «... برای کسانی هم که... به من ایمان خواهند آورد... تا همه آن‌ها یکی باشند آن‌چنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو...» (یوحنا ۱۷: ۲۰) عیسی به‌طور خاص برای کسانی دعا کرد که یک روز به او ایمان می‌آوردند؛ برای من و شما؛ تا با افراد دیگری که در مسیح هستند، متحد شویم. او به‌طور برجسته، اتحاد تثلیث را برای ما می‌خواهد. وقتی عیسی با مرگ قطعی مواجه می‌شد، اتحاد ما با یکدیگر را در نظر داشت؛ پس این موضوع مهمی است. دعای او به ما نشان می‌دهد که این اتحاد برای او و ما مهم است. چون برای آن دعا کرد، پس حتماً اتحاد به‌طور طبیعی برای ما اتفاق نمی‌افتد. احتمالاً برای این موضوع به برهان الهیاتی نیاز نداریم. حدس می‌زنم که شما شواهد تجربی زیادی برای حمایت از این ادعا دارید.

ما به یکدیگر نیاز داریم. به عنوان گناهکارانی که در این زندگی زحمت می‌کشیم، باید دست به دست افرادی کار کنیم که به عشق یکسانی متعهد هستند و تحت سرپرستی یک سر هستند. هیچ‌یک از ما جزیره‌های مستقلی نیستیم. ما به تشویق یکدیگر نیاز داریم. به محبت و توبیخ گاه به گاه یکدیگر نیاز داریم. به بخشش، توصیه و دعایی که از شناخت یکدیگر در جماعت کلیسایی سرچشمه می‌گیرد. ما نیاز داریم که خدمت کنیم و توسط عطایای دیگران خدمت شویم. این اتحاد، امتیاز بزرگی برای اتحاد با مسیح است. رابطه با «یکدیگر»، با وضوح بیشتر در کلیسای محلی دیده می‌شود؛ وقتی مردم با ایمان مشترک و تعهد برای محبت به یکدیگر متحد می‌شوند، به یکدیگر اهمیت می‌دهند و در جنگ با گناه، نسبت به یکدیگر پاسخگو هستند. محبت ما در اتحاد با یکدیگر، قدرت خدا را نشان می‌دهد و او را جلال می‌دهد. این یک هدیه‌ی مافوق‌طبیعی و نشانه‌ی عمل روح‌القدس است که گناهکاران می‌توانند در اتحاد با یکدیگر ساکن شوند. اگر کلیسای شما با اتحاد آشناست، خدا را شکر کنید. این خدا را جلال می‌دهد. اگر کلیسای شما اخیراً اتحاد نداشته، سهم خود را برای ایجاد اتحاد انجام دهید. برای آن دعا کنید. با فروتنی و به خاطر سر خود، اختلاف با دیگران را کنار بگذارید و به دنبال اتحاد با برادران و خواهران خود در مسیح باشید.

عیسی، سر است؛ ما صرفاً بدن او هستیم؛ در تطابق و هماهنگی با اراده‌ی او عمل می‌کنیم.

عروس باشکوه

عیسی، شوهر است. به عبارت دیگر، این تصویری از اتحاد با مسیح است. وقتی دو نفر در ازدواج مقدس با یکدیگر متحد می‌شوند، هویت جمعی جدیدی را بر خود می‌گیرند. شادی و اندوه‌شان به یکدیگر متصل است و مسئولیت جدیدی نسبت به یکدیگر دارند. بر اساس کتاب مقدس، «یک جسم» هستند که اتحاد جنسی آن‌ها را توصیف می‌کند؛ اما چیزهای بیشتری را در برمی‌گیرد. آن‌ها به همان اندازه که به خودشان اهمیت می‌دهند، به یکدیگر نیز اهمیت می‌دهند. بدون دیگری تصمیم نمی‌گیرند. جهت کلی زندگی‌شان تغییر می‌کند.

خدا با هدفی که برای دنیا داشت، ازدواج را در ابتدا خلق کرد؛ حتی قبل از سقوط؛ تا وقتی انجیل آشکار می‌شود، یک تصویر سه‌بعدی داشته باشیم. ازدواج، تصویر کوچکی برای درک تصویر بزرگ اتحادمان با مسیح است. پولس به زنان می‌گوید تسلیم شوهران خود شوند، چون «چنانکه کلیسا مَطیع مسیح است، زنان نیز در هر مورد باید از شوهران خود اطاعت کنند.» (افسیان ۵: ۲۴) او به شوهران می‌گوید همسران خود را محبت کنند، «چنانکه مسیح کلیسا را دوست داشت و جان خود را برای آن داد، شما نیز زنان خود را دوست بدارید. مسیح چنین کرد تا کلیسا را با آب و کلام شسته و آن را پاک و مقدس گرداند و کلیسا را با تمام زیبایی‌اش پاک و بدون عیب و لکه و چین‌خوردگی یا هر نقص دیگری به خود تقدیم نماید.» (افسیان ۵: ۲۵-۲۷) اتحاد ما با مسیح به‌عنوان محبت فداکارانه‌ی او برای ما توصیف شده و تسلیم شدن ما در برابر او، در واکنش به این محبت است.

محبت فداکارانه‌ی مسیح برای کلیسا، باعث شکوه کلیسا می‌شود. کلیسا به خاطر محبت و فداکاری مسیح، بدون لکه، بدون چروک، مقدس و بی‌عیب است. عمل او در پاک‌سازی عروسی به‌وسیله‌ی کلام، منجر به قدوسیت و زیبایی گروهی می‌شود، هدیه‌ای که دوباره به مسیح نشان داده می‌شود. طرز محبت شوهر به همسرش، باید آینه‌ای از مسیح باشد. او باید محبت کند و برای زنش فداکاری کند؛ چنانکه زن هم باید در واکنش به این محبت، تسلیم شوهرش شود.

پولس، این اتحاد را یک راز می‌خواند؛ یعنی قبلاً مخفی شده بود، اما اکنون آشکار شده است. نقش کلیسا و مسیح، توسط زنان و شوهران در زندگی روزانه در سراسر دنیا اجرا می‌شود. اگر ازدواج کرده‌اید، ازدواج شما و اطرافیان‌تان، تصویری از انجیل است؛ یک مثال زنده از مسیح و عروسی که با یکدیگر متحد و یکی شده‌اند. (قطعاً، این حداقل یکی از دلایل حمله به ازدواج‌هاست: شوهران سلطه‌جو و ازخودراضی، زنان کنترل‌گر یا شاکی، بی‌وفایی و طلاق. شیطان با خوشحالی می‌خواهد تصاویر ما را از این مبارک‌ترین اتحاد مسیح و قومش نابود کند.) وقتی در برابر عیسی تسلیم می‌شویم و در حفاظت و تدارک او زندگی می‌کنیم، او با ملایمت کلیسایش را هدایت می‌کند و با موعظه‌ی کلامش و قدرت روح‌القدس عمل می‌کند. عیسی، شوهر است؛ ما عروس او هستیم.

واقعیت‌های گذشته، حال و آینده

پیوند ما در عیسی بدین معناست که در حق و حقوق و امتیازات مشارکت با پدر و روح شریک هستیم. ما نمی‌خواهیم صرفاً طرفدارانی باشیم که فقط تماشا می‌کنیم؛ ما می‌خواهیم با امنیت در این اتحاد بایستیم و با خدای خود مشارکت کنیم. برای کسانی که در مسیح هستند، هرآنچه در مورد او صدق می‌کند، در مورد ما هم صدق می‌کند؛ اگرچه هزاران سال بعد از او زندگی می‌کنیم و احتمالاً از منطقه‌ی جلیل که محل خدمت عیسی بود، بسیار دور هستیم. کسانی که در مسیح هستند، با او شناخته می‌شوند؛ بدون در نظر گرفتن محدوده‌ی زمانی یا مکانی. اگرچه در یک زمان و مکان زندگی نمی‌کنیم؛ چنانکه او زندگی کرد و مُرد؛ اما کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ما «با مسیح بر روی صلیب او» مصلوب شدیم (رومیان ۶:۶؛ غلاطیان ۲:۲۰)، «با او دفن شدیم» (رومیان ۴:۶) و با او قیام کردیم (کولسیان ۱:۳). همچنین، با او صعود کردیم (افسیسیان ۶:۲) و با او سلطنت خواهیم کرد (دوم تیموتائوس ۲:۱۲؛ رومیان ۵:۱۷؛ افسسیان ۶:۲). اگرچه این بیانی‌ها مرموز هستند، اما به ما می‌گویند که در مرگ، تدفین، رستاخیز، صعود و جلال یافتن «در مسیح» سهیم هستیم.

زندگی روحانی

پولس تعلیم داد، «کسی که در مسیح است، خلقت نو است.» (دوم قرنتیان ۵:۱۷) اتحاد ایماندار با مسیح، بدین معناست که تبدیل ما از مرگ روحانی به حیات، قطعی است. وقتی عیسی بر روی صلیب مُرد، انسانیت کهنه‌ی ما با او مُرد و وقتی از مردگان برخاست، ما در حیات جدید قیام کردیم. اگر ما در مسیح هستیم، احساس‌مان نسبت به قوت یا ضعف ایمان‌مان، اهمیت زیادی در نجات‌مان ندارد. عادل‌شمردگی ما، یک تجربه‌ی مذهبی با درجات گوناگون شایستگی روحانی نیست. کسی نمی‌تواند بیش از دیگری در مسیح باشد. ما هویت خود را منتقل کرده‌ایم و یک خلقت تازه هستیم. جایگاه‌مان را تغییر داده‌ایم.

از جایگاه‌مان در آدم، به جایگاه در مسیح منتقل شده‌ایم؛ یعنی نمی‌توانیم بیش از این در خدا محبوب باشیم. عیسی چقدر برای خدا محبوب است؟ اگر با مسیح متحد شده‌اید،

این سؤال مهمی است. به خاطر اتحادتان با مسیح، رابطه‌تان با خدا به اندازه‌ی رابطه‌ی عیسی با خدا تضمین شده است. ما با پدر مشارکت داریم، چون عیسی مشارکت داشت. درجات گوناگون برای نزدیکی به خدا وجود ندارد، چنانکه گاهی وسوسه می‌شویم که این‌گونه فکر کنیم. ما می‌توانیم در مشارکت با خدا رشد کنیم، اما هرگز در اتحادمان با او رشد نمی‌کنیم.

همان‌طور که آدم نشان‌دهنده‌ی سرِ بشریت بود؛ اکنون عیسی نماینده‌ی کسانی است که در او هستند. آدم گناه کرد و همه‌ی ما را به گناه سوق داد. اکنون با اطاعت مسیح، «بسیاری... عادل شمرده می‌شوند.» (رومان ۵: ۱۹) پس باید بسیار مطمئن باشیم که نجات‌مان تضمین شده است. وقتی در مسیح هستیم، ما داخل شده‌ایم؛ مهم نیست که ایمان‌مان قوی است یا ضعیف. هر سه فضانوردی که در مأموریت آپولو ۱۳ بودند، به سلامت به زمین بازگشتند. شرایط عاطفی آن‌ها و میزان اطمینان‌شان به دانشمندان ناسا در بازگرداندن آن‌ها به خانه، باعث نشد که یکی زودتر یا با امنیت بیشتری بازگردد. ایمان شما، عطیه‌ای است که شما را به امنیت در مسیح هدایت می‌کند؛ میزان نسبی ایمان در نظر خودتان، جایگاه‌تان را تعیین نمی‌کند. خواه با ترس، نگرانی، اضطراب سفر کنید یا با اطمینان، تأثیری در ورود امن‌تان به خانه‌ی ابدی نخواهد داشت. این تماماً به جایگاه‌تان مربوط می‌شود؛ امنیت در مسیح؛ نه قوت یا ضعف ایمان‌تان. مسئله‌ی مهم، هدف ایمان ماست (عیسی)، نه تصویری که نسبت به قوت نسبی آن داریم. تشخیص این موضوع به ما کمک می‌کند که با اطمینان و بدون ترس، نگرانی و اضطراب از عدم کفایت ایمان‌مان، سفر زندگی را طی کنیم.

با توجه به این آگاهی که در مسیح هستیم، می‌توانیم با اطمینان به حضور تخت خدا برویم. «پس دیگر برای کسانی که در پیوستگی با مسیح عیسی بسر می‌برند هیچ محکومیتی وجود ندارد.» (رومان ۸: ۱) اگر در مسیح عیسی هستید، با شجاعت نزد پدرتان بروید. به گناه اعتراف کنید، کمک بطلبید، او را ستایش کنید و با اشتیاق، برای همه‌ی نیازهای خود نزد او استغاثه کنید.

خروج از محلات فقیرنشین

نه تنها، عادل شمردگی شما در مسیح تضمین شده، بلکه درحالی که با وسوسه ها و گناه در این دنیا می جنگید، رشدتان در دینداری هم تضمین شده است. کسانی که در مسیح هستند، هنوز گناه می کنند و همچنان مشتاق خواهند بود که جسم خود را با این میوهی سمّی تغذیه کنند. وقتی این میوه را گاز می گیرید، شیرین به نظر می رسد؛ اما گناهتان، شما را تعریف یا کنترل نمی کند. شما با گناه آشنا هستید و گناه، شما را صدا می کند؛ اما وقتی در مسیح هستید، در این عالم تاریک زندگی نمی کنید. مطمئن باشید که تقدیس شده اید، چون ماهیت گناه آلودتان با مسیح مُرد. «این را می دانیم که آن آدمی که در پیش بودیم با مسیح بر روی صلیب او کشته شد، تا نفس گناهکار نابود گردد و دیگر بردگان گناه نباشیم، زیرا کسی که مُرد از گناه آزاد شده است.» (رومیان ۶: ۶-۷) مرگ در او، شما را از اسارت گناه آزاد کرده است. شما می توانید به مسیح پیوندید و با آن بجنگید.

ما از رشدمان در دینداری هم مطمئن هستیم، چون با مسیح قیام کرده ایم. «مگر شما با مسیح زنده نشده اید؟ پس در این صورت به چیزهای آسمانی، جایی که مسیح در آنجا در دست راست خدا نشسته است، دل ببندید. درباره آنچه در عالم بالا است بیندیشید، نه به آنچه بر روی زمین است. زیرا شما مُرده اید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است.» (کولسیان ۳: ۱-۳) این واقعیتی است که می توانید از آن مطمئن باشید. این پایه ای برای جمله ی بعدی پولس به کلیسای کولسی است. «بنابراین، تمایلات دنیوی یعنی زنا، ناپاکی، هوی و هوس، شهوت و طمع را (که یک نوع بُت پرستی است) در خود نابود سازید.» (کولسیان ۵: ۳) پولس امیدوار نیست که مسیحیان آنجا بتوانند با قدرت اراده، با گناه بجنگند. او اتحادشان با مسیح را به آنها یادآوری می کند و بنابراین می توانند انسانیت کهنه شان را که مُرده، به مرگ بسپارند. شما دیگر مجبور نیستید مانند زمانی زندگی کنید که در محلات فقیرنشین با عادات گناه آلود و قدیمی خود زندگی می کردید؛ اکنون اشتیاق جدیدی برای خشود ساختن خدا و توانایی جدیدی برای انجام این کار را دارید.

عهد جدید مملو از جملات خبری/امری است. به خاطر هویت عیسی و کاری که انجام داده (جملات خبری درباره‌ی حقیقت)، بروید و با گناه بجنگید و اعمال نیکو انجام دهید (فرامین امری). به ما گفته نشده که اعمال نیکو انجام دهیم تا مورد لطف خدا قرار گیریم. اما چون مورد لطف خدا هستیم، آزاد شده‌ایم که محبت کنیم، خدمت کنیم و برای دیگران فداکاری کنیم. به عنوان مثال، جملات خبری/امری را که در کولسیان ۳ خواندیم، در نظر بگیرید:

مگر شما با مسیح زنده نشده‌اید؟ (خبری) پس در این صورت به چیزهای آسمانی...
دل ببندید. (امری)

وقتی مسیح که زندگی ماست ظهور کند، شما نیز با او در شکوه و جلال ظهور خواهید کرد. (خبری) بنابراین، تمایلات دنیوی را... در خود نابود سازید. (امری)

فرزند خانواده‌ی سلطنتی، پادشاه آینده است. در محل زندگی من، او را ولیعهد می‌نامیم. بیان‌کننده‌ی این حقیقت است که وقتی پدرش از تخت برکنار شود، او بر روی تخت خواهد نشست. از کودکی، زمانی را به یادگیری حکمرانی اختصاص می‌دهد و به جایگاه حکمرانی و اقتدار می‌رسد. او آماده نمی‌شود که شاید این نقش را برعهده بگیرد. جایگاه او تضمین شده، حتی در حال آماده شدن برای این کار است. این در مورد مسیحیان نیز صدق می‌کند. ما در مسیح در امنیت هستیم؛ اما در جهت دینداری تعلیم می‌گیریم. یک روز، فرایند تقدیس ما تکمیل خواهد شد و جلال ما کاملاً آشکار و شناخته خواهد شد؛ اما تا آن زمان، در دینداری رشد می‌کنیم، چون می‌دانیم که یک آینده‌ی قطعی داریم. چون این اوامر بر اساس خبرهاست. تقدس ما در مسیح تضمین شده، همان‌طور که عادل‌شمردگی ما تضمین شده است.

در امنیت به خانه بروید

اتحاد با مسیح را در تصاویر کتاب مقدس بررسی کردیم؛ اتحاد با عیسی بدین معناست که ما با یکدیگر نیز متحد هستیم. اگرچه اتحاد ما با مسیح یک وجه فردی دارد؛ من در او و او در من؛ یک وجه گروهی نیز وجود دارد. تقسیم‌بندی‌ها بر اساس مقوله‌های دنیوی

نیست. وقتی زیر صلیب و در اتحاد با مسیح می‌ایستیم، ما یکی هستیم (غلاطیان ۲۸:۳). این دعای عیسی در شب قبل از مصلوب شدن است. اینکه ما یکی شویم. در کلیسای من در خاورمیانه، اعضای ما از کشورهای مختلف هستند. افغانستان و آمریکا. کاستاریکا و کانادا. نپال، نیجریه و هلند. کره و قزاقستان. ایرلند و هند. اتیوپی و مصر. آفریقای جنوبی و سوریه. پاکستان و فیلیپین. ما از پیشینه‌های مختلف هستیم. زبان مادری ما متفاوت است. لباس ما متفاوت است. غذاهای مختلف می‌خوریم و خانه‌مان را به سبک‌های مختلفی تزئین می‌کنیم. بعضی به صورت ساعتی کار می‌کنیم. بعضی، رئیس شرکت هستیم. از دیدگاه دنیوی، چیزی وجود ندارد که ما را در یک اتاق در کنار یکدیگر قرار دهد، چه رسد به اینکه این اتاق را با محبت به یکدیگر پُر کند؛ محبتی که هر هفته تکرار می‌شود. ولی چون با مسیح متحد هستیم؛ در مسیح، نسبت به یکدیگر هم متحد هستیم.

محبتی که در جماعت ماست؛ با وجود تفاوت‌های زیادی که داریم؛ عمل مافوق‌طبیعی روح‌القدس را در ایجاد اتحاد در ما، به‌طور برجسته نمایان می‌کند. یک برادر نپالی پیشنهاد کرد که یک مرد جوان آمریکایی را شاگردسازی کند. آن‌ها با یکدیگر ملاقات می‌کردند، تا اینکه مرد نپالی باید به کشورش بازمی‌گشت؛ پس یک مرد مصری این مشعل را برداشت و به شاگردسازی این مرد جوان آمریکایی ادامه داد. یک خانواده‌ی آمریکایی، یک دانشجوی نیجریه‌ای داشتند که با آن‌ها زندگی می‌کرد و مرتباً در خانه‌شان را برای پذیرایی از دانشجویها و کسانی باز می‌کردند که به غذای گرم و گفتگوی تهذیب‌کننده درباره‌ی نجات‌دهنده‌شان نیاز داشتند. اخیراً یک خانواده از سوریه در کلیساست که به محل زندگی نیاز دارند. آن‌ها به خانه‌ی یک خانواده در کلیسا نقل مکان کردند. یک دانشجوی هندی هم در آنجا زندگی می‌کرد و یک مادر و دختر فیلیپینی هم در آنجا هستند. ما به شوخی این گروه را سازمان ملل نامیدیم؛ اما محبت آن‌ها به یکدیگر، متفاوت از چیزی است که دنیا می‌شناسد. آن‌ها به خاطر غذا، زبان، لباس، پیشینه، رنج سیاسی یا سرگرمی‌ها با هم متحد نشدند. پیوندشان عمیق‌تر و مهم‌تر از این چیزهاست. آن‌ها به خاطر محبت مشترک به عیسی متحد شدند.

کلیسا از کسانی تشکیل شده که به مسیح ایمان آورده‌اند و از طریق بدن مسیح در زمین می‌توانیم در امنیت، عمق غم و خوشی را در این زندگی هدایت کنیم و برای دنیای بعدی آماده شویم. در زندگی کلیسایی با یکدیگر، باید دست یکدیگر را در اتحاد بگیریم، درحالی‌که منتظر جلال ابدی خود هستیم. در روز آخر، چشمان ما باز خواهد شد تا برکات اتحادمان با مسیح را ببینیم و او را با یکدیگر ستایش و تحسین خواهیم کرد؛ شکرگزار خواهیم بود که در امنیت به خانه رسیده‌ایم.

جاودانگی

سی.اس. لوئیس نوشت، «شاید یک روز، کم‌هوش‌ترین و کسل‌کننده‌ترین شخصی که می‌توانید با او صحبت کنید، همان کسی باشد که اگر الان او را ببینید، به شدت وسوسه شوید که او را پرستش کنید.»^۵ او در ادامه گفت، «انسان معمولی وجود ندارد. شما هرگز با یک شخص کاملاً فانی صحبت نکرده‌اید. ملت‌ها، فرهنگ‌ها، هنرها، تمدن‌ها؛ همگی فانی هستند و حیات آن‌ها برای ما مانند حیات یک پشه است. اما ما با افراد غیرفانی شوخی می‌کنیم، کار می‌کنیم، ازدواج می‌کنیم، تحقیر می‌کنیم و بهره‌کشی می‌کنیم.»^۶ از بین همه‌ی چیزهایی که می‌بینید و در طول روز با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنید، تنها چیزی که باقی می‌ماند، انسان است. خدا گفته که این دنیا و همه‌ی چیزهای موجود در آن، به پایان خواهند رسید؛ اما ابدیت را به کسانی وعده داده که به‌صورت او آفریده شده‌اند. برای ما که در مسیح هستیم، ابدیت ما با خدا در آسمان خواهد بود.

اگر در مسیح هستید، ابدیت شما با خدا تضمین شده است. تنها زمانی که خدا می‌تواند مشارکتش را با شما قطع کند، زمانی است که پسرش را تکفیر کند. او قطعاً این کار را نخواهد کرد. پس مطمئن باشید که یک روز، اتحاد شما با مسیح به کمال خواهد رسید. بدن جلال یافته‌ی جدید خواهید داشت؛ مانند بدن نجات‌دهنده‌تان؛ و در دنیای تازه زندگی خواهید کرد. مانند باغ اول؛ اما خیلی بهتر از آن است. خدا مستقیماً با ما سکونت خواهد کرد. جان ما نهایتاً در جایی آرامی می‌یابد که در آنجا قادر به گناه کردن نخواهیم بود. آیا می‌توانید تصور کنید که با گناه خودتان یا دیگران در کشمکش نباشید؟

بلکه در یک لحظه با یک چشم بهم زدن به محض آنکه صدای شیپور آخر شنیده شود، تغییر خواهیم یافت زیرا شیپور به صدا در می آید و مردگان برای زندگی فناپذیر زنده می شوند و ما نیز تغییر خواهیم یافت. زیرا فنا باید با بقاء پوشیده شود و مرگ با زندگی ابدی پوشیده گردد. زمانی که فنا با بقاء و مرگ با زندگی پوشیده شود، آنچه نوشته شده است تمام خواهد شد که:

«مرگ نابودگشته و پیروزی، کامل گردیده است.»

«ای مرگ، پیروزی تو کجاست و ای موت نیش تو کجا؟» (اول قرن‌تیاں ۵۲: ۵۵)

دیگر رنجی نخواهد بود. دردی نخواهد بود. ما در آسمان کارهای خوب انجام خواهیم داد. دسترسی مستقیم به خدا خواهیم داشت، بدون نیاز به واسطه. رو در رو، نجات‌دهنده‌مان را خواهیم شناخت. پرستش ما، باشکوه‌تر و شادتر از همیشه خواهد بود. اکنون دانش ما نسبی است، اما در آن زمان شناخت کامل خواهیم داشت.

در این مدت چه کار کنیم؟ «بنابراین ای برادران عزیز، پابرجا و استوار بمانید. همیشه در کار و خدمت خداوند مشغول باشید زیرا می‌دانید که زحمات شما در خدمت او بی‌نتیجه نخواهد بود.» (اول قرن‌تیاں ۵۸: ۱۵) شما در او هستید. پذیرفته شده‌اید. نیازی نیست که برای رسیدن به جایگاه والاتر در نزد خدا تلاش کنید؛ چون این در مسیح به شما عطا شده است. اکنون آزاد هستید که از این جایگاه عمل کنید. مجبور نیستید برای سرخوشی‌های این دنیا زندگی کنید. در جاودانگی قیام خواهید کرد. برای جلال آینده زندگی کنید.

تا ابد در دستان خدا

چنانکه مشاهده کردیم، اتحاد با مسیح بدین معناست که اتحاد نزدیک و جدایی‌ناپذیر با مسیح داریم که خدا در هنگام نجات به ما عطا می‌کند. این رابطه، عمل خداست. به همین دلیل پولس نوشت، «از طرف خداست که شما با مسیح پیوستگی دارید.» (اول قرن‌تیاں ۳۰: ۱) وقتی به وسیله‌ی درهای ایمان به رابطه با خداوندان وارد می‌شویم، مسیح وعده‌ی امنیت در آنجا را به ما می‌دهد. ما در مسیح از شیطان محافظت می‌شویم و مطمئن هستیم که خدا هرگز ما را رها نخواهد کرد. عیسی در صحبت درباره‌ی امنیت قومش به یهودیان گفت، «پدری که آن‌ها را به من بخشیده است از همه بزرگ‌تر است و

هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را از دست پدر من بگیرد.» (یوحنا ۱۰:۲۹) آیا جایی امن‌تر از دستان خدا هست؛ خدایی که وعده می‌دهد هرگز ما را رها نکند؟ اگر در مسیح هستیم، می‌توانیم مطمئن باشیم کسی که ما را دوست دارد و خودش را به ما تقدیم کرده، ما را محکم نگه خواهد داشت.

او برای حیات من خورش را ریخت و مُرد؛ مسیح مرا حفظ خواهد کرد؛
عدالت اجرا شد؛ او مرا حفظ خواهد کرد.
با او در حیات ابدی برخاستم؛ او مرا حفظ خواهد کرد؛
«تا زمانی که ایمان ما نمایان شود؛ زمانی که او بازخواهد گشت!

او مرا حفظ خواهد کرد، او مرا حفظ خواهد کرد؛
چون نجات‌دهنده‌ام مرا دوست دارد، او مرا حفظ خواهد کرد.^۷

سؤالات

پایان کامل

اتحاد با مسیح، آموزه‌ای است که به ما تعلیم می‌دهد آنچه در مورد مسیح صدق می‌کند، برای کسانی که با ایمان با او متحد شده‌اند نیز صدق می‌کند. ما در نجات، صرفاً از مزایای حاصل از مصالحه با خدا برخوردار نمی‌شویم، بلکه عیسی را دریافت می‌کنیم. اتحاد ما با او، تا ابد تضمین شده و نه تنها بر نجات ما، بلکه بر تقدیس و جلال یافتن ما نیز تأثیر می‌گذارد. هدف نهایی آن، خوشی ما از دستیابی به مسیح است.

۱. چگونه یافتن هویت استیفانی در مسیح باعث شد که از شرایطی که خداوند او را در آن قرار داده، مطمئن شود؟

۲. کتاب مقدس به ندرت از اصطلاح «مسیحی» استفاده می‌کند، اما غالباً از عبارت «در مسیح» استفاده می‌کند تا کسانی را توصیف کند که تولد تازه یافته‌اند. «در مسیح» بودن، مهم‌تر از پیروی از او یا شاگردی اوست. بدین معناست که هر آنچه در مورد او صدق می‌کند، در مورد ما هم صدق می‌کند. «در» او بودن، نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی حاصل از جایگاه‌مان و ارتباط نزدیک با اوست. با استفاده از کشف‌الآیات یا کتاب مقدس آنلاین، عبارت «در مسیح» را بیابید و توصیفات گوناگون رابطه‌مان با خداوند را یادداشت کنید.

۳. پولس به کلیسای قرن‌تس نوشت، «کسی که در مسیح است، خلقت نو است.» شخص نوایمان در تولد تازه، به قلب جدید و جایگاه جدیدی در دنیا و نزد خدا دست می‌یابد: در مسیح.

الف. چگونه باید حقیقت این آموزه بر هویت شما تأثیر بگذارد؟

ب. این بر امنیت نجات‌تان چه تأثیری می‌گذارد؟

پ. این بر تقدیس‌تان چه تأثیری می‌گذارد؟

ج. این در مورد جلال یافتن شما در آینده چه امیدی می‌دهد؟

۴. از تصاویر زیر، چه چیزی را درباره‌ی اتحاد با مسیح می‌آموزیم؟

الف. تاک

ب. بدن

پ. ازدواج

۵. آموزه‌ی اتحاد با مسیح، بر زندگی کلیسای محلی چه تأثیری می‌گذارد؟

۶. آیا شما «در» مسیح هستید؟ چگونه می‌توانید از جایگاه‌تان در او مطمئن باشید؟

آزمون‌های کتاب مقدس برای اطمینان از جایگاه درست‌تان در نزد خدا چیست؟

۷. پولس در غلاطیان نوشت، «دیگر آن‌که زندگی می‌کند من نیستم، بلکه مسیح است

که در من زندگی می‌کند.» مفهوم این آیه چیست؟ ما چگونه می‌توانیم عمداً

کوچک شویم تا مسیح در زندگی ما بزرگ شود؟

۱. ای. دبلیو. پینک، اتحاد و مشارکت روحانی (گرنند رپیدز، میسوری: پیکر، ۱۹۷۱)، صفحه‌ی ۷.

۲. جان پایپر، موعظه، ۲۰۱۴، کنفرانس اشتیاق برای خدا، ۳ فوریه، ۲۰۱۴.

۳. کلونین، مؤسسات، ۷۳۷ (۳/۱۱/۱۰).

۴. سینکلر فرگاسون، کل مسیح: شریعت‌گرایی، ایمان‌گرایی و اطمینان انجیل (ویتون، ایلینویز: راه صلیب، ۲۰۱۶)، صفحه‌ی ۴۵.

۵. لوئیس، سنگینی جلال، صفحه‌ی ۴۵.

۶. مرجع بالا، صفحه‌ی ۴۶.

۷. «او مرا حفظ خواهد کرد»، آدا هارشان، ۱۹۰۶.

نتیجه

وقتی نگارش این کتاب را قبول کردم، یک مادر پُرمشغله بودم که در خانه به کودکانم درس می‌دادم؛ با یک بناکننده‌ی کلیسا ازدواج کرده‌ام؛ در خارج از کشور زندگی می‌کنم و ما مشغول پروژه‌ی ساخت بنای کلیسا بودیم. سه فرزند کوچک را بزرگ می‌کردیم و این زمان مناسبی برای تعمق و تفکر در مورد نگارش نبود؛ اما هیجان من برای این مجموعه کتاب‌های آموزه‌ای که توسط خانم‌ها برای خانم‌ها نوشته می‌شد، باعث شد که این دعوت به نگارش را بپذیرم؛ با این آگاهی که اول باید عمیقاً در آموزه‌ی مسیح کاوش کنم. در حال کاوش، جواهرات و گنجینه‌هایی را یافتم که هرگز نمی‌توانم بهایی برای آن‌ها تعیین کنم. امیدوارم کشفیات بسیار زیبایم درباره‌ی مسیح و کارهایش، در این کتاب نمایان شده باشد. وقتی این کتاب منتشر شود، فرزند بزرگم تقریباً نوجوان خواهد بود و فرزند پنجم من، تولد دو سالگی‌اش را جشن خواهد گرفت. اگرچه این زمانی برای تفکر در سکوت نبود؛ اما (عمدتاً) زمانی برای تشویق و رشد شخصی و عمیق من بود؛ چون به خاطر هویت مسیح و کاری که انجام داده، به شناخت و محبت بیشتر نسبت به نجات‌دهنده‌ام منجر شد. اکنون با قطعیت بیشتری می‌دانم که آموزه‌ی ما درباره‌ی مسیح، عمیقاً بر زندگی‌مان تأثیر می‌گذارد. خوشی، تربیت فرزندان، ازدواج، سختی‌های ما، همگی مستقیماً تحت تأثیر اعتقاد ما نسبت به پسر خداست.

مسیح‌شناسی موضوعی نیست که جدا از زندگی مطالعه شود. این آموزه‌ای نیست که آن را در قفسه‌ی کتابخانه بگذاریم و بعداً گرد و خاک آن را پاک کنیم و در یک کتابخانه‌ی ساکت مطالعه کنیم. وقتی به درک تازه از جوانب مختلف شخص و عمل عیسی دست یافتم، بلافاصله کاربردش را برای زندگی خودم و اطرافیانم درک کردم. وقتی به دوستی خدمت می‌کردم که از افسردگی و اضطراب رنج می‌برد، توانستم درباره‌ی اتحادمان با مسیح و امید تضمین شده صحبت کنم. عیسی وعده داده که هرگز او را ترک نمی‌کند. وقتی به خاطر تضعیف ناگهانی سلامت پدرشوهرم ناراحت بودم؛ با این آگاهی که گناهان

او کفاره شده و اکنون عیسی برای همه‌ی نیازهایش شفاعت می‌کند، تسلی یافتیم. اگر عیسی جان‌ش را فدا کرد، آیا اکنون چیزی را از ما دریغ می‌کند؟ پدرشوهرم دلیلی برای ترس از آینده ندارد، خواه در زندگی یا مرگ. این هفته، وقتی با دوستی صحبت می‌کردم که از شرایط ناگوار شفا می‌یافت، به او یادآوری کردم که نجات‌دهنده‌مان، خدای بی‌نام و نشان در دوردست‌ها نیست، بلکه او یکی از ما شد و مانند ما، زندگی جسمانی را با دردها و محدودیت‌ها و وسوسه‌هایش تجربه کرد. او «مانند ما در هر چیز وسوسه شد.» (عبرانیان ۴: ۱۵) او «همه‌ی طریق‌های مرا» می‌داند (مزمور ۱۳۹: ۳). شفاعت‌کننده‌ی او از دردش بی‌خبر نیست. عیسی با آگاهی دقیق از شرایط او و آگاهی کامل از آنچه برای شفا نیاز دارد، برای او دعا می‌کند.

تربیت فرزندانم، طرز محبت به شوهرم، احساس رضایت و شور و حرارتم برای خدمت به کلیسا، توسط مطالعه‌ام درباره‌ی شخص و عمل مسیح شکل گرفته است. مشاهده‌ی داستان مسیح که در سراسر کتاب مقدس درهم تنیده شده، باعث شد برای زمان‌هایی که به کلام او اختصاص می‌دهم، ارزش زیادی قائل شوم. آگاهی از تضمین نجاتم، به دعایم قوت بخشید. من انگیزه یافتیم که با شجاعت بیشتر و برای چیزهای بزرگ‌تر دعا کنم، چون مطمئن هستیم که دعاهایم به تخت او می‌رسد. در واقع، ظاهراً همه‌ی جوانب زندگی‌ام، با درک بیشتر مسیح تحت تأثیر قرار گرفته است. این شناخت، برای زندگی شاد مسیحی ضروری است. جی.آی. پیکر نوشته، «مسیح‌شناسی، کانون حقیقی است که چرخ الهیات به دور آن می‌چرخد و پره‌های مجزایش باید به‌درستی به آن وصل شوند تا چرخ خم نشود.»^۱ اگر درک اشتباهی از الهیات مسیحی داشته باشیم، درک آموزه‌های دیگر خدا به‌طور نامساعد تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

اما وقتی الهیات مسیحی درستی داریم، پرستش ما بیشتر می‌شود. عیسی را در ابدیت و برای ابدیت ستایش خواهیم کرد، چون او را به وضوح خواهیم دید. وقتی ایمان ما قابل رؤیت شود و بتوانیم زخم‌های عیسی را مانند توما لمس کنیم، ما هم او را پرستش خواهیم کرد. ابدیت، برای ستایش کسی که حیات ابدی به ما بخشیده، طولانی نخواهد بود.

۱. جی.آی. پِکِر، «عیسی مسیح، خداوند است»، در مجموعه‌ی جی.آی. پِکِر گردآوری شده است. آلیستر مک‌گرس (دائزگرو، ایلینویز: انتشارات اینترورسیتی، ۱۹۹۹)، صفحه‌ی ۱۵۱.

سپاس‌گزاری‌ها

در ابتدا باید از کِری فولمار به خاطر فرصتی که برای نگارش به من داده؛ و فیض و صبوری او برای تأخیر در نگارشم تشکر کنم. کِری، من به خاطر راهنمایی تو و فرصت‌هایی که به من دادی، مدیون تو هستم. خدا را به خاطر تو و جان و میوه‌های زیادی که حاصل سال‌ها خدمت وفادارانه‌ی توست، شکر می‌کنم.

همچنین، از افراد بسیار دوست‌داشتنی در سازمان تمرکز مسیحی صمیمانه تشکر می‌کنم. باشد که خدا به کار نیکوی شما برکت دهد! به‌طور خاص از کیت، رُزانا و آن تشکر می‌کنم. صبوری شما یک فضیلت است.

کِری ساندوم، توصیه‌ی شما به‌موقع و مفید بود. امیدوارم این کتاب، به خاطر بینش شما، برای خانم‌ها به شکل بهتر و متناسب‌تری ارائه شده باشد. سپاس‌گزارم!

همچنین می‌خواهم از خانم‌هایی که در کلیسای انجیلی راک هستند، تشکر کنم. شما برکت بسیار بزرگی برای من هستید! ممنونم که به‌خوبی از من و خانواده‌ام در این زمان‌های پُر مشغله مراقبت کردید. فقط خداوند می‌داند که عمیقاً به‌وسیله‌ی غذاها، دعاها و ساعت‌هایی که از فرزندانم مراقبت کردید، تشویق و دلگرم شدم. به‌طور خاص می‌خواهم از جلسات کتاب مقدس خانم‌ها در صبح روزهای چهارشنبه تشکر کنم؛ کسانی که در ابتدا این مطالب را بررسی کردند، مرا به چالش کشیدند، تشویق کردند و عیسی را با من ستایش کردند. شما خانم‌های قوی و شادی هستید که با هدایت الهیاتی عمل می‌کنید و مرا تقویت می‌کنید. همچنین از کسانی تشکر می‌کنم که بخش‌هایی از فصل‌های ابتدایی و پیش‌نویس این کتاب را مطالعه کردند: بکی، استیفانی، کالیب، کِری و کارن. من انتظار دارم که در آسمان، به خاطر این وزنه‌ی سنگینی که بلند کردید، جواهرات بیشتری به تاج شما افزوده شود. همچنین باید از مارنی، جس و ساشا، آماندا و جوردن و جنیا تشکر کنم.

شما می‌دانید که چه بهای زیادی پرداختید و به من و خانواده‌ام، محبت و خدمت زیادی کردید و ما بسیار سپاس‌گزاریم. اگر آرلن یونسان کمک نمی‌کرد، این کتاب هرگز به پای چاپ نمی‌رسید. دعا می‌کنم که این کتاب پاسخی برای سال‌های متعددِ دعای تو برای درک بیشتر باشد.

با مشیت الهی خدا، تعدادی از الهیدانان بسیار باهوش، در هنگام نگارش به دیدار ما آمدند. از دکتر تام شیراینر، دکتر استیو ولوم و دکتر لیگون دونکان تشکر می‌کنم که صبورانه به بعضی از سؤالاتم پاسخ دادند. شما به سؤالاتی پاسخ دادید که در آن زمان مرا تحت فشار گذاشته بود. من سپاس‌گزارِ بینش و آگاهی شما هستم.

صمیمانه از خانواده‌ام تشکر می‌کنم که به روش‌های مختلف، در این مسیر به من کمک کردند. والدینم در ابتدا حقیقت پایه‌ای را به من آموختند که هنوز در مورد آن تعمق می‌کنم: عیسی مرا دوست دارد و من این را می‌دانم، چون کتاب مقدس این را به من می‌گوید. خوشبختانه در خانه‌ای بزرگ شدم که به من یاد دادند که خدا را با زندگی‌ام، جستجوی فرصت‌ها و ریسک کردن جلال دهم. نگارش این کتاب، قطعاً حاصل شبانی شما در این مسیرها بود. مادر و پدر، ممنون از محبت فداکارانه‌تان برای من؛ و از اینکه حقیقت انجیل را از کودکی در من گذاشتید. مادرشوهرم، تونی؛ برای من دعا کرد و به من نشان داد که مفهوم ساکن شدن در مسیح چیست. من از کلام تو؛ و بیش از آن، از زندگی‌ات درس گرفتم. از فرزندانم سپاس‌گزارم که با نگرانی منتظرم بودند که نگارش این کتاب را به پایان برسانم. ما برای جبران ساعاتی که من به نگارش اختصاص دادم، باید شب‌های زیادی را به تماشای فیلم و ساعت‌های زیادی را در ساحل دریا سپری کنیم! از شوهرم، جاش؛ سپاس‌گزارم. تو کشیش، الهیدان قابل دستیابی، مشاور، بازیگر نقش‌های خنده‌دار و بهترین دوستم هستی. ممنونم که اجازه ندادی تسلیم شوم؛ اگرچه صدها بار اعلام کردم که باید این کار را رها کنم. من در خلوت این را گفتم، اما باید در ملاعام آن را تکرار کنم: به خاطر طرز محبت به من، عیسی را بیشتر شناختم.

نهایتاً، بیش از همه از خدا تشکر می‌کنم. هر روز که مطالعه می‌کردم و روی این کتاب کار می‌کردم، به من یادآوری می‌شد که نجاتم، هدیه‌ای از جانب توست. من چیزی در توان ندارم که به آن فخر کنم. تنها فخر من در توست؛ در فیض زیاد و محبتی که نثارم کردی. تو یک گناهکار بیچاره و فرومایه را به خانه‌ات آوردی و بزرگ‌ترین هدیه را که خودت هستی، به من بخشیدی.

چشمان عروس به لباسش نیست،
بلکه به چهره‌ی داماد عزیز است؛
من به جلال نمی‌نگرم،
بلکه به پادشاه فیضم می‌نگرم.
نه به تاجی که عطا می‌کند
بلکه به دستان سوراخ‌شده‌اش؛
بره، تمامی جلال سرزمین عمانوئیل است.^۱

۱. «آه! مسیح، سرچشمه است»، آن رُزکاسین.

فهرست کتاب‌های برگزیده

کتاب‌هایی درباره‌ی کفاره

St. Anselm. *Cur Deus Homo*. (Fort Worth, Texas: RDMc Publishing) Translated from the Latin by Sidney Norton Deane (B.A. Chicago: The Open Court Publishing Company, 1903 edition)

Aulén, Gustav. (transl. by A.G. Herbert SSM) *Christus Victor: An Historical Study of the Three Main Types of the Idea of Atonement* (London: SPCK, 1931; New York City: Macmillan, 1969)

Dever, Mark and Lawrence, Michael. *It is Well: Expositions on Substitutionary Atonement* (9Marks) (Wheaton, Illinois: Crossway, ۲۰۱۰)

Gibson, David and Gibson, Jonathan (editors). *From Heaven He Came and Sought Her: Definite Atonement in Historical, Biblical, Theological, and Pastoral Perspective* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2013)

Jeffrey, Steve; Ovey, Michael; and Sach, Andrew. *Pierced for our Transgression: Rediscovering the Glory of Penal Substitution* (Wheaton, Illinois: Crossway 2007)

Kempis, Thomas à. (trans. George F. Maine. 1441) *The Imitation of Christ* (London: Collins, 1957)

Macleod, Donald. *Christ Crucified: Understanding the Atonement* (Downers Grove, Illinois: IVP Academic, 2014)

Morris, Leon. *The Atonement: Its Meaning and Significance* (Downers Grove, Illinois: IVP Academic 1984)

Packer, J. I. and Dever, Mark. *In My Place Condemned He Stood: Celebrating the Glory of the Atonement* (Wheaton, Illinois: Crossway ۲۰۰۹)

Stott, John R. W. *The Cross of Christ* (London: IVP, 1986)

الهیات کتاب مقدس

Beale, G. K. *A New Testament Biblical Theology: The Unfolding of the Old Testament in the New* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, ۲۰۱۱)

Gentry, Peter J. *Kingdom Through Covenant: A Biblical-Theological Understanding of the Covenants* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2012)

Goldsworthy, Graeme. *The Gospel and Kingdom* (Milton Keynes, England: Paternoster, 2012)

Hamilton, Jr., James M. *God's Glory in Salvation Through Judgement: A Biblical Theology* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2010)

Schreiner, Thomas R. *New Testament Theology: Magnifying God in Christ* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, 2008)

مسیح شناسی و کتاب‌هایی درباره‌ی عیسی

Bailey, Kenneth E. *Jesus Through Middle Eastern Eyes: Cultural Studies in the Gospels* (Downers Grove, Illinois: IVP Academic, 2008)

Bock, Darrell L. *Jesus According to Scripture: Restoring the Portrait from the Gospels* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, 1990)

Brown, Archibald. *The Face of Jesus Christ: The Person and Work of our Lord* (Carlisle, Pennsylvania: Banner of Truth, 2012)

Carson, D. A. *Christ and Culture Revisited* (Grand Rapids, Michigan: Eerdmans, 2008)

Carson, D. A. *Jesus the Son of God: A Christological Title Often Overlooked, Sometimes Misunderstood, and Currently Disputed* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2012)

Carson, D. A. *The Scriptures Testify about Me: Jesus and the Gospel in the Old Testament* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2013)

Clowney, Edmund P. *The Unfolding Mystery: Discovering Christ in the Old Testament* (Phillipsburg, New Jersey: Presbyterian and Reformed Publishing Company, 1991)

Demarest, Bruce. *The Cross and Salvation: The Doctrine of Salvation (Foundations of Evangelical Theology)* (Wheaton, Illinois: Crossway, ۲۰۰۶)

Eswine, Zack. *Sensing Jesus: Life and Ministry as a Human Being* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2012)

- Ferguson, Sinclair B. *The Christian Life: A Doctrinal Introduction* (Carlisle, Pennsylvania: Banner of Truth, 1981)
- Ferguson, Sinclair B. *The Whole Christ: Legalism, Antinomianism, and Gospel Assurance – Why the Marrow Controversy Still Matters* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2016)
- Gilbert, Greg. *Who is Jesus? (9Marks)* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2015)
- Letham, Robert. *The Work of Christ (Contours of Christian Theology)* (Downers Grove, Illinois: IVP Academic, 1993)
- Macleod, Donald. *The Person of Christ (Contours of Christian Theology)* (Downers Grove, Illinois: IVP Academic, 1998)
- Morgan, Christopher and Peterson, Robert A. (Editors). Bray, Gerald (contributor) *The Deity of Christ* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2011)
- Owen, John. *The Glory of Christ (Puritan Paperbacks: Treasures of John Owen for Today's Readers)* (Carlisle, Pennsylvania: Banner of Truth, 1994)
- Packer, J.I. *Growing in Christ* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2007)
- Piper, John. *Counted Righteous in Christ* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2002)
- Piper, John. *Fifty Reasons Why Jesus Came to Die* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2006)
- Piper, John. *What Jesus Demands from the World* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2006)
- Reeves, Michael. *Christ Our Life* (Milton Keynes, United Kingdom: Paternoster Press, 2014)
- Sanders, J. Oswald. *The Incomparable Christ (Moody Classics)* (Chicago, Illinois: Moody Publishers, 2009 Edition: New Edition)
- Schreiner, Thomas R. *Magnifying God in Christ: A Summary of New Testament Theology* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, 2010)
- Sproul, R.C. *The Truth of the Cross* (Sanford, Florida: Reformation Trust Publishing, 2007)
- Stott, John R. W. *The Incomparable Christ* (London: IVP, 2001)
- Strauss, Mark L. *Four Portraits, One Jesus: A Survey of Jesus and the Gospels* (Grand Rapids, Michigan: Zondervan, 2007)

Ware, Bruce. *The Man Christ Jesus: Theological Reflections on the Humanity of Christ* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2012)

Wellum, Stephen J. *Christ Alone – The Uniqueness of Jesus as Savior: What the Reformers Taught...and Why It Still Matters (The Five Solas Series)* (Grand Rapids, Michigan: Zondervan 2017)

Wellum, Stephen J. *God the Son Incarnate: The Doctrine of Christ (Foundations of Evangelical Theology)* (Wheaton, Illinois: Crossway, ٢٠١٦)

الهيأت نظاممند

Bavinck, Herman. *Reformed Dogmatics, Volume 3: Sin and Salvation in Christ* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, 2006)

Berkhof, Louis. *Systematic Theology* (Grand Rapids, Michigan: Eerdmans, 1996, first edition)

Calvin, John. *Institutes of the Christian Religion*, II.xvi (ed. J. T. McNeill; trans. F. L. Battles; Philadelphia: Westminster, 1960)

Erickson, Miller. *Christian Theology* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, 2013)

Feinberg, John S. *No One Like Him: The Doctrine of God Foundations of Evangelical Theology* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2006)

Frame, John M. *Systematic Theology: An Introduction to Christian Belief* (Phillipsburg, New Jersey: P&R Publishing, 2013)

Frame, John M. *Salvation Belongs to the Lord: An Introduction to Systematic Theology* (Phillipsburg, New Jersey: P&R Publishing, ٢٠٠٦)

Grudem, Wayne. *Systematic Theology: An Introduction to Biblical Doctrine* (Leicester, England: IVP and Grand Rapids Michigan: Zondervan, 1994)

Reeves, Michael. *Delighting in the Trinity: An Introduction to the Christian Faith* (Downers Grove, Illinois: IVP Academic, 2012)

Schreiner, Thomas R. *The King in His Beauty: A Biblical Theology of the Old and New Testaments* (Grand Rapids, Michigan: Baker Academic, ٢٠١٣)

Van Til, Cornelius. *Christian Apologetics* (Phillipsburg, New Jersey: P&R Publishing, 2003)

Demarest, Bruce. *The Cross and Salvation* (Wheaton, Illinois: Crossway, 2006)

Lewis, C. S. *Mere Christianity from the Complete C. S. Lewis Signature Classics* (C. S. Lewis Pte. Ltd. 1952)

Packer, J. I. *Knowing God* (London: IVP, 1993)

Pink, A. W. *Spiritual Union and Communion* (Grand Rapids: Baker Publishing, 1971)

Schreiner, Thomas. *Faith Alone: The Doctrine of Justification* (Grand Rapids, Michigan: Zondervan, 2015)

Sproul, R. C. *The Holiness of God* (Carol Stream, Illinois: Tyndale House 1998, second edition)

Wilcox, Jeffrey A., Tice, Terrence N., and Kelsey, Catherine L. (eds.) *Schleiermacher's Influences on American Thought and Religious Life* (1835–1920), *Volume One* (Eugene, Oregon: Pickwick Publications ۲۰۱۳)

مقالات

West, Aaron J. 'Arius – Thalia in Greek and English'. Fourth Century Christianity. Wisconsin Lutheran College. Retrieved 16 August 2016.

<http://www.apuritansmind.com/creeds-and-confessions/the-chalcedonian-creed-circa-451-a-d/>

IX Marks journal. Phil Ryken. <https://www.9marks.org/article/praying-as-a-church-for-the-world-and-your-city/> June 21, 2016.

موعظات

Sinclair B. Ferguson, 2011 Ligonier National Conference, Light & Heat: A Passion for the Holiness of God. 'Why the God-Man.'

<https://www.desiringgod.org/messages/jesus-christ-is-an-advocate-for-sinners>

Sermon at Bethlehem Baptist Church on Romans 4:22–25, October 3, 1999.

<https://www.desiringgod.org/messages/why-was-jesus-put-to-death-and-raised-again>

John Piper, sermon, 2014 Desiring God conference, Feb 3, 2014

فہرست آیات کتاب مقدس

۱۱-۱:۶	۱۷-۱:۳	پیدائش
۷	۱۶:۹	۱
۱۶:۷	۲۷، ۱۲	۱-۲
۹	۳-۲:۱۶	۱۶:۱
۱۳-۹:۱۲	۲۴-۱۶:۱۹	۳۱-۲۶:۱
۲:۲۳	۱۱:۳۲	۲۷:۱
۲۵-۱۷:۲۴	۲۰:۳۳	۳۱:۱
اول پادشاہان ۲۵:۱۸	۶:۳۴	۷:۲
دوم پادشاہان ۱۷:۲۲	لاویان	۱۷:۲
	۳۵:۴	۳
اول تواریخ	۱۰:۵	۱۵:۳
۱۳:۲۳	۱۰	۱۹-۱۶:۳
دوم تواریخ	۸-۶:۱۲	۲۱:۳
۲۵:۳۴	۱۶	۴
۱۶:۳۶	۲۲-۲۱:۱۶	۷-۵:۶
عزرا	۱۰:۲۳	۶:۶
۱۴:۱۰	تثنیہ	۲۱:۸
ایوب	۹:۷	۲۱-۲۰:۹
۱	داوران	۱۴:۱۸
۱۶:۳۷	۲۵:۲۱	۲۲
۲:۴۲	اول سموئیل	۱۴-۱:۲۲
۹-۷:۴۲	۴:۵	۱۴-۱۳:۲۲
مزامیر	۱۷	۲۱:۳۹
۲	دوم سموئیل	خروج
۸:۲		۱۷، ۴-۱:۳
		۶-۱:۳

۱۷-۱۵:۲۵	۱:۲۱	۶-۴:۵
۲۹-۱۵:۲۵		۵:۸
۳۴:۳۱		۱۷:۹
۲۷:۳۲		۱۱:۱۶
۱۸:۴۲	اشعيا	۴-۱:۱۹
	۱۸:۱	۱:۴۶
	۵:۶	۱۰:۵۰
مراثی ارميا	۱۴:۷	۸:۵۱
۲۳-۲۲:۳	۶:۹	۶۶
حزقيال	۱۷:۳۸	۵:۶۹
۴:۱۸	۳:۴۰	۷۵
۴۴:۲۰	۸:۴۲	۸-۶:۷۵
۳۱:۲۲	۲۱:۴۲	۸:۷۵
۳۲-۲۲:۳۶	۷:۴۳	۳۸:۷۸
هوشع	۲۵:۴۳	۵۹:۷۸
۳-۱:۶	۲۲:۴۴	۱۰:۸۵
۱۴:۱۳	۲۳:۴۴	۱۵:۸۶
	۲۳-۲۲:۴۵	۱۶-۱۴:۹۱
عاموس	۵۳	۱۰:۱۰۳
۱۳-۱۲:۵	۲:۵۳	۱۲:۱۰۳
ميكاه	۳:۵۳	۸:۱۰۶
۲:۵	۶-۴:۵۳	۱:۱۱۰
۱۸:۷	۵:۵۳	۱۵:۱۱۶
۱۹:۷	۹-۸:۵۵	۱۱۸
ناحوم	۱۴-۱۲:۶۳	۱۳۶
۲:۱	۶:۶۴	۲۶:۱۳۶
زكريا	ارميا	۱۳۹
۹:۹	۳	۳:۱۳۹
	۲۰:۷	۲۳:۱۳۹
ملاکی	۲۴-۲۳:۲۳	
۱:۳		امثال

عهد جديد

متى

٧:٥	٢٠:١٨	
٣:٦	٦-١:٢١	
٣٤:٦	١٣-١٢:٢١	
٥١-٤٥:٦	١٨:٢١	
٣٢-٣١:٨	٤٣:٢١	١:١
٣٥:٨	٣٦:٢٤	٢٥-١٨:١
١٣-٢:٩	٢٣:٢٥	٢٠:١
٧:٩	١٩-١٧:٢٦	٢٥:١
٢٧-٢٥:٩	٣٥-٣٣:٢٦	٢-١:٢
٣١:٩	٣٨:٢٦	١٥-١٣:٢
٤٣:٩	٦٦-٦٢:٢٦	١٦:٢
٢١:١٠	٦٦-٦٥:٢٦	١٧:٣
٣٤-٣٣:١٠	٤٦:٢٧	١١:٤
٣٨-٣٥:١٠	٥١:٢٧	١٧:٥
٤٥-٤٣:١٠	٩:٢٨	٢٧-٢٣:٨
١٢:١١	١٨:٢٨	٣-١:٩
١٨-١٥:١١	٢٠-١٨:٢٨	٤:٩
٣٢:١٣	١٩:٢٨	٣٥:٩
١٣:١٤	٢٠:٢٨	٣٦:٩
٣١-٢٩:١٤		٣٠-٢٩:١٠
٣٦-٣٥:١٤	مرقس	٢٥:١٢
٣٦:١٤	٣-٢:١	٤٠-٣٩:١٢
٦٢-٦١:١٤	٤:١	٥٠:١٣
٦٤-٦٣:١٤	١١:١	٥٦-٥٥:١٣
١٥	٢٤-٢٣:١	١٤:١٤
٢١:١٥	٣٤:١	٣٣-٢٢:١٤
٣٤:١٥	١٢-١:٢	٢١:١٦
٣٨:١٥	٧-٦:٢	١٣-١:١٧
٣٩:١٥	١١:٣	٥:١٧
	٤١-٣٦:٤	١٨:١٧
	٣٨:٤	٢٧:١٧

١١ - ١:٢	٣٩:١٠	لوقا
٢٢ - ١٣:٢	١٧:١١	٣٤:١
٢٢ - ١٨:٢	١٥:١٤	٤٧ - ٤٦:١
١٩:٢	١٦ - ١٢:١٧	٥ - ١:٢
٣:٣	١٣ - ٧:٢٢	٧:٢
١٦:٣	٢٠:٢٢	١٤ - ٨:٢
٦:٤	٣٠:٢٢	١٤:٢
١٨:٤	٣٤ - ٣٣:٢٢	٢٤ - ٢٢:٢
٢٣:٤	٦٩:٢٢	٤٠:٢
٢٩:٤	٢٦:٢٣	٤٧:٢
٢٠ - ١٩:٥	٣٤:٢٣	٤٩:٢
٢١:٥	٤٣:٢٣	٥١:٢
٢٣ - ٢٢:٥	٤٥:٢٣	٥٢:٢
٢٣:٥	٤٦:٢٣	٣
٢١ - ١٦:٦	٣٥ - ١٣:٢٤	٢٢:٣
٧١ - ٧٠:٦	٣١ - ٣٠:٢٤	٣٨ - ٢٣:٣
٥:٧	٣١:٢٤	١:٤
١٦:٧	٤٣ - ٣٩:٢٤	٧ - ٦:٤
٩ - ٣:٨	٤٧ - ٤٤:٢٤	٨:٤
٥٩ - ٥٦:٨		١٧:٤
٥٨:٨	يوحنا	٦ - ٤:٥
٥٩:٨	١:١	٢١:٥
٧ - ٦:٩	٤ - ١:١	٢٢:٥
١١:١٠	٣:١	١٧ - ١١:٧
٢٩:١٠	١٤:١	١٣:٧
٤٤ - ١:١١	١٨:١	٤٨:٧
٥:١١	٢٩:١	٢٥ - ٢٢:٨
١٤:١١	٣٤:١	٣٦ - ٢٨:٩
٣٣:١١	٤٦:١	٣٥:٩
٣٥:١١	٤٧:١	٢١:١٠
	٤٨:١	

۱۸:۵	۱۷:۲۱	۴۲-۴۱:۱۱
۱۹-۱۸:۵	اعمال	۹۱، ۲۷:۱۲
۱۹:۵	۸:۱	۲۸:۱۲
۵:۶	۱۱-۱۰:۱	۴۹:۱۲
۶:۶	۱۱:۱	۲۱:۱۳
۷-۶:۶	۲۳:۲	۲۳:۱۳
۹:۶	۳۹-۳۸:۵	۳۵-۳۴:۱۳
۱:۸	۵۶-۵۵:۷	۳۸-۳۶:۱۳
۱۷:۸	۴:۹	۲۶:۱۴
۲۸:۸	۳۰:۱۷	۵-۴:۱۵
۲۹:۸	۱۰:۱۸	۶:۱۵
۳۱:۸	رومیان	۸:۱۵
۳۲:۸	۱۱-۱	۱۰-۹:۱۵
۳۹-۳۷:۸	۴:۱	۱۷-۹:۱۵
۳۹-۳۸:۸	۵:۱	۱۱:۱۵
۳۶:۱۱	۱۸:۱	۱۳:۱۵
۵:۱۲	۵:۲	۱۷
۴:۱۳	۲۳:۳	۱:۱۷
اول قرن‌تین	۲۵:۳	۵:۱۷
۱۸:۱	۲۶:۳	۱۳:۱۷
۲۴-۲۳:۱	۲۷-۲۶:۳	۲۰:۱۷
۳۰:۱	۵:۴	۲۳:۱۷
۱۷-۱۶:۳	۲۵-۲۲:۴	۱۲-۱۰:۱۸
۳۱:۱۰	۲۵:۴	۲۸:۱۹
۱۲:۱۲	۷:۵	۳۰:۱۹
۳۱-۱۲:۱۲	۸:۵	۳۳-۳۱:۱۹
۱۳:۱۲	۹:۵	۱۸-۱۷:۲۰
۲۷:۱۲	۳۲-۱۲:۵	۲۹-۲۴:۲۰
۳:۱۵	۱۷:۵	۲۸:۲۰
۴:۱۵		۳۱:۲۰

۱۷:۱	۷:۲	۱۷:۱۵
۱۸:۱	۹ - ۸:۲	۲۰:۱۵
۲۴:۱	۲۲ - ۱۹:۲	۲۵:۱۵
۹:۲	۶:۳	۵۷ - ۴۵:۱۵
۱۳:۲	۱۹ - ۱۷:۳	۴۹:۱۵
۱۴ - ۱۳:۲	۲ - ۱:۵	۵۵ - ۵۲:۱۵
۱۵:۲	۶:۵	۵۴:۱۵
۱:۳	۲۳:۵	۵۵:۱۵
۳ - ۱:۳	۲۴:۵	۵۸:۱۵
۳:۳	۲۷ - ۲۴:۵	۲۶ - ۲۴
۵:۳	۲۷ - ۲۵:۵	دوم قرن تیان
۶:۳	۳۲ - ۳۱:۵	۱۷:۵
۱۲:۳	۳۲:۵	۲۱:۵
دوم تسالونیکیان	فیلیپیان	۲:۱۱
۹:۱	۹:۱	۱۴:۱۳
اول تیموتائوس	۲	غلاطیان
۵:۲	۶:۲	۴:۱
۱۶:۶	۷ - ۶:۲	۲۰:۲
دوم تیموتائوس	۸:۲	۱۳:۳
۱۲:۲	۹ - ۸:۲	۲۸:۳
تیتوس	۱۱ - ۹:۲	افسیان
۲	۲۱ - ۲۰:۳	۱۱:۱
۱۳:۲	۲۱:۳	۲۳ - ۲۰:۱
عبرانیان	کولسیان	۲۲:۱
۲ - ۱:۱	۱۴ - ۱۰:۱	۳ - ۱:۲
۳:۱	۱۵:۱	۹ - ۱:۲
۶:۱	۱۶ - ۱۵:۱	۲:۲
۱۴:۲	۷۰ ، ۱۶:۱	۳:۲
	۱۷ - ۱۶:۱	۶:۲

۱۰:۴	۲۴-۲۱:۲	۱۸-۱۷:۲
سوم یوحنا	۲۴:۲	۱۶-۱۴:۴
۷	۱۸:۳	۱۵:۴
مکاشفه	۲۲:۳	۱۶-۱۵:۴
۵-۴:۱	۷:۵	۷:۵
۴:۴	دوم پطرس	۸:۵
۱۴-۱:۵	۱:۱	۳:۷
۹:۵	۲۱:۱	۱۲:۸
۱۴-۱۱:۵	۴:۲	۹
۹:۷	اول یوحنا	۵:۹
۹-۷:۱۹	۹:۱	۱۲-۱۱:۹
۱۵:۱۹	۲۹:۱	۱۲:۹
۲۱	۲-۱:۲	۲۲:۹
۲-۱:۲۱	۲:۲	۱۷:۱۰
۴-۲:۲۱	۸:۳	۱۲:۱۳
۸:۲۱	۱۶:۳	يعقوب
۲۷-۲۲:۲۱	۲۰:۳	۱:۲
۱۳:۲۲	۹:۴	اول پطرس
	۱۱-۹:۴	

نصیب نیکو

کتاب مقدس

آموزه‌ی کتاب مقدس برای همه‌ی خانم‌ها
کِری فولمار

کتاب مقدس با کلمات یادآوری‌کننده درباره‌ی خودش صحبت می‌کند؛ چراغی برای راه، مرهمی برای جسم، شیرین‌تر از عسل. این فراتر از یک فرمول است؛ این ضربان قلب مسیحی است. اولین عنوان در مجموعه‌ی نصیب نیکو، به ماهیت کتاب مقدس به‌عنوان مکاشفه‌ی خدا می‌پردازد و درباره‌ی ویژگی‌های کتاب مقدس صحبت می‌کند.

اگر از مطالب سطحی خسته شده‌اید و مشتاق یادگیری هستید، نصیب نیکو برای شماست. لطفاً این کتاب را بخوانید؛ این گنجینه‌ی حکمت است که به شما کمک می‌کند از غنای کلام خدا لذت ببرید.

ملیسا بی. کروگر

سخنران کنفرانس، تنظیم‌کننده‌ی خدمت زنان، کلیسای آپتون، شارلوت، کارولینای شمالی

۹۷۸-۱-۷۸۱۹-۱۹۷۸-۱

نصیب نیکو

خدا

آموزه‌ی خدا برای همه‌ی خانم‌ها

ربکا استارک

ویراستار مجموعه: کری فولمار

خدا خودش را در کلامش بر ما آشکار کرده است. وقتی کلامش را درباره‌ی خودش مطالعه می‌کنیم و کمال، ارزش، عظمت و زیبایی او را بیشتر می‌بینیم؛ یک نگاه اجمالی بر جلالش می‌اندازیم. عنوان دوم مجموعه‌ی نصیب نیکو، به کلام کتاب مقدس درباره‌ی خدا می‌پردازد؛ پدر، پسر و روح القدس. باشد که او را بیشتر بشناسیم و جلال دهیم.

ربکا استارک، مقدمه‌ی مستحکمی را در الهیات به ما ارائه می‌کند که خواننده را به تحسین، لذت بردن و ستایش خدا به خاطر هویتش و کاری که انجام داده، هدایت می‌کند.

ایمی بیرد

نویسنده‌ی زنان خانه‌دار الهیدان، تندرستی الهیاتی؛ و زنان غیرکوچک

۹۷۸-۱-۵۲۷۱-۰۱۱۱-۱

انتشارات مسیحی محور

بیانیه‌ی مأموریت ما:

وفاداری و امانتداری

ما با تکیه بر خدا می‌خواهیم از طریق ادبیاتِ وفادار به کلام خطاناپذیر او، یعنی کتاب مقدس، بر دنیا تأثیر بگذاریم. هدف ما این است که خداوند عیسی مسیح به‌عنوان تنها امید برای بخشش گناه، زندگی مفید و انتظار برای روزی ارائه شود که در آسمان با او خواهیم بود.

کتاب‌های ما به چهار شکل مختلف منتشر می‌شوند:

مسیحی محور

آثار معروفی که شامل زندگی‌نامه‌ها، تفسیرها، آموزه‌های اساسی و زندگی مسیحی است.

میراث مسیحی

کتاب‌هایی که بعضی از بهترین مطالب را از میراث غنی کلیسا ارائه می‌کنند.

راهنما

کتاب‌هایی که در سطح دانشگاه کتاب مقدس و دانشجویان الهیات، کشیش‌ها و خوانندگان جدی دیگر نوشته شده است. این قالب شامل تفسیرها، درس‌های آموزه‌ای، بررسی مسائل کنونی و تاریخ کلیسا است.

CF4K

کتاب‌های کودکان برای تعلیم باکیفیت کتاب مقدس و گروه‌های سنی مختلف: برنامه‌ی
درسی کانون شادی، پازل و کتاب‌های عملی؛ عناوین عبادت شخصی و خانوادگی،
زندگی‌نامه‌ها و داستان‌های الهام‌بخش؛ چون شما آنقدر کوچک نیستید که نتوانید عیسی را
بشناسید!

انتشارات مسیحی محور، Ltd

Geanies House, Fearn, Ross-shire,

IV20 1 TW, Scotland, United Kingdom.

www.christianfocus.com

THE GOOD PORTION:



Christ

*The Doctrine of Christ,
for Every Woman*

JENNY REEVES MANLEY